یکجا با الیاس سیفی وارد شهرمزار شریف شده و بعد از صحبت بیسیمی با دکتور نجیب الله توافق وی در مورد تسلیح غند ۵۱۸ و تقرر الیاس سیفی به صفت والی ودگرمن معروف را به صفت رییس امنیت ولایت تخار بدست آورد. او در زمینهء اکمال غند ۵۱۸ از صلاحیت اداری خویش که به صفت معاون وزیر دفاع در امور قوتهای منقوی اجرای وظیفه کرده و قطعات قومی در چوکات همین معاونیت نظم می یافتند، استفاده برده و امر توزیع قسمتی از اسلحه و مهماتی را که جهت اکمال فرقهء ۵٤ در حیرتان دیپوشده بود، به قوماندانی غند مذکور صادر کرد. به تعقیب آن خود وارد نو آباد گردیده واز جریان اکمالاتی نظارت به عمل آورد که بخاطر تسلیم دهی ۱۷۳۸ میل سلاح مختلف النوع برای غند ۵۱۸ آغاز شده بود. این روند اکمالاتی که با پرواز ٦ بال هلیکوپتر همه روزه جریان داشت، طی مدت یك هفته خاتمه پذیرفته و از طریق آن اسلحهء ذیل برای قوماندانی غند ۵۱۸ تسلیم داده شد.

۱ - زئیو ۲۳ دودستگاه

۲ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویك ۱٦ میل

۳ - ماشیندار ثقیل از نوع P.K هشتاد میل

٤ - راکت انداز از نوع R.P.G.7 ٤۰ قبضه

۵ - ماشیندار خفیف از نوع کلاشینکوف ۲۰۰۰ میل

٦ - ماشیندار خفیف ازنوع R-D-P ۲۰۰ میل

۷ - تفنگچهء ماشیندار کلاشینکوف ۱۲۰۰ میل

(از جمع سلاحهای مذکور به تعداد ٤ میل زیکویك و یك مقدار اسلحه خفیفه را جهت تقویه مواضع فاعی کندك دیسانت هجومی و کندك قومی شریف کاه فروش در شهر نو رستاق انتقال دادیم).

قبل بر این که تشکیل غند ۵۱۸ عبارت می شد از ۱٦ تولی و دستگاه رهبری آن، این ساختار چارچوب بسیطی بود که برای فرماندهان قطعات

قومی منظور می گردید. اسلحهء مورد استفاده آنها شامل سی در صد تفنگچهء ماشیندار کلاشینکوف و هفتاد در صد دیگر اسلحهء میکانیکی مانند کارابین و ۳۰۳ بور می گردید. باوجود آن قوماندانی غند ۵۱۸ در اثر عملیاتهای متعددی که انجام داده بود، در جریان آن مقدار زیادی از اسلحهء خود کار را به غنیمت گرفته و سر بازان خود را با ٤٦۰ میل کلاشینکوف ۱۲ میل ماشیندار از نوع P-K ۸ قبضه راکت انداز R.P.G.7 و دو قبضه راکت انداز خفیف (راکت لنچر) مجهز ساخته بود. ولی، بابه اسارت رفتن غلام سخی صدیقی، سقوط ٦ تولی و فرار مسلحانه سربازان این غند، به تعداد ۹۰ میل کلاشینکوف، ٤ میل راکت انداز و هشت میل ماشیندار P-k با ۱۸ صندوق مهمات کلاشینکوف در اختیار ما قرار داشت. بناً این کمك به موقع داکتر بها که در واقعیت امر یك کمك حیاتی به غند ۵۱۸ بود، در حالی صورت پذیرفت که ساختار تشکیلاتی غند مذکور از چار چوب قومی بودن خود خارج گردیده و به قطعهء منظمی تغیر شکل یافت. که در چوکات آن به عوض ۱٦ تولی، تشکیل سه کندك پیاده گنجانیده شد. این دگرگونی تشکیلاتی از جانب دکتور بها در قطعهء نامبرد بخاطری روی دست آمد که تنها از همین طریق میسر بود که سربازان غند ۵۱۸ با اینگونه سلاحهای مدرن مجهز گردد. و این روادید داکتر بها موجب آن شد تا غند موصوف به یك قوت قابل حساب در ماورای کوکچه مبدل شود.

دکتور بها پس از منت گذاری به رهبری این قطعه، در اواسط ماه دلو سال ۱۳٦۷ یعنی دو هفته پیشتر از خروج قطعی قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان نو آباد را در حالی به قصد مزار شریف و کابل ترك گفت که غلام سخی صدیقی نیز در همان روز از اسارت مامور حسن رهایی یافت.

پیوستن آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار با شورای نظار و سقوط ولسوالی رستاق از اثر آن

همانگونه که دربحث گذشته اشاره شد، آمر صمد پس از سقوط قریهء قزاق و بی نتیجه ماندن عملیات تصفیوی سازا بر شهر خواجه غار، اعتبار قبلی خود در نزد دکتور نجیب الله را از دست داده و بالاثر زمینهء اکمال قطعات سازایی از لحاظ مالی، لوژستیکی و تسلیحاتی توسط دولت محدود گردید.

بنابر آن، مشاورین شوروی راه دیگری بخاطر بقای آمر صمد نداشتند، الی اینکه قریه جات حاجی سرادر، آی خانم و شهر دشت قلعه را از جبههء آمر عباس توسط قوتهای سازا متصرف شده و راه اکمالاتی اش را با فعال ساختن خط دریایی میان ارتفاع آی خانم و مرز جنوبی تاجکستان شوروی باز سازند. به همین خاطر هم بود، که توطئه سقوط پوسته های غند ۵۱۸ در این استقامت را برای آمر صمد مشوره داده و شرایط آغاز برنامهء مذکور را بابه اسارت رفتن غلام سخی صدیقی پی ریختند. چون، اینها معتقد بودند که تا آن زمانی که خط اتصالی میان قریهء قم قشلاق وار تفاع آی خانم در اختیار قوماندانی غند ۵۱۸ قرار داشته باشد. رسانیدن آمر صمد به ارتفاع مذکور دشوار بوده و عکس آن اشغال این خط از آمر عباس به سادگی انجام خواهد پذیرفت. چه، که به اساس همین برنامه بود که قوتهای قزاق به صفت یك نیروی مطمین جهت به تحقق رسیدن آن به سرپل دریای کوکچه عقب کشیده شده و به حال ریزرو نگهداشته شد. مشاورین شوروی که در نظر داشتند تا از اینطریق هم به مصروفیت شاق اکمالاتی جنگنده های قزاق پایان بخشند و هم ناتوانی سازایی ها در باز پس گری شهر تالقان را بابدست آوردن خط

اکمالاتی آی خانم جبیره کنند. تیرشان در این مورد به هدف نخورد. چون سازایی ها در یکی دو تعرضی که تحت پوشش آتش سلاحهای ثقیله، جزوتام شوروی مستقر درارتفاع آی خانم بخاطر تصیفه خط یادشده از گروپهای مسلح آمر عباس انجام دادند، به نتیجه نه رسیدند. پس از آن، آمرعباس برای فرمانده جزوتام موصوف اخطار صادر کرد، که درصورت تکرار تعرض آمر صمد برساحه، تحت اداره، وی واجرای آتش بر مواضع جنگنده های جبهه، او از جانب جزوتام موصوف، راه رفت و برگشت آنها در فاصله بین آی خانم و قرارگاه قطعه، شوروی مستقر در سرپل دریای کوکچه را بررخ شان خواهد بست. بعد از آن جزوتام شوروی طبق تقاضای امر عباس عمل کرده و با متوقف ساختن برنامه، عملیاتی سازایی ها بر جبهه، حزب اسلامی آمر عباس جهت رسیدن به هدفی که داشتند. این امیدواری را نیز از آمر صمد گرفتند. بنابر آن، آمر صمد بخاطر برون رفت از وضع خطیری که به عقیده، او با خروج قوای شوروی از افغانستان زندگی سیاسی نظامی اش را تهدید می کرد، بامشاورین شوروی به مشوره نشسته و به اساس دستور ایشان راه پیوستن به صف فرماندهان جمعیتی وابسته به شورای نظار در تالقان را پیش گرفت. به گونه ایکه، او، قوماندان جلیل برادر زاده، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار، پس از نشستهای پیهمی که انجام دادند، تصمیم گرفتند تا با ارباب طوره این متحد جمعیتی سابق خود تماس حاصل کرده و از طریق آن راه مفاهمه با ملاعبدالودود، قیوم بای و ابراهیم پهلوان را باز سازند. چون آمر صمد به خوبی می دانست. که این فرماندهان دارای روحیه، نظم ناپذیری و علاقمند به خود سری و خود مختاری هایی که مرز بکار برد هرگونه تحملیات ایشان بر مردم تحت نفوذ آنها را محدود نمی ساخت. در برابر مسعود طوری موضع می گرفتند که در اثر آن وی مجبور می شد تا بخاطر استفاده از نیروی نظامی شان در برابر رقبای سیاسی خویش در منطقه و یا حداقل جهت

جلوگیری از پیوستن ایشان به صف دشمنان خویش، آنها را با خود داشته باشد. اینها که با پیش کشیدن شعار همبسته گی قومی در بین قوماندان های محل، حرفهای تحریك آمیزی را در برابر احمد شاه مسعود که گویا از ساحهء پنجشیر به وطن شان نازل گردیده بود، زمزمه می کردند. این نه به آن خاطر بود که آقایان موصوف واقعاً به دفاع از حق قوم و مردم خود علیه حاکمیت گروه کوچك پنجشیری های شورای نظاری می ایستادند. بلکه، میخواستند که با استفاده از اینگونه شعار فریبنده مردم خود را اغوا کرده و از طریق تحریك و بسیج ایشان علیه احمد شاه مسعود که به حاکمیت ظالمانهء خود بالای آنها ادامه دهند. گذشته از آن، فرماندهان مذکور که اکثراً محروم از سواد حداقل و سابقه نیك در بین مردم بودند، ازوارد آمدن نظم و اداره انسانی در محل شان وحشت داشتند. البته به این دلیل که ایشان خود از کم ظرفی و ناتوانی خویش جهت چوکات گردیدن در چار چوب مقرراتی که آنها را از انجام اعمال ناشیانه وخود سری های بی حدومرزشان منع داشته و یا امکانات دستیابی به موقف دلخواه آنها را محدود می ساخت،آگاه بودند. بنابر آن این سه جنگ سالارهم کیش و هم باور آنها یعنی آمر صمد، میرزا عبدالرحیم ورشید احمد تاتار بادرك دقیق این مطلب، با دوستان مردم ستیز جهادی خویش وارد معامله گردیده و به تفاهم رسیدند.تاتوانسته باشند که به زعم خود جبهه مقاومت قومی علیه سلطه جویی احمد شاه مسعود در منطقهء خود را تقویت کنند. از همین بود، که قوماندانان یاد شده اولاً دیدار هایی را با دوستان جمعیتی خود انجام داده و بعداً از طریق وساطت ملا عبدالودود و قیوم بای راه مذاکره با احمد شاه مسعود را باز کردند. با آماده گردیدن مسعود به ملاقات ایشان، اشخاص ذیل جهت انجام مذاکره با او وارد فرخار گردیدند:

۱ - قوماندان جلیل به نماینده گی از میرزا عبدالرحیم.

۲ - عــاشــور علی مشهور به چنگیز معاون رشید احمد تاتار به نماینده گی از او.

۳ - عبدالعزیز فرزند حاجی بابا بای سرغنی که پیوند پسر مامایی با آمر صمد داشت به نماینده گی از آمر صمد.

(اگر به اشتباه نه رفته باشم در جمع این هیات قوماندان مجید برادر آمر صمد نیز به صفت نماینده ء وی حضور داشت)

ترکیب مذکور به تاریخ ۲۰ دلو سال ۱۳٦۷ پس از ملاقات با احمد شاه مسعود در ولسوالی فرخار فیصله به عمل آوردند که قبل از خروج قوای شوروی از ولسوالی رستاق فرماندهان جمعیتی تالقان یکجا با چهار صد نفر مسلح وارد ولسوالی مذکور گردیده و از طریق متحد ساختن آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار با ملا پیرمقل اتحادیه ای را جهت مقابله علیه جبهات نیرومند حزب اسلامی ملانادر و مامور حسن در رستاق، قوماندان بشیر مشهور به بشیر وکیل عبدالله در ولسوالی چاه آب، قاضی محمد کبیر در ولسوالی ینگی قلعه و آمر عباس در ساحهء دشت قلعه که به آمریت انجنیر بشیر چاه آبی عمل می کردند، بوجود بیاورند. اینها با بدست آوردن چنین تعهدی از احمد شاه مسعود، وارد قرارگاه سیاسی نظامی ساز در سرپل دریای کوکچه شده و پس از دیدار و گفتگو با آمر صمد به قرارگاه غند ۵۱۸ سر زدند. که ترکیب ایشان متشکل بود از: قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محمود. هیات مذکور پس از تبادل نظر باغلام سخی صدیقی از وی تقاضا کردند تا اینکه من یکجا با ایشان وارد رستاق گردیده و در گفتگو هایی شرکت ورزم که یك و یا دوروز بعد با فرماندهان تالقان که به رستاق می آمدند، آغاز می شد. غلام سخی صدیقی پس از مشوره با من پیشنهاد ارائه شده از جانب مهمانان خود را پذیرفته و برایم صلاحیت داد تا

به نماینده گی از وی وارد پروسهء مذکور گردم. آنگاه، من قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محود وارد مرکز فرماندهی میرزا عبدالرحیم در قریهء بیشکند رستاق شدیم. قوماندان جلیل پس از ورود مان به محل مذکور، از قوماندان مجید برادر آمر صمد که در قریهء سیاب بود، نیز دعوت به عمل آورد تا به بیشکند آمده و در نشست مشورتی ما شرکت ورزد.

قوماندان مجید در آغازین لحظات شب همانروز وارد بیشکند شده و پس از صرف طعام شب ۲۲ دلو سال ۱۳۶۷ جلسهء مذکور در مهمانخانهء میرزا عبدالرحیم آغاز یافت. اشتراک کننده گان این نشست که عبارت می شدند از قوماندان مجید، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل، قوماندان شاه محمود و من، بحث خویش روی موضع گیری خود پیرامون اتحاد با شورای نظار و یا مستقل و متحد ماندن مان در برابرآن و جبهات حزب اسلامی منطقه را آغاز کردیم. در جریان این جلسه دو نظر ذیل از جانب حاضرین پیش کش شد.

۱ - نظر مستقل و متحد ماندن قوت های دولتی و سازایی با اتخاذ موضع تدافعی در برابر تعرض احتمالی جبهات متعهد به احمد شاه مسعود و انجینیر بشیر چاه آبی، که از طرف من و قوماندان شاه محمود مطرح گردید.

۲ - نظر پیوستن با جبهات قومی تحت فرمان مسعود جهت جنگانیدن ایشان در برابر نیروهای مسلح حزب اسلامی منطقه به فرماندهی انجینر بشیر چاه آبی، که ازجانب قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و خاصتاً قوماندان مجید طرح شد.

الف: - من بخاطر منطق دهی به نظر خود می گفتم: در ولسوالی رستاق که جبهات حزب اسلامی مامور حسن و ملانادر و جبههء شورای نظاری ملاپیرمقل عمل می کنند. این سه جبهه دارای چنان پیشینهء خراب و جنجالی باهم هستند، که زندگی بدون جنگ میان شان پس از خروج قوای شوروی بخاطر اشغال مناطق تحت تسلط یکدیگر کاملاً غیرممکن به نظر می آید. چه

رسد به اینکه دشمنان خونی مذکور دست اتحاد به هم داده و علیه ما قرار گیرند. در اینصورت، آنها هر کدام به تنهایی خود دارای ظرفیت نظامی ای نمی باشند که حتی در اشغال یك پوسته دولتی و نقطهء ای از ساحاتی که در تحت کنترول امر صاحب صمد و میرزا عبدالرحیم قراردارد، شایسته گی نشان دهند. مدتی نخواهد گذشت که درگیری میان آنها بخاطر دفع یك دیگر شان از رستاق آغاز گردیده و طرفین مذکور هر کدام به نوبهء خود به ما مراجعه می کنند، تا به کمك ایشان بپردازیم. اگر این مطلب را در مقیاس منطقه طرح کنیم، به نظر من چنین وضعی دامنگیر احمد شاه مسعود و انجنیر بشیر چاه آبی نیز خواهد گردید. در اینصورت اگر ما متحد بوده و در مشوره با هم عمل کنیم، خواهیم توانست که بعد از تحکیم مواضع دفاعی خویش دررستاق و خطوط دیگری که آسیب پذیر به حساب می آید خود به تعرض بگذریم. به ترتیبی که اگر ما هر کدام مان به تعداد ۲۵۰ نفر افراد مسلح خویش را در چوکات یك قرار گاه مشترکی که باید آنرا بوجود بیاوریم، تنظیم کنیم. از جمع آن یك نیروی هزار نفری کاملاً مجهز با سلاحهای ثقیله کافی و وسایط زرهی بوجود می آید که این امکان را نه احمد شاه مسعود دارد و نه هم انجنیر بشیر چاه آبی، آنگاه ما خواهیم توانست که با استفاده از قوت مجهز مذکور هم روحیهء ضعیف جنگنده های خود را بالا ببریم و هم در هر نقطه ای که مورد تعرض رقبای جهادی خویش قرار گیریم با استخدام بخشی از این قوت هزار نفری به تعرض متقابل علیه رقیب مان بگذریم. منطقی بودن این ادعای من را تجربهء اتحاذ ما با قاری محمد امیر در مرحلهء اول خروج قوای شوروی و استاده گی مان علیه تعرض قاضی کبیر که آنرا بر مواضع رشید خان انجام داده و شکست خورد، به اثبات می رساند. اگر شما می گویید که با بر آمدن قوای شوروی از فغانستان روحیهء سربازان تان پائین خواهد آمد. این نقص نیز در اثر اتحاد عمل ما و شما به ترتیبی که گفتم از بین می رود.

گذشته از آن، اگر روی کمك تسلیحاتی ایکه آمر صاحب صمد از قوای شوروی بدست اورده است محاسبه کنیم. ماهمین حالا ظرفیت تصفیهء شهر دشت قلعه را از آمر عباس نیز در یافته ایم. بناً با اجرای عملیات مشترك بر جبههء آمر عباس و مسلط گردیدن بر ارتفاع آی خانم از اینطریق، راه اکمالاتی آمر صاحب صمد با شوروی های آنطرف دریا را می توانیم که باز کنیم. و این کاملاً باروحیهء شوروی ها سازگار است. چون در دو دیداری که مسولین استخباراتی قوای سرپل و آی خانم در قرارگاه قطعهء سرپل شوروی و نو آباد با ما داشتند، اشاراتی روی این ضرورت کردند. البته بعداً بابه کاربرد ظرافتی، تاکید خویش روی این پیشنهاد خود که ما باید پس ازخروج قوای آنها راه پیوستن با احمد شاه مسعود را در پیش گیریم لحن صحبت خویش را تغییر دادند. پس من فکر می کنم که اگر آنها مطمیئن و معتقد شوند که ماباهم متحد گردیده و به حفظ مواضع خویش در برابر حملات احتمالی مجاهدین می پردازیم. در آن صورت، آمر صاحب، صمد را بعد از خروج خویش از افغانستان به صفت یك مرجع قابل اعتماد از طرق خط دریایی آی خانم و تاجکستان اکمال کرده و به این ترتیب به حمایت از ما خواهند پرداخت. در اینصورت افسران و سربازان ما با اطمنان و اعتقاد بهتر نسبت به بقای حاکمیت دولتی در منطقه که به مفهوم بقای ما و شما است عمل خواهند کرد.

ب : - این استدلال و استنتاج من هیچگونه تأثیری بر قوماندان جلیل، قوماندان مجید و رشید احمد تاتار بجانگذاشته و ایشان با همان اعتقادی که خواهند توانست در توافق با قوماندانهای قومی جمعیت اسلامی تالقان نیروی خود را از ضربه پذیری توسط احمد شاه مسعود و انجینر بشیر چاه آبی نجات داده واینده‌ء روشنتری را برای خود دست و پاکنند. راه جنگانیدن جبههات جمعیتی با حزب اسلامی و ناظر بودن خود به این صحنه را که منطقی ترین

راه می دانستند در پیش گرفتند. بناً، قوماندان های موصوف با وفا دار ماندن به تعهدی که با احمد شاه مسعود بسته بودند، چشم به رای حضور یابی مهمانانی تالقان خود به قرارگاه آمر صمد در قریهء سیاب باقی ماندند.

ولسوالی رستاق قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ۲٦ دلو سال ۱۳٦۷ به شرح ذیل میان فرماندهان جهادی ، سازایی و دولتی تقسیم شده بود.

۱ - جبهه حزب اسلامی ملانادر

ملانادر فرزند حاجی تاش بای که در قریهء شینگراب ولسوای رستاق تولد یافته و متعلق به قوم اوزبك بود ، قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبات ذیل در این ولسوالی حاکمیت داشت:

۱ - شینگراب ۲ - آبگزان ۳ - مستی خان ٤ - غنج ٥ - ایل کیشان (ایل کوشان) ٦ - دیوری ۷ - دشت چنار ۸ - جرائیل ۹ - خواجه خیر آب ۱۰ - گنده چشمه ۱۱ - خالدره ۱۲ - بندایل.

تعداد افراد مسلح ملانادر که در حدود ۳۰۰ نفر محاسبه می شد، جبههء وی دارای دو ضرب توپ بی پسلگد چینایی ، ٤ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه، سه میل هاوان چینایی بود.

۲ - جبهه حزب اسلامی مامورحسن:

مامورحسن فرزند محمد قل میر آب باشی باشنده شهر دشت قلعه بوده و ازلحاظ اتینکی به شاخهء قرلق قوم ازبیك متعلق است. وی در آستانه خروج قوای شوروی از افغانستان قریه جات آتي الذکر را به اداره می کشید:

۱ - درنه ۲ - گردهء گاو ۳-الات ٤-غریب بچه ٥-دادیسی ٦-تاوه تاش ۷-دشت میرزایی ۸-کوك تاوه ۹-قلعهء گرداب ۱۰- پس مغول ۱۱-گله وان ۱۲-مرغك ۱۳ - نارستان ۱٤ - تالك ۱٥ -حافظان ۱٦ - مسینگران ۱۷- سنگ علی ۱۸- سقابه ۱۹- دشتك سفلی ۲۰- چپ دره

آمر صمد گذاشت. همزمان با آن رهبری سازا منظوری تقرر انجینر بدیع الزمان سازایی را به صفت رییس پروژه بدست آورده و پیشنهاد دگروال اعظم دوست شخصی امر صمد را به صفت قوماندان دگرمن جلال الدین و تورن نیاز محمد را به صفت معاون و رییس ارکان غند مذکور عنوانی وزارت داخله تقدیم کرده و امر مقرری ایشانرا بدست آورد. از آن به بعد، پروژه کوکچه در انحصار آمر صمد و قوماندان مجید برادر وی در آمد. مدتی نه گذشت که رییس سازایی آن توسط قوماندان مجید لت و کوب گردیده و از صحنه خارج ساخته شد. آنگاه چیزی را که نعیم تلاش پیش بینی کرده بود در زمان کوتاهی تحقق پذیرفت.

ناظرین سیاسی به این معامله پترویج ارزش سیاسی داده و اظهار میداشتند که رهبری اتحاد شوروی از اول الی اخیر رضائیت نداشت تا کار پروژهء آبیاری کوکچه با موفقیت به پیش برود. چون در صورت اتمام آن، به هر اندازه زمینی که در افغانستان توسط آب دریای کوکچه آبیاری می گردید، به همان اندازه زمین زراعتی در کشور های اوزبکستان و ترکمنستان شوروی از استفاده خارج می شد. بناً، مشاورین شوروی این برنامه را بخاطر تخریب پروژه مذکور انجام دادند.

به هر صورت، پس ازورود هیات یاد شده به ولسوالی خواجه غار، قطعات قومی سازایی در چوکات تشکیل وزارت داخله بر حسب ذیل ایجاد گردید:

۱ - غند آبیاری به قوماندانی دگروال محمد اعظم یکی از دوستهای شخصی آمر صمد.

۲ - غند کوهی به قوماندانی قوماندان مجید برادر آمر صمد در ارتفاعات زاو دره و قریهء آرتی خواجه.

۳ - غند باغی حصار به قوماندانی محمد علی سازایی مشهور به وفا در قریهء سیاب ولسوالی رستاق.

۲۱- بتاش ۲۲-لنگر ۲۳-سرجوی ۲٤- چشمه کان ۲۵- قدوق ۲٦- جواز خانه ۲۷-چقوردره ۲۸-قزل قشلاق ۲۹- چقور قشلاق ۳۰-قره یاغاچ ۳۱-دره‌ء گاوگ ۳۲-چاکر. مامورحسن باداشتن در حدود ٤۰۰ نفر مجاهد مسلح و دو ضرب توپ بی پسلگد چینایی ٤ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه چینایی سه میل هاوان چینایی به فعالیت می پرداخت.

۳ - جبهه حزب اسلامی قوماندان حمید الله بلوچ

قوماندان حمید الله از لحاظ قومی به بلوچ های دهن کیوان مناسبت داشته و شوهر همشیره انجینر بشر چاه آبی می باشد. او که بر قریه دهن کیوان، خیلان، دشت چنار، ظریف بای ، نور احمد بای، جوره بای، قصبات قره دونگ و پستکه تسلط داشت، از لحاظ تسلیحاتی با سلاح ثقیله قابل حساب مجهز نبود.

۴ - جبهه شورای نظاری شده‌ء ملاپیرمقل

ملاپیرمقل فرزند آدینه قل در قریه‌ء هزار سموچ متولد گردیده و از لحاظ اتنیکی به شاخه‌ء جنگه تغن قوم اوزبیك رابطه دارد. ملای مذکور قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می راند:

۱-هزار سموچ ۲-توت ۳-چغیان ٤-سمرغیان ۵-سررستاق ٦-باغی حصار ۷-سری غار ۸-بیخنا ۹-دشتك ۱۰-زهان بالا ۱۱-زهان پایان ۱۲-گرگان ۱۳-قدوق ۱٤-ده پست ۱۵-سید آباد ۱٦-لنگر ۱۷-لنگر ایشان ها ۱۸-کیثان ۱۹-کمانگر ۲۰-چکك.

تعداد مجاهدین فعال در جبهه وی بالغ بر ٤۰۰ نفر مسلح گردیده و از یك میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه به شکل ثابت استفاده می برد. او پس از قتل عام ۹ گروپ مجاهد مسلح مامور حسن به تعداد ۹قبضه راکت اندازR.P.G-7 و۹میل ماشیندار ثقیل ازنوع P-Kاز آنها بدست آورده و به

این ترتیب صاحب درحدود ۱۵قبضه راکت اندازو ۱۴میل ماشیندار P-Kشد.

۵ - قطعهء قومی و جبههء سابق حرکت انقلاب اسلامی میرزا عبدالرحیم

میرزا عبدالرحیم فرزند حکیم مینگ باشی باشنده قریهٔ بیشکنده بوده و از لحاظ اتینکی به شاخهء قرلق قوم اوزبیک متعلق است. او پس از خروج شوروی از افغانستان قرا و قصبات ذیل را در تحت تسلط خود داشت:

۱ - بیشکند ۲ - اچه قروغ ۳ - عاص و درمن ٤- گوگری ٥- شکری ٦-تَنَك ۷- گنده ۸- آق جر ۹-توله کی ۱۰- قزل قلعهء ایشان ها ۱۱-قزل قلعهء بلوچ ها ۱۲-بای نظر ۱۳-یکه توت ۱٤-نوآباد ۱۵- خواجه دیدوان ۱٦-قره بلاق ۱۷- کلته دره ۱۸- قوقیه ۱۹- غرب دره ۲۰- پنگانی ۲۱ قدوق هزاه.

تعداد افراد مسلح میرزا عبدالرحیم به اضافه تر از یکهزار نفر بالغ شده و بادو ضرب توپ بی پسلگد جینایی ۳- میل ماشیندار دافع هوا دهشکه،سه میل هاوان وسط چینایی مجهز بود.

۶ - قطعات سازایی وقومی آمرصمد

آمر صمد در قریهء سرغ منطقهء دشت قلعه زاده شده و از لحاظ اتنیکی به شاخهء سارق قوم اوزبیك رابطه به هم می رسانید. او در آستانه خروج قوای شوروی بر قریه جات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می راند:

۱- سیاب ۲-دشت آبی ۳-خانقا ٤-بخمل باسی ٥-سیه گل ٦-شخ سلمان ۷- قدوق رحمت ۸-شیر آتله ۹-پسته مزار ۱۰- یامچی ۱۱-غرب دره ۱۲-قلعه مامه یی ۱۳-بلوکه ۱٤-سرغ مامه یی ۱۵-گنده بای ۱٦- لاله میدان ۱۷- نان وای قشلاق

آمر موصوف جهت ادارهء ساحات تحت تسلط خویش در شهر کهنه و شهر نو رستاق، قوماندانی غند باغی حصار را در قریهء سیاب قرار گاه داده و توسط جزوتام های مربوط به آن به دفاع از مواضع خودمی پرداخت.

تعداد افراد مسلح آمر صمد در حدود بالاتر از ۲۵۰۰ نفر بوده و قطعات وی برحسب ذیل با اسلحه و تخنیک محاربوی داده شده از جانب دولت و قوای شوروی مجهز گردیده بود.

۱ - غند باغی حصار *

قوماندانی غند باغی حصار که در قریهء سیاب متمرکز بود، اداره آنرا یکی از روشنفرکان سازایی با اسم مستعار وفا به عهده داشته و افراد قومی ذیل به صفت قوماندانهای سه کندك آن اجرای وظیفه می کردند.

۱ - عبدالولی مشهور به ولی کبود به صفت قوماندان کندك اول که قرار گاه کندك مذکور در قریهء سیاب بود.

۲ - بای جان باشندهء شهر کهنه رستاق به صفت قوماندان کندك دوم که در شهر کهنهء رستاق متمرکز بود.

۳ - ایوب چریك به صفت قوماندان کندك سوم که در ساحهء دشت آبی مستقر بود.

در تشکیل این غند به تعداد ۷۰۰ نفر مسلح با ۲ میل هاوان غرنی، ۱۲ میل هاوان وسط، دودستگاه پرتاب راکت B-M-1، ۵ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه و ۵ میل ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویك موجود بود، فعالیت داشت.

۲ - غند کوهی

در رأس اداره غند کوهی اشخاص آتی قرار داشتند:

۱- قوماندان مجید برادر آمر صمد به صفت قوماندان غند

۲ - عبدالاحد باشندهء قریهء حاجی سردار دشت قلعه به صفت معاون غند

۳ - معاون جوره باشنده قریهء سارغ به صفت رییس ارکان غند

* تشکیل این غند پس از سقوط باغی حصار تغییر خورده و افسران جدید در رأس اداره کندك های آن گماشته شد.

٤ -شاهی مشهور به چنگیز باشنده قریه سارغ به صفت قوماندان کندك اول

۵ - معاون محمد رسول باشندهء قریه سرغ به صفت قوماندان کندك دوم

٦ - عزت الله به صفت قوماندان کندك سوم

قرارگاه این غند در نقطهء زا و دره متمرکز بوده و با داشتن در حدود یك هزار نفر مسلح از اسلحه و تخنیك محاربوی ذیل استفاده می برد:

۱ - هاوان غزنی ۱ میل

۲ - هاوان وسط ۲۰ میل

۳ - ماشیندار A.G.S ۱۰ میل

٤ - ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه ۱۰ میل

۵ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویك ۲۰ میل

۳ - قومندانی غند قزاق به فرماندهی قوماندان شاه محمود

این غند که در قریهء قزاق تاسیس شده بود، پس از سقوط قریهء مذکور توسط احمد شاه مسعود، به سرپل دریای کوکچه عقب نشسته در قرارگاه غند آبیاری و قریه سیاب ولسوالی رستاق جابجاشد.

غند قزاق با داشتن بالا تر از ٤۰۰ نفر با اسلحه ثقیله وتخنیك محاربوی ذیل مجهز بود:

۱ - هاوان غرنی ۲ میل

۲ - هاوان وسط ۵ میل

۳ - توپ بی پسلگد چینایی ۲ ضرب

٤ - ماشیندار از نوع A.G.S ۵ میل

۵ - زرهپوش از نوع بیردیم یك عراده

۴ - غند آبیاری

این غند که در استقامت جنوب غربی پل دریای کوکچه مستقر بود افسران ذیل در رأس اداره آن قرار داشتند:

۱ - دگروال محمد اعظیم به صفت قوماندان غند

۲ - دگرمن جلال الدین مشهور به جلال پوستك به صفت معاون غند

۳ - جگتورن نیاز محمد دروازی ویکی از فعالی ترین کادر های سازا به صفت رییس ارکان غند

٤ - تورن عیسی خان باشنده قریهء سرغ به صفت قوماندان کندك اول

٥ - عبدالعزیز باشندهء قریهء سرغ به صفت قوماندان کندك دوم که در قریه شیر آتله قرار گاه داشت

٦ - شاکر به صفت قوماندان کندك سوم

در تشکیل این غند به تعداد ٤٠٠ نفر سرباز موجود بوده و از اسلحه و تخنیك محاربوی ذیل استفاده می برد :

۱ - ماشین محاربوی از نوع B.M.P شش عراده

۲ - زرهپوش از نوع P.P. 60 ٤ عراده

۳ - زرهپوش از نوع بیردیم ٤ عراده

٤ - هاوان غرنی ۲ میل

٥ - هاوان وسط ۲۰ میل

٦ - هاوان اتومات که توانایی فایر ٤ ماین را پیهم داشت ۲ میل

۷ - توپ بی پسلگد چینایی مورد استفاده و دیپو شده ۷۰ میل

۸ - ماشیندار از نوع A.G.S ۱۲ میل

۹ - توپ دافع هوا از نوع زئیو ۲۳ یك دستگاه

۱۰ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویك ۱۲ میل

اکثر سلاحهای ثقیله و تخنیك محاربوی غند های فوق را قطعات شوروی مستقر در سرپل کوکچه و ولسوالی رستاق پیش از خروج خویش برای آمر صمد تسلم دادند که شامل توپهای بی پسلگد، هاوان غرنی، هاوان اتومات، هاوان وسط، ماشیندار A.G.S ماشین محاربوی و زرهپوش ها می گردید.

به همین ترتیب، به تاریخ ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ جزوتمام روسی مستقر در آی خانم قبل ازینکه این نقطه را ترك گوید به تعداد ۷۰ نفر افسر و سر باز سازایی را در ارتفاع آی خانم توسط هلیکوپتر های ترانسپورتی دیسانت کرده و به تعداد ٦ عراده ماشین محاربوی و ٦ عراده زرهپوش داخل تشکیل خویش را برای آنها تسلیم داد.(۱)

۵ - کندک دولتی دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل

ارباب محمد خلیل فرزند نائب محمد نبی خان باشندهء گذربالای ولسوالی رستاق بوده و از لحاظ اتینکی به شاخهء قرلق قوم اوزبیك تعلق داشت. وی از لحاظ سیاسی در هوا خواهی به سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا) عمل می کرد.

قرار گاه کندك وی که دراستقامت شرقی شهر نورستان موقعیت داشت، سه تولی مربوطه اش به قوماندانی محمد هاشم محمد زمان و هدایت الله در ارتفاع مشرف برگذر چیچکه و تپه های ذخیرهء آب و حاجی تمیز خان حاکم برگذر بالا متمرکز بود. تعداد افراد مسلح آن به ۱٦۰ نفر می رسید.

۶ - کندک قومی شریف کاه فروش

شریف کاه فروش در قریهء قزل قلعهء بلوچ ها زاده شده و از لحاظ قومی بلوچ است. رابطهء سیاسی وی قبلاً با سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان تأمین بوده و بعد ها به یك عنصر بی مسلك و معامله گر از این لحاظ مبدل شد.

---

(۱)چند روز قبل از خروج قطعات شوروي از سرپل کوکچه ولسوالی رستاق، مسئولین بالایی آنها یك تعداد اسلحه ثقیله را به قرارگاه قطعه ایکه در سرپل کوکچه مستقر بود انتقال داده و برای آمر صمد تسلیم کردند که در جمع آنها ۸۰ میل ماشیندار نارنجك اندازاز نوع A.G.S، ٦۰ میل توپ بی بسلکد چینایی و ۱۸ میل هاوان غرنی شامل بود.

قرارگاه کندك شریف کاه فروش در فاصله بین کافر قلعه و شهر نورستان واقع بود. تولی های داخل تشکیل آن در تپه های سوخته قلعه پوسته داشته و عمدتاً در قرارگاه کندك مستقر بودند. افراد مسلح این کندك به ۳۰۰ نفر بالغ گردیده و از یك میل هاوان وسط چهار میل ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویك استفاده می بردند.

۷ - دستگاه رهبری ولسوالی رستاق و واحد های نظامی آن

قبل از خروج قوای شوروی برات محمد (تاجك) باشندهء قریهء خانقا ولسوالی رستاق به صفت ولسوال، غلام رسول باشنده قریه بیشکند و اوزبیك به صفت آمر امنیت واحمد خان باشندهء منطقهء هزار باغ ولسوالی خواجه غار که به قوم اوزبك رابطه داشت، به صفت قوماندان خارندوی ولسوالی رستاق اجرای وظیفه می کردند. آمریت امنیت وقوماندانی خارندوی هر کدام در تشکیل خود یك تولی داشته و تعداد سربازان حاضر به وظیفهء آنها مجموعاً به ۱۸۰ نفر می رسید. این دو واحد نظامی دارای دومیل هاوان وسط، دو میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه و یك میل زیکویك بودند. وظیفه آنها در حد تامین امنیت داخل شهر خلاصه می گردید.

۸ - سقوط ولسوالی رستاق

طوری که قبلاً اشاره شد، نشست شب ۲۳ دلو سال ۱۳۶۷ مادر مهمانخانهء میرزا عبدالرحیم بی آنکه به نتیجهء مطلوبی منتهی گردد، به پایان رسید. مدتی نه گذشت که فرماندهان جمعیتی تالقان با یك تعداد مجاهدین مسلح خویش وارد رستاق شده و در قرارگاه آمر صمد واقع در قریهء سیاب جابجا گردیدند. در ترکیب ایشان اشخاص ذیل شامل بود:

۱ - ملا عبدالودود

۲ - قیوم بای

۳ - پهلوان ابراهیم

٤ - ارباب طوره

٥ - قوماندان پیر محمد

٦ - جبار سبزیکی از فرماندهان کوچك جمعیتی ولسوالی خواجه غار.

٧ - قوماندان شاه محمود مسئول نظامی جبهه جمعیتی مولوی جبار از ولسوالی خواجه غار و چند تن دیگر.

آمر صمد در حالی که مصروف تسلیم گیری اسلحه، تخنیك محاربوی، مهمات ومواد ممر از قطعات شوروی مستقر در رستاق و سرپل دریا کوکچه بود. از مهمانان جمعیتی خویش در قریهء سیاب ولسوالی رستاق استقبال به عمل آورده و راه مفاهمه با ملاپیرمقل ازطریق ایشانرا باز کرد.

در عین زمان، من گذارشی را مبنی به حضور یابی جمعیتی ها در شهر نو رستاق تهیه دیده و از طریق بی سیم قوماندانی څارندوی ولسوالی به جنرال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیفی زون شمال اطلاع دادم. او ساعتی بعد امریه ای را جهت اخبار مسولیت پذیری من در خصوص اداره، نیروهای دولتی ولسوالی رستاق عنوانی قوماندانی غند ٥١٨ شفر کرد.

یك روز بعد از آن، یعنی به تاریخ ٢٥ دلو سال ١٣٦٧ قوماندانی قطعه شوروی مستقر در رستاق ضیافتی را بخاطر وداع با دولتی های رستاق ترتیب داده و از من دعوت به عمل آورد تا در آن شرکت ورزم. من در حالی که قوماندان شاه محود سازایی را با خود داشتم. یکجا با برات محمد ولسوال رستاق، احمد خان قوماندان څارندوی، جیلانی مسول حزبی، عبدرلرسول آمر امنیت، ارباب محمد خلیل قوماندان کندك دیسانت، شریف کاه فروش قوماندان کندك قومی رستاق، نعمت الله فرهنگ معاون سیاسی کندك دیسانت وعزت الله بلوچ رییس ارکان کندك شریف کاه فروش وارد قرار گاه میذکور شده و به اطراف میز طعامی که برای ما ترتیب گردیده بود نشستیم. این ضیافت طی تشریفات معمول خاتمه پذیرفت. از آن به بعد،

قومـاندان قطعـه در حالیکه به زبان روسی حرف میزد و گفتـه هایش توسط ترجمـان وی به فـارسی ترجمـه می شد. به تبـادل نظر پیـرامـون آینده، سیـر حوادث در افغانستان پس از خروج قوای شوروی از ین کشور با ما پرداخت. در این جریان حرفای زیادی میان من و این قوماندان روسی تبادله گردید. در ختم دیالوگ مذکور تحفه هایی را که رهبری ولسوالی رستاق برای دوستان شوروی خویش تهیه دیده بود. توسط برات محمد برای قوماندان قطعه تسلیم داده شد. بس از ختم این مراسم افسری که مسئول استخبارات قطعه بود. از من دعـوت کرد تا با او گوشه گرفتـه و چیـز های را از زبانش بشنوم. من پیشنهادش را پذیرفته و لحظه ای باوی مصروف شدم. او در حالی که به زبان فارسی تاجکی حرف میزد، پس از مقدمه، خیلی ها کوتاه از باز شدن راه مفاهمه میان آمر صمد و احمد شاه مسعود اظهار خوشنودی کرده و از من نیز تقاضا به عمل آورد تا غلام سخی صدیقی را نیـز جهت انجام چنین کاری تشویق کنم . چون او معتقد بود که این یگانه راه بقای ما پس از خروج قوای شوروی از افغـانسـتـان خـواهد بود. من بی آنکه در برابر اظهـارات او قـرار گیرم. با ابراز تشکر از رهنمایی اش به استقامت همرهان خود که در نقطه ای گردهم آمده بودند در حرکت افتـادم. آنگاه آخرین سنت تشـریفـات تودیعی خویش با اعضای رهبری قطعه شوروی را بجا آورده و یکجا با حضور یافته گان افغانی دراین مراسم، راه شهر نورستاق را در پیش گرفتم.

قطعـه، شوروی صبح روز ۲۶ دلو سـال ۱۳۶۷ رستـاق را هنگامی ترک گفت که در شب قبل از روز مذکور جبهه شورای نظاری ملاپیرمقل وارد شهر کهنه رستاق شده، پس ازفراری ساختن گروپهای مسلح آمر صمد از شهر کهنه پیش روی خویش بجانب دشت آبی را دنبال کرد. حرکت تعرضی ملاپیرمقل در اثر آتش باز دارنده، سر بازان کندك شریف کاه فروش ازتپه های سوخته قلعه متوقف ساخته شد. این در حالی بود که ارتفاع آی خانم که پس از خروج

جزوتام شوروی از آن به نیروهای مشترك آمر صمد سید صادق خان و مولوی عبدالجبار تسلیم داده شده و قوت مشترك مذکور از ٦ چین ماشین محاربوی و ٦ عراده زرهپوش بجا مانده برای آمر صمد استفاده می برد. مورد تعرض جبهه حزب اسلامی آمر عباس قرار گرفت. در درگیری ایکه میان ایشان به وقوع پیوست، آمر عباس توفیق یافت تا ارتفاع ای خانم را در طول ۲ ساعت از رقبای سیاسی خویش بدست آورده و مدافعینش را که توسط هلیکوپتر های روسی و با استفاده از گذرگاه رود کوکچه وارد آن گردیده بودند، بجانب قریهء جلیمخور فراری سازد.

آمر صمد بلارو برو گردیدن به وضع مذکور از مهمانان خود تقاضا کرد تا جلو خود سری های ملاپیرمقل را بگیرند. بنابر آن، ایشان یکجا با آمر صمد، رشید احمد تاتار، قوماندان شاه محمود، وقوماندان جلیل به دیدار ملاپیرمقل در شهر کهنهء رستاق شتافتند. در نشستی که میان طرفین صورت پذیرفت. ملاعبدالودود برتاکید آقای مسعود مبنی بر ضرورت اتحاد ملاپیرمقل با آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار تکیه کرده و از وی آرزو بسرد تا با توسل به اینگونه حرکات خود علیه تعهد احمد شاه مسعود قرار نه گرفته و این جریان آعاز شده را مختل نه سازد. ملاپیرمقل در جواب اظهارات ملاعبدالودود گفت:

«وجود مَه قبول نمی کُنَه که قتَی آمر صمد جوربیایم، او اَگه رستاقه به مه تسلیم نه کُنَه مَه جنگ می کُنُم»(۱) آنگاه جریان مذاکره برهم خورده و ملا پیرمقل راهی را که در پیش گرفته بود، طبق آن برفشار خود بالای امر صمد

---

(۱) از آن به بعد، رشید تاتار و قوماندان جلیل برحسب شوخی می گفتند: «وجود ملا بیرمقل (آلت آن) که با آمر صمد جورنمی آید. خود او باما جور خواهد آمد؟»

در واقع ملاپیرمقل می خواست بگوید که «وجدان من قبول نمی کند...» ولی او اشتباهاً بجای کلمه وجدان کلمه وجود را بکار برد

٤ – غند قزاق به قوماندانی قوماندان شاه محمود در قریهء قزاق منطقهء سرای سنگ شهر تالقان.

۵ – غند چهار آسیای کابل به قوماندانی دگروال میر احمد سازایی بدخشی در ولسوالی چهار آسیاب.

٦ – غند میمنه به قوماندانی دگروال پیغمبر قل در شهر میمنه.

۷ – غند جمعه بازار به قوماندانی ضیا بیك در ولسوالی جمعه بازار ولایت فاریاب.

۸ – غند بغلان به قوماندانی پسر ایشان بابا در ساحهء حسن تال شهر کهنهء بغلان.

۹ – غند مرکزی شهر فیض آباد به قوماندانی دگروال لعل محمد در قریهء بتاش ولسوالی ارگوی ولایت بدخشان.

۱۰ – غند بهارك به قوماندانی دگرمن میر احمد.

۱۱ – غند کرخ به قوماندانی کریم ذینل در ولایت هرات.

۱۲ – کندك کشم به قوماندانی پهلوان رازق.

۱۳ – کندك شهر بزرگ به قوماندانی احمد شیخانی.

۱٤ – کندك لای آبهء ولسوالی کشم به قوماندانی جگرن دوست محمد.

۱۵ – کندك ولسوالی درواز به قوماندانی قربان محمد مشهور به قربان سبز.

۱٦ –کندك سرپل به قوماندانی عبدالمنان در مرکز ولایت سرپل.

۱۷ –کندك خواهان به قوماندانی قوماندان اوستا در مرکز ولسوالی خواهان ولایت بدخشان.

۱۸ – کندك چاه آب به قوماندانی راز محمد در مرکز ولسوالی چاه آب ولایت تخار.

۱۹ – کندك جلگه به قوماندانی قوماندان عبدالحمید در منطقهء جلگه ولسوالی ینگی قلعهء ولایت تخار.

افزود. در عین زمان ملانادر تعرض شدیدی را بر پوسته بینی ملخ آمر صمد انجام داده و پس از مواجه گردیدن به مقاومت پاسداران پوسته‌ء مذکور و تعرض متقابل ملا پیرمقل علیه خود به عقب نشسته و از صحنه خارج شد.

آمر صمد، در برگشت خود از این نشست از من دعوت کرد تا جهت دیدار خاص با او وارد خانه‌ء شخص اش در سیاب گردم. من یکجا با خسر برده ام نعمت‌الله‌به سیاب رفته و پس از دریافت آمر صمد، توسط او به اطاق خوابش رهنمایی شدیم. وضع اطاق در هم و برهم بود. همانگونه که زندگی خود آمر صمد بی سرو سامان به نظر می رسید. بستر آمر که روی تخت بزرگی پهن بود، وضع خوبی نداشت. در پای تخت او یك دوشك مخملین یك دستگاه بی سیم روسی و یك پایه تیلفون میخانکی که به سانترال ولسوالی رابطه داشت، دیده می شد. آمر صمد ما را به نشستن در روی دوشك مذکور دعوت کرده و خود در مقابل مان زانو زد. او وحشت زده و سراسیمه تشریف داشت. من بادرك روحیه‌ء دگرگون شده‌ء آمر صمد حرفهایم را به گونه ای نظم بخشیدم که تا بتوانم از اینطریق مجال بخود آمدن وی را آرام آرام برایش تهیه دارم. ولی این تدبیر من بجا نه افتاده و او با آشفته حالی ایکه داشت، ملاپیرمقل را ناسزا گفته و ادامه‌ء سازش باوی را غیر ممکن توصیف می کرد. بعداً به دوام حرفهای خود گفت: «خوب رییس صاحب! چه کنیم؟ چاره چیست. از پوسته های بینی ملخ و خانقا دفاع کرده نمی توانم من می ترسم که در صورت تخلیه‌ء آنها افراد پوسته همه کشته و یا اسیر می شوند»

آنگاه، من او را به آرامش دعوت کرده اظهار داشتم که از طریق بی سیم با قومانداان پوسته‌ء بینی ملخ رابطه گرفته و برای او دستور دهد تا خود را جهت عقب کشیدن به دشت آبی آماده سازد و من برای برادرانم محمد زمان و هدایت الله که تا هنوز موقعیت خوه در تپه های ذخیره‌ء آب و حاجی تمیز خان

را تخلیه نکرده اند، وظیفه می دهم که تا رسیدن افراد پوسته بینی ملغ و گروپهای مسلح خانقا به موقعیت شان، از مواضع خود خارج نه شوند.

آمر صمد با دست و پاچه گی عجیبی به عوض اینکه گوشی بی سیم را که در حال اخذ بود، بردارد، گوشی تیلفون را بدست گرفت و به تکرار اسم کود بی سیم بینی ملغ پرداخت. من او را متوجه ساخته گفتم: آمر صاحب: ببخشید، شما گوشی تیلفون را بر داشته اید. او گوشی دست داشته‌ء خود را با عجله روی دستگاه تیلفون گذاشته و پس از مراجعه به بی سیم حرفهای تاکیدی خود برای استاد جمعه شغنی را که به صفت قوماندان پوسته بینی ملغ رفع مسولیت می کرد، بیان داشت. پس از مجرا گردیدن این امر، من آمر صمد را مخاطب قرار داده اضافه کردم:

آمر صاحب! قراری که من می بینم وضع خوب نیست. شما با جابجا کردن افراد مسلح مهمانهای خود در قرار گاه تان، با خطر بزرگی مواجه هستید. شمافکرنمی کنید که همین حالا در اسارت جمعیتی ها قرار دارید؟ اگر آنها بخواهند که علیه شما عمل کنند. آیا توان دفاع از خود را دارید؟ من نمیدانم که چه عاقبتی به استقبال تان خواهد آمد. به نظر من اگر سر ازهمین لحظه تصمیم گرفته خود و سلاحهای ثقلیه خویش را به شیر آتله و سرپل بکشید خوب خواهد شد. اگر به فکر باقی ماندن در رستاق باشید. وقت آن گذشته است.

آمر صمد پس از تائید حرفهای من اظهار داشت:

«رئیس صاحب! بلاده پس سلاح ثقیله، اول خودم به سرپل می روم و همرای قوماندان سخی مشوره می کنم. از سرپل به آمر مالی می گویم که سلاحهای ثقیله را به شیر آتله بیارد. یا الله بخیزین که شرایط خراب شده می رود.»

ما بعد از رسیدن به فیصله، مذکور اطاق خواب آمر صمد را ترک گفته و

ولسوالی چاه آب
شیخان
شهر بزرگ
ملوان
اشاریان
زعفران پایین
نوت
کول
باغی چنار
دشت قلعه
خواجه غار
لاله میدان
ایل کشان
(ایل کوشان)
دشت چنار (۲)
جرائیل
دلوری
کلفگان
ولسوالی کشم
تالقان

ساعتی بعد روی عقب کشیدن پوسته، بینی ملغ و افراد مسلح سازا که در خانقا جابجا بودند. با قوماندان شاه محموده به مشوره نشستیم. این وقتی بود. که افراد پوسته های کندک دیسانت هجومی از تپه های ذخیره آب و حاجی عیز خان پس از به آتش کشیدن مواضع خود به استقامت شهر نو در حرکت افتاده و بجای آنها گروپ مسلح مربوط به معاون محمد علم باغی حصاری جابجا شده بود. و ما از این رخداد کاملاً نا آگاه بودیم. در این جریان عده ای از افراد مدافع پوسته بینی ملغ که در رأس ایشان استاد جمعه، شغنی، استاد زین الدین و دو تن دیگر از روشنفکران سازایی قرار داشت، با رسیدن به پوسته حاجی عیز خان در کمین معاون محمد علم افتاده و از جمع ایشان استاد جمعه، استاد زین الدین و دو نفر روشنفکر دیگر به قتل رسیدند. تلفات طرف مقابل در درگیری مذکور در کشته شدن یك نفر بنام محمد رسول برادر قوماندان حفیظ باغی حصاری خلاصه گردید. بعد از به وقوع پیوستن این حادثه، قوتهای آمر صمد در بخشی از ساحه، دشت آبی و قریه، سیاب به دفاع گذشته و شب ان روز بدون بروز واقعه ای سپری شد.

صبح ۲۸ دلو سال ۱۳٦۷ گروپهای مسلح ملاپیرمقل بر خطوط دفاعی کندك دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل و کندك قومی شریف کاه فروش از استقامت شرقی و شمالغربی شهر نورستان آتش گشوده و از جانب آنها جواب بالمثل یافت. من با ملاحظه، وضع، موضوع را از طریق تیلفون با قوماندان شاه محمود که به عوض آمر صمد کامل معامله شده بود، در میان گذاشتم. او در جواب گفت، که من باید یکجا با هیئات اداری ولسوالی وارد سیاب شده و در مورد سر نوشت قوتهای دولتی با قرماندان تالقان مفاهمه کنم. همچنان او علاوه کرد، که قوماندان جلیل و رشید احمد تاتار نیز در مهمانخانه، آمر صمد حاضر بوده و بر این موضوع تأکید دارند. بنابر آن، من در حالیکه برات محمد ولسوال رستاق، احمد خان قوماندان خارندوی، غلام

رسول آمر امنیت و نعمت الله معاون سیاسی کندك دیسانت را با خود داشتم وارد سیاب شده و به مهمانخانهء آمر صمد رهنمایی گردیدم. در مهمانخانه علاوه برفرماندهان جمعیتی دعوت شده از تالقان، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل و قوماندان شاه محمود نیز حضور داشتند. باورود ما تنها قوماندان جلیل و رشیدتاتار از جابر خاسته و تشریفات معمول را بجا آوردند. قوماندان شاه محمود پاهای خود را تا وسط اطاق رها کرده و بی اعتنا به نظر می رسید. پس از تداخل ما به اطاق، همه خاموش شده ولحظه ای بعد، ملاعبدالودود لب به سخن گشاده گفت:

«برادر ها به این فیصله رسیدند، که شما به صفت نمایندهء قوتهای دولتی ولسوالی رستاق باید شهر نو را برای یکی از قوماندانهایی که در این جلسه حاضر اند، تسلیم کنید. مادر این مورد حق اول را برای آمر صاحب صمد که نمایندهء شان آمر صاحب مالی (قوماندان شاه محمود) هستند، میرزا صاحب عبدالرحیم که قوماندان جلیل به نماینده گی انها در جمع ما حضور دارند و رشید احمد تاتار دادیم. شما اگر راضی استید به یکی از آنها تسلیم شوید. در غیر صورت می توانید که این معامله را با قوماندان صاحب های دیگری که اینجا تشریف دارند. انجام بدهید. شرط ما اینست که پس از تسلیم شدن شهر به یکی از ما هیچ کسی حق مداخله را ندارد. شما میدانید و همان کسی کهٔ به آن تسلیم می شوید.»

من با شیدن این مطلب هیجانی شده گفتم:

به اینها تسلیم شوم؟ تاتار ما به توتسلیم شویم؟ جلیل خان توجه می گویی؟ شما آنهای نیستید که من تا به امروز بخاطر کمك برایتان سرگردان هستم؟ شرم نکردید که به این فیصله تن دادید؟ آمر مالی (شاه محمود) توهم در این معامله شریك هستی؟

آنگاه، شاه محمود بی آنکه پاهای دراز کردهء خویش را جمع کند، بابی نزاکتی خاصی گفت.

«رئیس صاحب! چه اعصاب خرابی می کنی، تا کی بچه های مردم را می کشی، ملا صاحب راست می گویند اضافه از ین گپ چه بکار است.»

به ادامهء حرفهای شاه محمود، قیوم پهلوان به غرش در آمده و حرف های پست و بلند زیادی را از خود بیرون داد. در این لحظه نعمت الله که در جوار دروروِدی مهمانخانه نشسته و به تعداد ده نفر افرا مسلح وی در خارج از اطاق بودند، سلاح دست داشتهء خود را به حال فایر درآورده فریاد کشید:

«ماپیش از اینکه تسلیم شویم، یکی از شما بی ناموس ها را زنده نمی مانیم. رئیس صاحب از اطاق برای من با اینها تصفیه می کنم.»

این حرکت احساساتی نعمت الله فضای صحبت ما را برهم زده و در اثر آن همه مات و مبهوت شدند. من بی آنکه وقت را تلف کنم، به او ناسزا گفته و دستور دادم تا اطاق را ترک گوید. بعد از آن در حالی که خیلی ها ترسیده بودم، اظهار داشتم که من حاضرم تا شهر نو رستاق را برای رشید خان تسلیم کنم. رشید تاتار گفت:

«مه هیچ کس و هیچ جاره تسلیم گرفته نمی تانم. مه بخاطر تسلیم گیری رستاق نیامدم.»

بعد از آن، به قوماندان جلیل اشاره کرده گفتم: توهم تسلیم نمی گیری؟ او در حالی که شرمنده و خجیل بود، گفت:

«مه به شرطی شهر رستاقه تسلیم می گیرم که هیچ کسی از موضع خود خارج نشود.»

همینکه این جملهء مبارك؟ از زبان او بیرون رفت. من با عجله از جابر خاسته گفتم:

صحیح است. یا الله بیلکه برویم. در عین حال برای قوماندان جلیل با اشارهء چشم فهماندم که تعلل به خرج ندهد. چون میدانستم که در اسارت قطعی تالقانی ها گرفتاریم و اگر کاری را هم انجام دهم خود کشی خواهد بود.

آثارچاپ شدهء مولف.

۱- قطاع الطریقان-آدم ربایان واقاملی ها (رساله)

۲- ازاعلیحضرت محمدظاهرشاه تا اقای برهان الدین ربانی (رساله)

۳- وزیرمحمدگل خان مهمند- (رساله)

٤- ترک صفتی یاترک قریبی (رساله)

٥- ژورنالیزم مبرأ ازتوهین، تحقیر وعقده گشایی (رساله)

٦- انگلیس منابی-روسی بودن یاامریکایی شدن؟ (کتاب)

۷- نُورومصحف (مجموعه شعر)

۸- فانوسی بردرگاه شب (مجموعهء شعری به زبانهای دری وترکی)

۹- نام باستانی سرزمین ما توران است (کتاب)

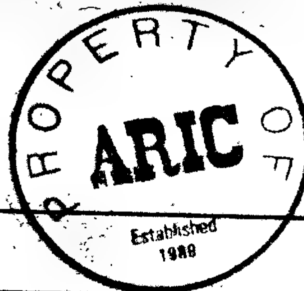
۱۰- روسها ازچه مجرای تاریخی وارد افغانستان شدند؟ (کتاب)

۱۱- مروری برمشخصات اجتماعی جامعهء افغانی (کتاب)

۱۲- درصفحات شمال افغانستان چه می گذشت (کتاب دردوجلد)

۱۳- اغاز وتداوم اختلافات میان جنرال دوستم واقای مسعود درصفحات شمال افغانستان

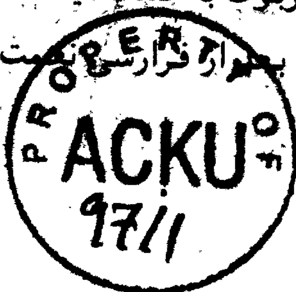
۱۱- باقوای نظامی اتحادشوروی ازافغانستان خارج ساخته شد؟ (کتاب)



در حالی که قوماندان جلیل به حساسیت موضوع پی برده بود، زود از جابر خاسته و بی آنکه از ملاعبدالودود اجازه بگیرد. یکجا با من اطاق را ترك گفته و بجانب شهر نورستاق در حرکت شد. همینکه از قرارگاه آمر صمد یك کمی فاصله گرفتیم. نفس راحت کشیده و به قوماندان جلیل گفتم، جلیل خان! تو شاید توقع داشته باشی که من به اساس فیصلهء مهمانهایت همه چیز را برای تو تسلیم داده و خود در تحت فرمان تو دررستاق باقی می مانم. این اشتباه است. ازهمین لحظه موترت را در اختیار من قراربده تا من و فامیل نعمت الله را به بیشکند برساند، من تا رسیدن تمام افسران و سربازان ارباب خلیل و شریف در مهمانخانهء میرزا صاحب منتظر می مانم، حال تو میدانی و ادارهء شهر نورستاق.

او با حرمت و احترامی که نسبت به من داشت جیپ شخصی اش را در اختیارم قرار داده گفت: «شماکلان ما هستید مه نامرد نیستم، شما بگوید یانه گویید مه مجبور هستم تا به میل شما رفتار کنم. به خاطری که شمارهٔ مه خودم به رستاق آورده و سر گردان کدم.»

پس از آن برای نعمت الله و شریف کاه فروش دستور دادم تا افراد مسلح خود را آماده حرکت ساخته و به استقامت قرارگاه میرزا عبدالرحیم سوق دهند. آن شب به تعداد ۳۶۰ نفر سرباز و افسر هر دو کندك در قرارگاه میرزا عبدالرحیم تجمع کرده و بنابر دستور من به استقامت قزل قلعه، بلوچ ها در حرکت افتادند. صبح آن شب، من نیز به قزل قلعه رفته ودر مهمانخانهء مرحوم ارباب موسی خان مرکز گرفتم. در یکی دو روز توقف خود در قزل قلعه کار انتقال افسران و سرباز های مربوط به کندك دیسانت و کندك شریف کاه فروش به نو آباد را سازمان داده و بهمراه فرارسی نعمت الله از شهر نو رستاق راه نو آباد را در پیش گرفتم.



جهت اکمال قطعات و جزوتامهای مذکور از لحاظ تسلیحاتی به اساس یك روایت به تعداد ۱۸ هزار میل سلاح و به اساس روایت دیگر از هشت تا دوازده هزار میل سلاح از طرف وزارت داخله به آمر صمد مسئول نظامی این سازمان تحویل داده شد.

در حالی که این پروسه مسیر اجرایی خویش را می پیمود، امر صمد بر جبهه متحد حرکتی خود که تحت قوماندهء میرزا عبدالرحیم عمل کرده و ساحات وسیعی از ولسوالی رستاق را در اختیار خویش داشت. فشار وارد آورد تا با تداخل در تشکیل نظامی سازا فعالیت جبهه وی خود را در چار چوب قطعات جدیداً تاسیس شدهء این سازمان تنظیم کند. وی در برابر تقاضا و تهدید های پیهم آمر صمد از در مخالفت پیش امده و جهت محفوظ نگهداشتن منافع نظامی خود، همزمان با ایجاد رابط با قوماندانی قطعهء شوروی مستقر در ولسوالی رستاق از طریق آمر رسول آمر امنیت دولتی این ولسوالی ارتباط خود با حاکمیت دولتی را نیز تأمین کرد. آنگاه، محمد الیاس سیفی رییس امنیت دولتی ولایت تخار، وارد قریهء بیش کند منطقهء قرارگاهء میرزا عبدالرحیم شده طی ملاقاتی که باوی و برادرزاده اش قوماندان جلیل انجام داد. منظوری تشکیل یك غند قومی در چوکات فرقهء بیست پیادهء بغلان را برای میرزا عبدالرحیم از سر قوماندانی قوای مسلح افغانستان بدست اورد. به همین ترتیب الیاس سیفی در عین زمان برای قوماندان رشید مشهور به رشید تاتار که از سال ۱۳۶۱ به اینطرف در رابطه به ریاست امنیت دولتی ولایت تخار در ولسوالی ینگی قلعه عمل می کرد، فرمان تشکیل یك غند قومی به قوماندانی ملك تاتار برادر وی و تشکیل یك کندك مخفی امنیت دولتی به قوماندانی خودش را از مرجع ذکر شده حاصل کرد. به این ترتیب دو غند و یك کندك دیگر نیز از امکانات جبهات جهادی به نفع حاکمیت دولتی در ولایت تخار تاسیس شد.

۷- ارتقا و انکشاف تشکیل واحد های نظامی «سفزا» در ولایت بدخشان.

همانگونه که در نوشتهء قبلی (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟)مذکور افتاد، پس از سرکوب قیام مسلحانه ماه اسد سال ۱۳۵۷ سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان در حصصی از ولایت بدخشان، یگانه گروپ مسلحی که از این حادثه جان به سلامت برد، عبارت از گروپ مربوط به ظاهر حاتم بود،-که در درهء وردج ولسوالی بهارک مرکز گرفته و از نقطهء مذکور به فعالیت پرداخت. این گروپ مسلح که تعداد آن به ۱۸ نفر می رسید، باگذشت زمان تعداد اعضا اش رو به فزونی نهاد. تا اینکه پس از ورود یك گروپ ٦۰ نفری مبارزین مسلح مربوط به حزب جمعیت اسلامی در ماه سرطان سال ۱۳۵۸ از پاکستان به ولسوالی بهارك ولایت بدخشان، روابطی میان این دو گروپ برقرار گردیده و بعد از توافقی که بین آنها صورت پذیرفت، اولین عملیات مشترك خویش را بر علاقه داری کران و منجان انجام دادند. با آغاز این برنامهء عملیاتی مواضع دفاعی قوای دولت در اثر همکاری کادرهای سفزایی موجود در میان دولتی ها توسط این جبههء متحد اشغال شد.

گروپهای مذکور که با استفاده از سلاح و مهمات بدست آمده از کران و منجان تسلیح و تجهیز شده بودند، تعرض دومی و سومی خویش را برولسوالی های بهارك و جرم ولایت بدخشان براه انداخته و آنها را نیز سقوط دادند.این همکاری ظاهر حاتم با گروپهای جمعیتی که در اوایل مورد ستایش استاد برهان الدین ربانی قرار گرفته و بخاطر تشویق وی یك قطعه مکتوب شادباش و یك قبضه تفنگچه از جانب استاد برایش سوغات شده بود. مدتی بعد، فرمان عملیات بالای گروپ مسلح او به قلم استاد موصوف عنوانی گروپهای مسلح احزاب اسلامی فعال در ولسوالی های فرخار، خوست و فرنگ یکجا با جنبههء ارباب حیدر کندزی صادر شده و جبهات مذکور تعرضات

پیهمی را بر جبههٔ ظاهر حاتم سازمان دادند. در نتیجه، برخورد های خونینی که میان طرفین به وقوع پیوست، در ابتدا یك گروپ هفت نفری سفزایی به قوماندانی عبدالعزیز فرغامنجی در قریهء اسکان از بین رفته و از آن به بعد گروپ بانزده نفری ایکه در تحت قوماندهء عبدالروف زردیوی عمل می کرد، مورد حمله جبهات یاد شده اسلامی قرار گرفت. این گروپ، پس از مقاومت شدیدی که انجام داد. همه اعضای آن به قتل رسیده و ساحهء تحت عمل شان بدست جبهات مسلح اسلامی افتاد.

بعد از ین در گری های هشت روزه که در آخرین ایام زمستان سال ۱۳۵۸ انجام شد، در آغاز بهار سال ۱۳۵۹ گروپ مسلح هژده نفری ضابط سخی داد سفزایی در قریهء «میان شهر» ولسوالی کشم ولایت بدخشان مورد تعرض جبههء جمعیتی آرین پور قرار گرفت. گروپ موصوف که به شکل ناگهانی در خانهء استاد جلاد خان در محاصره افتاد. عدهء زیادی از افراد آن در جریان بر خورد مسلحانه و انهدام تعمیر مورد استفاده ایشان توسط جوی ابی که از موقعیت مرتفع مشرف بر آن توسط مجاهدین سرازیر شد، از بین رفتند. در آخر ضابط سخی داد، عبدالودود فرزند استاد جلاد خان و فیض الله اسیر غلام محمد آرین پور شده و تیر باران گردیدند.

افراد باقی مانده، جبهد ظاهر حاتم پس از مواجه شدن با چنین وضعی، وارد منطقهء چتهء شهر فیض آباد گردیده و با ایجاد مخفی گاه ها در این موقعیت، به دفاع از خود پرداختند. تا اینکه ظاهر حاتم از طریق ایجاد رابط با فرمانده قوای شوروی مستقر در شهر فیض آباد به حفظ نیروی خود پرداخته و زمینه رفت و برگشت ایشان به فیض آباد را مساعد ساخت. از آن به بعد فرمانده سفزایی مذکور توسط شوروی ها به شهر کابل انتقال داده شده و گروپهای مسلح تحت قوماند اش در همکاری با قطعهء شوروی عملیات چریکی زیادی را علیه گروپهای مسلح جهادی انجام دادند. اینها، که در زیر

پوشش و حمایت تسلحاتی و تدارکاتی قطعهء شوروی عمل می گردند. در اندك زمانی ساحهء فعالیت خویش را وسعت بخشیده و بر تعداد صفوف خود افزودند. این شیوهء کار کرد سفزایی ها در ولایت بدخشان که تا تاریخ انحلال سازمان شان در سرطان سال ۱۳٦۲ جریان داشت، پس از توافق رهبری سازمان موصوف با حزب دموکراتیك خلق افغانستان، ظاهر حاتم منظوری تشکیل کندك های قومی ذیل را در ولایت بدخشان از دولت بدست آورد.

۱ - کندك قومی بهارك به قوماندانی عطا الله کریم

۲ - کندك قومی خواهان به قوماندانی اسد الله فرزند وکیل بهادرخان خواهانی

۳ - کندك قومی درواز به قوماندانی معلم عبدالله در ولسوالی درواز

به همین ترتیب سفزایی ها دراثر ابتکار شخصی خویش یك کندك قومی به قوماندانی شریف شهر بزرگی را در شهر بزرگ و یك کندك نظامی دیگر را در رابط به غند ۲٤ بدخشان در میدان هوایی فیض آباد به قوماندانی نعمت الله فرزند میرزا تورسن ایجاد کردند. علاوه بر آن، ابراهیم فدا و معلم احمد خان زمچی در منطقه جلگه ولسوالی ینگی قلعه و شهر چاه آب ولسوالی چاه آب ولایت تخار با افراد مسلحی که در اطراف خود گرد آورده بودند، اولی توسط جبههء امنیت دولتی رشید تاتار از بین برده شده و دومی در جریان یك بر خورد از طرف دولتی های ولسوالی چاه آب ترور گردید.

با مطرح شدن بر نامهء خروج قوای شوروی از افغانستان، جزوتامهای سفزایی یادشده در ولایت بدخشان با ترکیب اولی خود فعال بوده و بعد از آن تشکیل کندك عطا الله کریم در ولسوالی بهارك و کندك معلم عبدالله در ولسوالی درواز به غند ارتقا داده شد. همچنان، ظاهر حاتم توفیق یافت تا گروه مدافعین احمد اکه در منطقهء دشت قلعه را در چوکات یك کندك مربوط

به وزارت داخله تنظیم کرده و به این ترتیب، جزوتام دیگری را نیز به آدرس سازمان منحل شده، خود فعال سازد

VI - ایجاد آمریت اوپراتیفی زون شمال در تحت اداره، جنرال محمد جمعه اڅک.

طرح ایجاد این آمریت که بخاطر تنظم دهی به عملیات های نظامی و اکمالات قطعات و جزوتامهای مربوط به قوای مسلح در صفحات شمال ریخته شد. پس از صدور فرمان تاسیس آن از جانب دکتور نجیب الله، جنرال دوست محمد رییس عمومی مدافعه، ملکی به صفت آمر اداره، موصوف تعین گردید. جنرال دوست محمد که در ولایت پکتیا زاده شده بود، از لحاظ سیاسی به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان وابسته گی داشته و دارای پیوند و علایق شخصی با شهنوازتنی لوی درستیز قوای مسلح افغانستان بود. تراکم این همه شاخص ها در هویت آن، سبب شد تا دستگاه رهبری ولایت بلخ که همه به جناح پرچم حزب حاکم رابط داشتند، با تقررش در این پست حساس نظامی مخالفت ورزند. از همین بود که شورای دفاع ولایت مذکور تحت ریاست انجینر شریف منشی کمیته، ولایتی ولایت بلخ طی جلسه ای فیصله صادر کرد تا مقام تصمگیری دولت فرمان تقرر محمد جمعه اڅك پرچمي را که در فرقه، ۱۸ دهدادی سابقه کار داشت، بجای جنرال دوست محمد صادر کند. بناً، ریاست شورای عالی دفاع به در خواست شورای موصوف پاسخ مثبت داده و منظوری تقرر محمد جمعه اڅك در این کرسي را صادر کرد. جنرال محمد جمعه اڅك که در آن زمان به صفت قوماندان فرقه ۱۵ قند هار اجرای وظیفه کرده و نسبت برداشتن جراحت در شفاخانه چهار صد بستر تحت تداوی قرار داشت، پس از معالجه وارد مزار شریف شده و آمریت اوپراتیفی زون شمال را به تاریخ ۱۰ سنبله، سال ۱۳٦۷ در شهر مزا شریف رسماً افتتاح کرد. در تشکیل رهبری این آمریت افسران آتی الذکر شامل بودند:

۱ – تورنجنرال محمد جمعه اځك به صفت آمر اوپراتیفی زون شمال
۲ – برید جنرال جمعه گل (پرچمی) به صفت معاون در بخش امنیتی
۳ – برید جنرال محمد حسن (خلقی) به صفت معاون در بخش څارندوی
٤ – دگروال عزیز الرحمن (پرچمی) به صفت معاون اوپراتیفی
۵ – برید جنرال شرف الدین بدر (پرچمی) به صفت رییس ارکان
٦ – دگروال محمد نسیم مشیر (خلقی) به صفت آمر سیاسی

VII – ایجاد فرقهٔ ۵۳ به قوماندانی جگرن عبدالرشد دوستم.

قبل از اینکه طرح ایجاد فرقهٔ ۵۳ روی دست گرفته شود، امان الله استوار رهبر «گروه کار» فرمان تاسیس چهار غند قومی در چوکات تشکیل وزارت داخله در ولایت بلخ، شبرغان، فاریاب و سرپل را از دکتور نجیب الله حاصل کرده بود. برنامهٔ مذکور که به اساس پیشنهاد مشاورین شوروی جهت تهیهٔ امکانات نظامی برای گروه کار در مسیر افتاد، همزمان با طرح در چوکات در آوردن گروپهای مسلح سازا از طریق توزیع قطعات قومی څارندوی برای سازمان موصوف مطرح گردید. از همین بود، که حلقات روشنفکری برنامهٔ ترتیب شدهٔ مذکور از جانب مشاورین را، طور دیگری تعبیر کرده می گفتند که رهبری اتحاد شوروی در نظر دارد تا از اینطریق بر عقیدتی و دامنه دار شدن اختلافات قومی در افغانستان سرمایه گذاری کرده و با انداختن آب بر آتش مخاصمات ایدیولوژیك جلو سرایت اسلام گرایی در آسیای میانه را بگیرد.

به هر صورت، امان الله استوار در حالی که فرمان تأسیس غند های یاد شده در چهار ولایت نامبرده را بدست داشت، در اوایل زمستان سال ۱۳٦٦ با یکی از مشاورین وزارت داخله وارد شهر شبرغان گردید. محمد اسماعیل اکبر یکی از اعضای رهبری سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان (سفزا) در این مورد می گوید: «امان الله استوار که با بدست داشتن فرمان دکتو

نجیب الله و همرکابی یك مشاور روسی به شبرغان آمده و مورد استقبال گرم سید نسیم میهن پرست منشی کمیته ولایتی ولایت جوزجان و سید حکیم رییس امنیت دولیتی این ولایت مواجه شد. دستگاه اداری آستان مذکور با رعایت احترام به حکم فرمان دکتور نجیب الله کار مقدماتی فعال سازی غندهای منظور شده به گروه کار را سر براه کرده و به کمیساری ولایت هدایت دادند، تا در جهت ثبت هویت سربازان مراجعه کنند به غند گروه یادشده در شهر شبرغان بذل مساعی کند. در حالی که این پروسه با جدیت خاصی به پیش می رفت. در روز سوم جلب و جذب مراجعین، جگرن عبدالرشید دوستم که به صفت قوماندان یکی از مغرزه های زیاست امنیت دولتی اجرای وظیفه می کرد. در یکی از جلسّاتی که به منظور بحث روی چگونگی همکاری با آقای استوار در سطح رهبری ولایت دایر شده بود، مخالفت جدي خود را علیه این برنامه اعلان داشته و بر حسب احتجاج به تعداد هفتاد نفر روشنفکران هواخواه گروه کار را که در اطراف تشکیل لوای سازمان خویش گرد آمده بودند دستگیر کرده و همه را پس از انتقال به منطقهء خواجه دوکه در قلعه ای زندانی ساخت. در این جریان دو نفر از اعضای گروه کارزخمی و یك تن دیگر به قتل رسید. پیوسته بدان، «قادر لیلاج» یکی از فعالین سازمان موصوف که جهت ثبت نام مراجعه کننده گان وارد ولسوالی آقچه گردیده بود، به استثنارهء اسماعیل اکبر از دفتر کمیساری ولسوالی خارج ساخته شده و توسط یکی از وسایط نقلیه قطعهء قومی آقچه به شبرغان منتقل گردید. بس از به وقوع پیوستن این حادثه، کار ایجاد غند های قومی گروه کار اخلال شده و امان الله استوار همراه مشاور شوروی ایکه وی را یاری می رسانید راه کابل را در پیش گرفت. از آن به بعد، دعوای رهبری گروه کار با جگرن عبدالرشید دوستم بر سر ایجاد قطعات قومی توسط سازمان موصوف وارد دفاتر رهبری دولت در شهر کابل گردیده و مدت چند ماه ادامه یافت. در

نهایت، جنرال دوستم که از حمایت رسول پهلوان، غفار پهلوان و رییس حبیب الله اسحاق زی بر خوردار بوده و توافق پنهانی دکتور نجیب الله را نیز در این پرخاش با خود داشت. توفیق یافت تا به جای ٤ غند منظور شده برای گروه کار جهت حفظ امنیت چهار ولایتی که از آن نامبرده شد، فرمان ایجاد فرقهء ۵۳ در شهر شبرغان را در ماه سرطان سال ۱۳٦۷ بدست بیاورد.

بعد از آن، جگرن عبدالرشید دوستم کار های اداری تشکیل فرقهء مربوط به خود را به اتمام رسانیده و به تاریخ ۱۲ میزان سال ۱۳۵۷ مراسم افتتاح آن با قرائت فرمان دکتور نجیب الله توسط تورنجنرال شهنواز تنی لوی درستیز قوای مسلح افغانستان سر به راه شد. در گرد هم آیی ایکه به این مناسبت صورت گرفته بود، جگرن عبدالرشید دوستم به تعداد اضافه تر از ده هزار سرباز واجد شرایط عسکری را از طریق قطعات رسول پهلوان غفار پهلوان و رییس حبیب الله اسحق زی حاضر ساخته و در حضور هیات وارده به ریاست شهنواز تنی به نمایش گذاشت. در ختم این مراسم، شهنواز تنی به تعداد پنج چین تانك، چهار دستگاه پرتات راکت از نوع BM-21 و BM-14، ۸ ضرب توپ از نوع ۷٦ صحرا، ۷عراده زرهپوش، ۱۰٤ عراده وسایط مختلف النوع و ۳۰۰ میل سلاح را برای قوماندانی فرقهء مذکور تسلیم داد.

این فرقه از قطعات و جزوتامهای ذیل تشکیل شد:

۱ - غند قومی رسول پهلوان مستقر درمنطقهء فیض اباد ولایت فاریاب.

۲ - غند قومی غفار پهلوان مستقردرولسوالی سوزمه قلعه ولایت سرپل.

۳ - غند قومی رییس حبیب الله اسحق زی مستقر در مرکز ولایت سرپل.

٤ - مفرزه ریاست امنیت دولتی به قوماندانی عبدالرشید دوستم مستقر در شهر شبرغان.

۵ - مفرزه ریاست امنیت دولتی به قومادانی جنرال سالم مستقر در شهر شبرغان.

بسم الله الرحمن الرحیم

تدابیر تدافعی حاکمیت دکتور نجیب الله در صفحات شمال افغانستان قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از این کشور

پس ازینکه دستگاه رهبری اتحاد شوروی طرح خروج قوای نظامی این کشور از افغانستان را اعلان داشته و در راه تحقق آن قدم گذاشت. حاکمیت دکتور نجیب الله در مشوره با مشاورین روسی خویش، تدابیر تدافعی ذیل را در صفحات شمال کشور رویدست گرفت.

۱ - تاسیس «اداره، امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال» به ریاست نجیب الله مسیر در شهر مزار شریف.

۲ - اکمالات لوژستیکی و تسلیحاتی ولایت بدخشان.

۳ - به نظم در آوردن گروپهای مسلح «سازا» در چوکات قطعات قومی وزارت داخله

٤ - ارتقا و انکشاف تشکیل واحد های نظامی«سفزا»در ولایت بدخشان

۵ - ایجاد آمریت اوپراتیفی زون شمال در تحت اداره، محمد جمعه اخُك.

٦ - ایجاد فرقه ۵۳ به قوماندانی جگرن عبدالرشید دوستم.

۷ - ایجاد فرقه، ۸۰ به قوماندانی سید جعفر نادری.

۸ - ایجاد لوای ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندرابی.

I - تاسیس اداره، امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال:

همینکه دکتور نجیب الله با ابراز موافقت به باز گشت قوای نظامی اتحاد شوروی از کشور خویش، اعتماد رهبری آنرا بدست آورده و جای ببرك كارمل را در اداره، امور افغانستان به خود اختصاص داد. جانب شوروی آماده

در ابتــدای تاسیس فــرقهء ۵۳ افســران آتی الذکر در رهبری وصفوف آن توظیف شدند:

۱ - جگرن عبدالرشید دوستم (پرچمی) به صفت قوماندان فرقه

۲ - دگروال عبید الله افسر تحصیلکرده مربوط به تشکیل گروه کار به صفت رییس ارکان

۳ - دگروال سراج الدین قیتمس افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیك خلق افغانستان به صفت معاون

٤ - دگرمن سخی فیضی افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب حاکم به صفت آمر سیاسی

۵ - دگــروال علی پرش افــسر تحــصیلکرده و مـربوط به جناح خلق به صفت آمر تـحنیك

٦ - دگــروال سیــد امیــر افسر تحـصیلـکرده و بــی طرف به صفت آمر لوژستیك

۷ - عبــدالغــفور وطن یکی از پرچمی هــای مـتــعصب کارملی به صفت آمر امنیت

۸ - دگرمن سید جمال افسر تحصیلکرده مربوط به جناح خلق به صفت آمر اوپراسیون

۹ - دگروال محمد شریف افسر تحصیلکرده و مربوط به گروه کار به صفت قوماندان غند توپچی

(رسـول چونتــه و ایوب دهقــان کـه هر دو بی سـواد بودند به صــفت قوماندانهای دوکندك این غند توظیف شدند) :

۱۰ - دگر من عظیم خان افسر تحصیلکرده به صفت قوماندان کندك تانك

(قـوماندان صادق یکی از مقـرب ترین افـسر به جگرن دوستم به صـفت رییس ارکان این کندك وظیفه گرفت)

۱۱ - دگرمن محمد ایوب افسر تحصیلکرده مربوط به گروه کار به صفت آمر سفربری

۱۲ -عبدالرحمن جرمن افسر بی سواد و یکی از افراد خاص جگرن دوستم به صفت قوماندان کندك کشف.

(ابراهیم چریك، عبدل چریك و زین الدین پهلوان که بعداً به صفت قوماندانهای محوری جنرال دوستم عرض وجود کردند، وظیفهء قوماندانی تولی های داخل تشکیل کندك را بدوش گرفتند)

۱۳ - محمد الله پهلوان مشهور به دلا پهلوان افسر قومی به صفت قوماندان کندك استحکام

۱٤ - ریس عمربای سابق رییس تیم بزکشی ولایت جوزجان به صفت قوماندان کندك سواره

(قرارگاه این کندك در سرپل ایجاد شد)

VIII - ایجاد فرقهء ۸۰ به قوماندانی سید جعفر نادری

قوماندانی فرقهء ۸۰ که در تابستان سال ۱۳٦۷ به ابتکار سید منصور آغا ایجاد شد. در صفوف قطعات آن اکثراً هزاره های اسمعیلیه مذهب تنظیم بود. فامیل مذهبی و اشرافی سید منصور آغا که از رسوخ و نفوذ مذهبی در میان اسمعیلیه مذهبان سودجسته و به صفت مرشد ایشان عمل می کرد، رابطهء وی با اکثر بزرگان اقوام دیگر در صفحات شمال کشور محکم بوده و مورد احترام آنها قرار داشت. این شخصیت روحانی بخاطر تحت فشار قرار گرفتن از جانب اداره تره کی - امین که منجر به شهادت برادر شاعر وخیلی ها محبوب وی مرحوم «رونق» در زندان پلچرخی شد، در ماه ثور سال ۱۳٦۸ درشورش وسیعی شرکت ورزید که از جانب مردم علاقه داری تاله و برفك سازمان یافته و اسباب سقوط علاقه داری مذکور را فراهم آورد. از آن به بعد، جوانان مربوط به فامیل و مرید های نزدیك سید منصور آغا به قرماندهی داماد وی موسوم به سید حسام الدین حقبین سلاح بدست گرفته و در رابطه با جبههء قوماندان فخرالدین تاله و برفکی که از قوم کرم علی بر

خواسته بود، به دفاع از خود و مردم خویش پرداختند. با ورود ببرک کارمل در رأس اداره کابل، پس از مفاهمه ایکه میان وی و سید منصور آغا صورت پذیرفت. حساسیت گروپهای مسلح اسمعلیه مذهب تحت اداره، او در برابر حاکمیت دولتی تخفیف یافته و کارشان تا تنظیم گردیدن در چار چوب قطعات قومی دولت بالا گرفت. به همین ترتیب، سید منصور آغا با بدست داشتن دره، کیان، برخط تدرکاتی ای حاکم بود، که اکثر جبهات جهادی ولایات سمنگان، بغلان، کندز، تخار و بدخشان کاروان های اکمالاتی خویش را از طریق آن عبور می دادند. وی با درك ارزش و حساسیت جغرافیایی این خط، بازاری را در قسمت کنده سنگ که در حدوسطی راه دوشی و دره، کیان قرار دارد، ایجاد کرد. از آن به بعد، کاروانهایی را که جبهات جهادی یاد شده از پاکستان انتقال می دادند. در بازار مذکور متوقف ساخته و با عبور از مناطق تحت تسلط دولت به اثر همکاری سید منصور آغا به مناطق مورد عمل خویش مراجعه می کردند. این روند، زمینه، تأمین و توسعه، روابط و رسوخ هر چه بیشتر او را در میان مجاهدین هموار ساخته و به اعتبارش افزود. در حالی که آغای موصوف با چنین رواداری برای مجاهدین عمل می کرد. داماد وی سید حسام الدین حقبین از بازار فروش سلاح در ولسوالی اشکمش ولایت تخار و نقاط دیگر اسلحه خریداری کرده و اظهار می داشت که در نظر دارد تا از اینطریق یك فرقه، جهادی ۱۲ هزار نفری را از اسمعیلیه مذهبان افغانستان ایجاد کند. این در حالی بود که او نمی توانست تا ضرورت خود از این ناحیه را با فرستادن کاروان به پاکستان مرفوع سازد. چون، سید منصورآغا که در سال ۱۳۶۱ یك گروپ ۲۰ نفری را تحت سرپرستی یکی از خویشاوندان خویش بخاطر بدست آوردن سلاح نزد استاد برهان الدین ربانی به پاکستان فرستاده بود، گروپ مذکور حین بازگشت از کشور مذکور در دره های بامیان توسط مجاهدین شیعه مذهب تاراج شده و سرگروپ آن به قتل رسید. بناً، او نمی خواست که با مراجعه به احزاب جهادی مستقر در پاکستان این تجربه را تکرار کند.

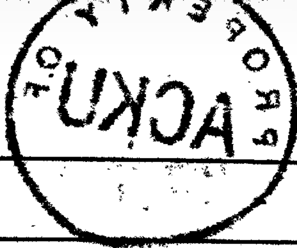


موجودیت شاخص های مثبت سیاسی و مردمی در شخصیت سید منصور آغا که ذکر آن رفت، موجب گردید تا مقامات دولتی و مراجع مسئول شوروی، منزلت و ارزش بزرگی را بخاطر قابل محاسبه بودن سهمش در استقامت دادن حوادث سیاسی نظامی ایکه اگر در صفحات شمال افغانستان پس از خروج قوای شوروی بوقوع بپیوندد، قایل گردید. از همین بود که شوروی ها پیش از خروج خویش از افغانستان مراجع دولتی را تشویق کردند تا با سید منصور آغا مشوره کرده و قناعت او را جهت تنظیم شدن جبهات مسلح تحت اداره اش در چوکات تشکیل وزارت دفاع فراهم آورند. بنابر آن، پس از تفاهمی که میان وی و نماینده های دولت دکتور نجیب الله صورت پذیرفت، از جانب دولت منظوری تشکیل فرقهء ۸۰ قومی به قوماندانی سید جعفر نادری فرزند سید منصور نادری در تابستان سال ۱۳۶۷ در شهر پلخمری داده شد. (۱)

طبق پروتوکولی که میان طرفین به امضا رسید، سید منصور آغا متعهد

(۱) طی دیداری که من به اساس پادرمیانی یکی از سربازهای قطعهء خود بنام قهار عاصی شاعر در تابستان سال ۱۳۶۷ با فرید احمد مزدك معاون حزب دموکراتیك خلق افغانستان در مقر کمیتهء مرکزی این حزب در شهر کابل داشتم، وی ضمن گفت و شنود شخصی اش با من، گفت: «ما برای سید منصور نادری تشکیل یك فرقه با ۴۵۰۰ میل سلاح را دادیم. تا بعد از خروج قوای شوروی امنیت شاهراه سالنگ شمالی تا بندر حیرتان را بگیرد. چه فکر می کنی که او با ما خواهد ماند؟» من در جواب این پرسش آقای مزدك گفتم:

«معلوماتی که من در مورد سید منصور نادری دارم، در توصیف خاندان او خلاصه می شود، که آنرا از زبان پدر کلان و مامایم محمد حکیم صدیق شنیده ام. ایشان می گفتند که فامیل وی یك فامیل باآبرو و صاحب نام نیك است، در اینصورت سید منصور نادری که در چار چوب چنین خانواده ای تربیت یافته است. فکر نمی کنم خلاف قول خویش عمل کند. و دیگر اینکه شما مجبور استید دست به این گونه معاملات بزرگ سیاسی بزنید، چون اعلان کرده اید که بادادن حق به دیگران از انحصار قدرت دست کشیده اید»



شد که امنیت شاهراه سالنگ را اعتبار از سالنگ شمالی بندر حیرتان بدوش گرفته و قطار های اکمالاتی دولت را الی تونل سالنگ بدرقه کند. طوری که بعد ها دیده شد، فرقهء موصوف این وظیفهء خود را با استفاده از رسوخی که در میان جبهات جهادی صفحات شمال کشور داشت، مؤفقانه به پیش برد.

VIV - ایجاد لوای ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندرابی.

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، پیش از اینکه قوای نظامی اتحاد شوروی خاك افغانستان را ترك گوید، رهبری دولت شوروی به اساس پروتوکولی که با دکتور نجیب الله امضا کرده بود. پروسهء انتقال مواد کمکی اش را طی پروتوکول مذکور در اوایل سال ۱۳٦٦ به بندر حیرتان آغاز کرده و این بندرگاه کوچك را به یك بیزمهم تدارکاتی مبدل ساخت. امور امنیتی شهرك بندری حیرتان که قبلاً توسط قوماندانی غند نظم خاص به فرماندهی دگروال غازی پیش برده می شد، پس از جاری شدن سیل کمك های لوژستیکی و نظامی اتحاد شوروی به افغانستان از طریق بندریاد شده ضروری به حساب امد تا این وظیفه به یك قطعهء بزرگتر محول گردد. از همین بود که در ماه میزان سال ۱۳٦۷ منظوری ایجاد تشکیل یك لوا در چوکات وزارت امنیت دولتی از طرف دکتور نجیب الله صادر شده و جنرال مومن که پس از تقرر شهنوازتنی به صفت وزیر دفاع افغانستان از وظیفه اش سبکدوش شده بود. به صفت قوماندان این لوا تعین گردید. به گونه ایکه وی در مدت زمانی که بیکار بود، به اساس پادر میانی جنرال علی اکبر اندارابی با غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی رابطه حاصل کرده و اعتماد او را بدست آورد. این پیوند وی با وزیر موصوف سبب شد تا به اساس پیشنهاد او به این موقف دست یابد.

تحرک احمد شاه مسعود بخاطر آماده سازی شورای نظار جهت گذشتن به حالت تعرض پس از خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان

قبل از آغاز مرحلهء اول خروج قوای شوروی از افغانستان در ماه اسد سال ۱۳٦۷ شورای نظار با ترکیب تشکیلاتی ذیل عمل می کرد:

۱ - شورای نظامی
۲ - کمیتهء سیاسی
۳ - کمیتهء نظامی
٤ - کمیتهء فرهنگی و تعلیم و تربیه
۵ - کمیتهء مالی
٦ - څارنوالی شورای نظار
۷ - کمیتهء قضایی
۸ - کمیتهء صحی
۹ - قوماندانی قطعات متحرک

I- شورای نظامی (شورای نظار)

این شورا که به مثابهء مرجع تصمیمگیری در تشکیل شورای نظار بوجود آمده ودر حالات خاص تشکیل جلسه می داد، فرماندهان ذیل در آن عضویت داشتند:

۱ - احمد شاه مسعود (به صفت آمر شورا)
۲ - دکتور عبدالرحمن یکی از اعضای رهبری الحدیدی ها (به صفت معاون شورا)
۳ - دکتور سید محمد حسین (به صفت منشی شورا)
٤ - اسماعیل سارق یکی از فرماندهان فعال در ولایت لغمان.

۵ - غلام محمد آرین پور قوماندان یکی از جبهات ولسوالی کشم ولایت بدخشان.

٦ - قوماندان پناه پنجشیری معاون نظامی احمد شاه مسعود.

۷ - قوماندان گدا پنجشیری.

۸ - سید یحیی یکی از قوماندانهای قطعات مرکزی شورای نظار.

۹ - ناصر قورمول از ولسوالی اندراب ولایت بغلان.

۱۰ - سید نجم الدین از ولسوالی بهارك ولایت بدخشان.

۱۱ - عبدالحی حقجو از ولسوالی نهرین ولایت بغلان.

۱۲ - قاری رحمت الله از ساحهء ده ویران ولسوالی خان آباد ولایت کندز.

۱۳ - دکتور احمد مشاهد از ولسوالی فرخار ولایت تخار.

۱٤ - قاضی اسلام الدین از ولسوالی اشکمش ولایت تخار.

۱۵ - سید اکرام الدین یکی از فرماندهان قطعات مرکزی شورای نظار.

۱٦ - سر معلم فضل از ولسوالی اشکمش ولایت تخار.

۱۷ - استاد عطا از شهر مزار شریف ولایت بلخ.

۱۸ - عارف خان از شهر کندز ولایت کندز.

۱۹ - عزیز الله مشهور به استاد شهید.

۲۰ - ملا عبدالصمد از ولسوالی خان آباد ولایت کندز.

۲۱ - سید امین طارق از ولایت بدخشان..

ویکتعداد دیگر

II- کمیتهء سیاسی:

در این کمیته که به تعداد ۲۰ نفر روشنفکر الحدیدی وافراد خاص آقای مسعود عمل می کرد. ریاست آنرا دکتور عبدالرحمن عهده دار بوده و در منطقهء خیلاب ولسوالی اشکمش مرکزیت داشت

III- کمیتهء نظامی:

رهبری این کیمته را که ناصر فروموله به عهده داشت، دارای مرکزیت ثابت نبود.

IV- کمیته فرهنگی و تعلیم و تربیه:

این کمیته که در قریهء «میان شهر» علاقه داری ورسنج ولایت تخار اخذ موقعیت کرده بود، وظیفهء آن را موضوع سروسامان دادن به امور تعلیمی در مکاتبی که در ساحات تحت ادارهء شورای نظار فعال بودند، تشکیل می داد. ادارهء کیمتهء مذکور را کریم هاشمی پیش می برد.

V - کمیتهء مالی:

وظیفهء آمریت مالی شورای نظار را جوانی بنام خالد باشندهء شهر مزار شریف بدوش داشته و دایماً آقای مسعود را همرکابی می کرد. دفتر این کمیته در شهر ورسج قرار داشت.

VI- څارنوالی شورای نظار:

آمریت این دفتر که به عهدهء څارنوال «منیر» یکی از روشنفکران مکتبی تربیت یافته در مربوطات شهر کابل گذاشته شده بود. وظیفهء آن شکنجه و استنطاق متهمین سیاسی و جنگی از نظر شورای نظار بود. که عمدتاً از جانب فرماندهان جبهات و گروپهای مسلح متعهد به این شورا در جریان جنگ و یا حالات دیگر اسیر و یا گرفتار می شدند. این آمریت در قریهء لژده ولسوالی فرخار ولایت تخار فعال بود.

VII- کمیتهء قضایی:

ریاست این کمیته را مولوی سید اکبر به پیش برده و وظیفهء آن عبارت از غور و بررسی دوسیهء ترتیب شده برای متهمین توسط څارنوالی شورای نظار و صدور حکم بر آن بود. کمیتهء نامبرده در شهر ورسج عمل می کرد.

VIII – کمیته، صحی:

کمیته، صحی که عمدتاً وظیفه، تداوی مجروحین جنگی و توزیع مواد طبی برای واحد های صحی شورای نظار در مناطق تحت اداره، آنرا بدوش داشت. در قریه، شیره، ولسوالی اشکمش مستقر بوده و ریاست آنرا دکتور صدرالدین سحرعهده داری می کرد.

VIV – قومانداني قطعات متحرک شورای نظار:

قطعات مذکور که هرواحد آن بنام کندك یاد می شد، در ترکیب کندك ها به تعداد سی نفر مجاهد مسلح سازمان یافته بود. افراد گرد آمده در این گروپها ملبس بادریشی و پای پوش روسی بوده و از پکول و یك دستمال خاص استفاده می بردند. یونیفورم مذکور به ایشان قیافه، مناسب، آراسته و جالب توجه می بخشید. مجاهدین موصوف همه تعلیم دیده و مجهز با اخلاق مثبت معیاری جامعه، سنتی خود بودند. اینها در هر موقعیتی که وظیفه می گرفتند. تمام مصارف خویش را خود بدوش کشیده و دست توقع به جانب مردم دراز نمی داشتند. بر خورد ایشان با اهالی انسانی بوده و از تجاوز به مال و ناموس مردم ابا می ورزیدند. مراکز قطعات متحرك که در چمن خسده، شهر فرخار، ساحه ای بنام خانقا در شهر ورسج و دره، خیلاب اشکمش ایجاد شده بود، فرماندهی آنرا شخص احمد شاه مسعود به دوش داشته و دکتور عبدالرحمن به صفت همکاروی عمل می کرد. قوماندانهای قطعات مذکور عبارت بودند از: احمدی از ولسوالی کشم ولایت بدخشان، داکتر صمد از ولسوالی رستاق ولایت تخار، سید یحیی از مربوطات شهر کندز، مسلم و دو تن مجاهد پنجشیری دیگر آقای مسعود که قبل از مرحله، اول خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان بر تشکیل فوق حکم می راند، اولین قدمهای خویش جهت گذشتن از حالت تدافعی به خط تعرض را اینگونه به پیش گذاشت:

در حالیکه عبدالروف بیگی در اواخر ماه سرطان سال ۱۳٦٦ مصروف اکمالات ولایت بدخشان جهت دفاع فعال قوای دولتی از این استان بوده. احمد شاه مسعود جلسهء وسیعی را در چمن خُسده ولسوالی فرخار سازمان داد، که در آن فرماندهان ذیل اشتراك داشتند:

۱ - اسماعیل طارق از ولایت لغمان

۲ - مولوی ظاهر از ولایت سمنگان

۳ - استاد عطا و قوماندان علم آزادی از ولایت بلخ

٤ - کریم ارشد معروف به آمر کریم از ولایت فاریاب

۵ - داکتر حقبین از ولایت پروان

٦ - عظیمی از ولایت کاپیسا

۷ - عبدالحی حقجو، مفتش رحم خدا، ناصر فورمول، ملاشمس، ارباب جمعه، عبدالرحیم خان وحدت یار، وکیل غفار و ارباب جمیل از ولایت بغلان

۸ - قاری رحمت الله، عارف خان، میر علم، ملا صمد، شیر عرب، مسعود، مولوی ظاهر و شیخ سعدی از ولایت کندز.

۹ - غلام محمد آرین پور، واثقی، ناصر یار، پیمان، سید امین طارق و سید نجم الین از ولایت بدخشان.

۱۰ - مولوی شاه محمد، داکتر احمد مشاهد، داکتر سید حسین، قاضی اسلام الدین، سر معلم فضل، مولوی عبدالشهید، مولوی سید اکبر، مولوی میرزا، مولوی اسحق، مولوی عبدالجبار، مخدوم عبدالله، معلم حسین، ملا نوروز، ملا عبدالودود، قاری محمد صدیق، سیف الدین خان، سید احمد روئین و ملا نادر که با حزب اسلامی قطع رابط کرده و به شورای نظار پیوسته بود از ولایت تخار.

جلسهء مذکور پس از قرائت آیه ای از کلام الله شریف آغاز گردیده و از آن به بعد، آقای مسعود بیانیهء افتتاحیه اش را ایراد کرد. وی در این

گردید، تا از طریق تهیهء مواد لوژستیکی و نظامی به دولت افغانستان، حاکمیت وی را مورد حمایت قرار دهد. بناً، ضرورت افتاد تا جهت نظم دهی به جریان تسلیم گیری، ذخیره و توزیع مواد مذکور، دفتری بنام «اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال»(۱)به ریاست نجیب الله مسیر در موقف معاون صدر اعظم افغانستان در شهر مزار شریف ایجاد شده و به کار خود ادامه داد. مقر این اداره در هوتل مزار قرار داشت. دکتور حیدری به صفت معاون و معین های چند وزارتخانه به صفت اعضای آن تعین گردیدند. همزمان با آن، جنرال محمد رفیع که مسؤلیت جلب وا حضار در صفحات شمال را به عهده داشت، از چگونگی پیشرفت کار اداره، موصوف نظارت کرده و امور انتقال مواد مورد ضرورت موسسات ملکی و نظامی پایتخت کشور را نظم می بخشید.

همچنان، در حالی که پروسهء انتقال کالا های کمکی اتحاد شوروی به بندر حیرتان با سر و صدای زیادی تحقق می یافت، تشکیل پوهنتون بلخ، پوهنځی طب بلخ و حربی شونځی در شهر مزار شریف به پا اعتاده و علاوه بر بیز های اکمالاتی اردو، څارندوی و امنیت دولتی در بندر حیرتان یك بیز دیگر بنام بیز تجارتی نیز ایجاد شد.

از آنجایی که مراسم افتتاح و به کار اندازی این همه ادارات جدید در ولایت بلخ ایجاب رفت و برگشت مقامات بلند پایهء دولتی به ولایت مذکور را می کرد، بنابر آن، سلطان علی کشتمند صدر اعظم افغانستان و یك عده از وزرای دولت وقت زیادتر در شهر مزار شریف مصروف شده و این برنامه را با جدیتی انجام می دادند، که در اثر آن ناظرین سیاسی پنداشتند که رهبری افغانستان می خواهد تا در صورت اضطراری گردیدن وضع در کابل، از شهر

---

(۱)در صفحهء ۳۲ کتاب فقیر محمد ودان تحت عنوان «دشنه های سرخ» بنام «کمیته اجرائیه ولایات شمال» آمده است.

بیانیهء خود گذارش مفصلی را پیرامون دست آورد های شورای نظار در فاصله بین نشستهای چهارم و پنجم آن ارائه داشت. او در حالی، که به سخنرانی می پرداخت. از یکعده قوماندانهای مورد نظر خویش تقاضا به عمل می آورد تا راجع به کار های مثبت نظامی ایکه در ساحات تحت عمل شان علیه قوتهای دولتی انجام داده اند، به حاضرین جلسه معلومات دهند. پس از آن، روی کبمودی های اقتصادی شورای نظار مکث کرده گفت: هر قوماندان باید در منطقهء خود فارم های مالداری، زراعتی و مرغداری را ایجاد کرده و از طریق آن گوشت، تخم و غله جات مورد ضرورت جبهات متحرك و قطعات مرکزی شورا را تهیه دارند. او به ادامهء حرفهای خویش وضع خدمات صحی در مناطق تحت ادارهء خود را قناعت بخش ندانسته و برای داکتر سحر مسئول این بخش دستور داد تا کلینیك هایی را در ساحات ذیل بر پا دارد.

۱ – در چمن خسده واقع در شهر فرخار

۲ – در ساحه خانقا واقع در علاقه داری ورسج

۳ – در منطقهء تحت تسلط غلام محمد آرین پور در ولسوالی کشم

٤ – در ساحات مربوط به جبهـهء نجم الدین خان در ولسوالی بهارك ولایت بدخشان

۵ – در مناطق مربوط به قاضی اسلام الدین درولسوالی اشکمش

٦ – در نقطهء قرار گاهی شورای نظار واقع در ساحهء خیلاب ولسوالی اشکمش و یك دوجای دیگر

اوهمچنان در جریان تشریح و اشاره برجهات مثبت تاکتیك های تعرضی ایکه مجاهدین می بایست علیه قوای دولتی از آن استفاده برند، گفت:

ما باید ضربات اصلی خویش رابر ضعیف ترین موضع دشمن وارد کرده و از عملیات بالای مراکز قوی آن خود داری کنیم. چون، فتح موضع ضعیف دشمن تلفات زیاد نداشته و به سادگی صورت می گیرد. فایدهء دیگر آن این

است که از اینطریق پایه های حاکمیت دولتی را سست ساخته و از لحاظ روحی اسباب تشویق مجاهدین و زمینهء ایجاد ترس و وحشت در میان قوای دشمن را فراهم می آوریم. ولی، در صورت عملیات بالای مراکز قوی دشمن هم تلفات زیاد می بینیم و هم اگر شکست بخوریم روحیه، مقاومت دشمن را بلند برده و اسباب حاکم شدن روحیهء یأس و نا امیدی در بین مجاهد های خود را مساعد می سازیم.

از آن به بعد، احمد شاه مسعود اعلان داشت که وارد شدن تغیر در رهبری شوروی سیاست این کشور درمورد افغانستان را نیز تغیر داده است. شاید که شوروی ها قوای خود را یا همین امسال و یا سال دیگر از افغانستان خارج کنند. ولی من طرفدار خارج شدن آنها به این زودی ها نمی باشم. چون، ما تا الحال نتوانسته ایم که از حالت تدافعی به حالت تعرض بگذریم. ما از لحاظ نداشتن کادرهای متخصص بخاطر اداره، کشور مشکل داریم. ما هیچگونه آمادگی در این مورد نداریم. ما باید سر از امروز به این موضوع توجه کرده و بعد از فتح ولسوالی ها و یا ولایات، مجاهدین شایستهء خود را به شیوهء حکومت داری بلد کنیم. ما باید در قدم اول ولسوالی های رستاق و چاه آب در ولایت تخار و شهر بزرگ را در ولایت بدخشان فتح کنیم، تا توانسته باشیم که راه فتح کامل ولایت تخار را که مرکز فعالیت مان است مساعد سازیم. به همین ترتیب حرفهای دیگر.

پنجمین گرد هم آیی شورای نظار را که این سخنرانی آقای مسعود رنگ بخشیده بود. در آخرین روز های ماه سرطان سال ۱۳۶۶ به پایان رسید. در ختم جلسه ملانادر یکی از نیرومند ترین قوماندانهای ولسوالی رستاق که در حدود ۳۰ در صد مناطق مسکونی ولسوالي مذکور را در تحت تسلط خود داشته و در اوایل بهار همین سال به شوراي نظار پیوسته بود. از احمد شاه مسعود تقاضا به عمل آورد تا یکعده از روشنفکران رستاقی را که در

تشکیل شورای نظار فعالیت داشتند، با وی به رستاق بفرستند، تا از طریق ایشان جبههء مربوط به خویش را با نظم و دسپلین سیاسی نظامی معمول در شورای نظار آشنا سازد. احمد شاه مسعود به تقاضای وی پاسخ مثبت داده و به تعداد ۱۲ نفر را در تحت ریاست سروش برادر سید احمد روئین یکجا با وی به رستاق فرستاد، که در جمع ایشان روسنفکران الحدیدی ذیل شامل بودند:

۱ – بشیر احمد فرزند قاری شمس الدین ۲ – محمد امین فرزند بابا جان ۳ – محمد الله فرزند محمد هاشم ٤ – عبدالحمید فرزند عبدالصمد.

پس از ورود ملانادر به ولسوالی رستاق، آقای مسعود به اساس برنامهء مطروحهء خود در نشست خسده، در ماه عقرب سال ۱۳٦٦ معاون نظامی خود قوماندان پناه را با ٦۰ نفر مجاهد مسلح دیگر جهت رهبری عملیاتی که باید توسط جبههء ملانادر برقوتهای سازا و دولت در شهر رستاق صورت می پذیرفت، به قرارگاه وی در قریهء ایل کوشان فرستاد. قوماندان پناه بعد از مواصلت خود به قریهء مذکور، از جانب ملانادر استقبال گردیده و در مهمانخانهء او جابجا شد. آنگاه فرمانده موصوف مکتوبی را که به قلم سید احمد روئین مشهور به آمر مجاهد عنوانی ملانادر تحریر شده بود، برایش تسلیم داد. نامهء مذکور اینگونه رقم یافته بود:

برادر عزیز و مجاهد ملاصاحب نادر صبوریار!

اسلام علیکم...

و بعد، اینك به اساس دستور آمر صاحب، قوماندان صاحب پناه وظیفه گرفتند تا قوماندانی عملیاتی را که باید در ولسوالی رستاق صورت پذیرد، بدست گیرند. شما با ایشان همکاری کرده و سلاحهای ثقیله خود را به آنها تسلیم بدهید. تا قوماندان صاحب پناه با استفاده از آن آتش ثقیله بالای دشمن را تنظیم کرده و عملیات را موفقانه انجام دهد.

ملانادر پس از مطالعهء این نامه، غذای ظهر آن روز را برای مهمانهای خویش حاضر ساخته و در جریان صرف غذا برای قوماندان پناه گفت:

«قوماندان صاحب! شما مهمان ماهستید، قدمهای تان بالا چشم،تا چند روزی که در این جا تشریف دارید، مادر حد توان احترام شما را بجا می کنیم. ولی مساله، دیگر، که مسئاله، اطاعت من از جناب شما و آنهم به امر آمر مجاهد است، این امکان ندارد، من به اساس کدام فشاری به شورای نظار نرفته ام. اینکه شامل این سازمان شدم، علت آن علاقمندی من به آمر صاحب مسعود بود. آمر مجاهد که در طول این مدت نامه های زیادی برای برادر خود سروش صاحب روان کرده و به او فرمان داده است، که کارمن را یکطرفه کند، من به هیچ صورت از فرمان او اطاعت نخواهم کرد. حال آنکه شخص وی دارای این شخصیت هم نمی باشد. این است هایی که به برادرش روان کرده است...»

بعد از آن قوماندان پناه جهت ارضا و اقناع ملانادر سخن سازی کرده و تلاش ورزید تا ذهن او را از تصوری که برایش دست داده بود، خالی سازد. ولی ملانادر زیر بار نرفته و به گونه یی پیش آمد که برطبق آن قوماندان پناه رستاق را باید ترک میکفت. قوماندان موصوف با داشتن آگاهی از عطش طرف صحبت خویش به آدم کشی، از او عذر خواسته و طلب رخصت کرد. آنگاه، ملا نادر برای مهمان خود سه رأس اسپ را تهیه دیده و از طریق قریهء آبگزان به جانب علاقه داری کلفگان هدایتش داد.

این قوماندان دارای سابقهء حزب اسلامی، فردای آنروز وارد ساحهء پل بیگم شده وطی دیداری بابهادر مدافع فرمانده جبهه حزب اسلامی ولسوالی کشم ولایت بدخشان، او را مخاطب قرار داه گفت: «کل مجاهد (سید احمد روئین) مه ره آرام نماند، مه پس حزبی شدم» بهادر خان پس از استماع حرفهای او اظهار داشت:

«خوب شد. جنرال بیگی درنامهء خود برای من نوشته است، که اگر با دولت به توافق برسیم دولت حاضر است که ادارهء منطقه را برای ما بدهد.» *

ملا نادر بی آنکه چیزی در این مورد بگوید. از او جدا شده و دو باره به مرکز قرارگاهی اش برگشت. آنگاه، روشنفکران الحدیدی ایرا که از فرخار با خود آورده بود، دستگیر کرده و به تعداد شش نفر ایشانرا که ذکر اسمای شان رفت، به قتل رسانید. از جمله سروش و چندتن دیگر که درگروپهای مسلح ملاپیرمقل در قریهء هزارسموچ ولسوالی رستاق مصروف بودند، جان به سلامت بردند. به این ترتیب، اولین پر نامهء عمل آقای مسعود پس از جلسه خسده در برابر قوای دولت و یا کودتا علیه ملا نادر به ناکامی انجامید.

طرح و تحقق عملیات تصفیه وی از جانب نظامیان شوروی به نفع قطعات سازا در ولسوالی های رستاق و خواجه غار

پس ازینکه گروپهای مسلح جبههء سازایی شدهء آمر صمد باگرفتن تشکیل قطعات قومی از وزارت داخله توسط این مرجع تسلیح و تجهیز شد، از لحاظ جغرافیایی رابطه بین قطعات مذکور اکثراً ضعیف و نا استوار قرار داشت. به همین ترتیب، پیوند مرزی سازایی ها با جمهوری تاجکستان اتحاد شوروی منقطع بوده و کدام نقطهء مساعدی را بدست نداشتند تا با استفاده از آن مراجع مسئول شوروی پس از خروج قوای این کشور از افغانستان به اکمال قطعات ایشان بپردازد. بنابر آن، قوماندانی قطعه شوروی مستقر در ولسوالی رستاق در ماه حوت سال ۱۳٦٦ عملیات مشترکی را با سازایی ها در ساحات شرقی این ولسوالی انجام داد. در اثر عملیات مذکور که از نقطهء قرار گاهی جزوتام قبلاً مستقر شده شوروی در قریهء باغی حصار آغاز یافت.

* - بهادر مدافع پسر خالهء جنرال عبدالروف بیگی بود.

سازائیان قریه جات سری غار، بیخا، دشتك، انگاریان، زهان بالا، زهان پایان، گردن ریگ، زرنگان و ملوان را از جبهء حزب اسلامی ملا نادر تخلیه کرده و خط اتصالی باغی حصار - شیخان در شهر بزرگ را که احمد شیخانی سازایی بر آن حاکم بود، جهت رفت و برگشت خود باز ساختند. در جریان عملیات مذکور به تعداد ۳۰ رأس بز و گوسفند مردم به غارت برده شده و به مرکز فرماندهی آمر صمد در قریهء سیاب منتقل گردید. محمد اسماعیل فرزند عبدالسلام بیخایی می گوید، که سازایی ها حین افتتاح سنگر خویش درارتفاع مشرف به قریهء بیخا یك راس گوسفند ما را پس از اعمال شکنجه بر پدرم ذبح کرده و گوشت آنرا بر مردمی که جهت اشتراك در ختم قرآن شریف به مناسبت مذکور احضار شده بودند خورانیدند.

به همین ترتیب، این عملیات مشترك شوروی سازا به تاریخ ۲۷ حوت ۱۳۶۶ تا ساحهء خانقا و شهر کهنهء رستاق انکشاف یافته و در ۳ حمل ۱۳۶۷ پس از مواجه گردیدن با برخورد های خونین گروپهای مسلح حزب اسلامی ملا نادر ساحات یاد شده به تصرف سازایی ها در آمد. به ادامهء آن، آمر صمد با استفاده از حمایت آتش سلاحهای ثقیلهء جزوتام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم بر قریه جات جلیمخور، چغتای، قزاق و قروق ولسوالی خواجه غار تعرض کرده و ساحهء یادشده را از جبهات، سید صادق خان، مولوی عبدالجبار و قاری محمد امیر متصرف گردید. این برنامهء عملیاتی که در اثر آن عدهء زیادی از خانه های مردم به آتش کشیده شده و سخت غارت گردید، بخاطر آن صورت پذیرفت. تا شود که سازایی ها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان قریهء قروغ را به صفت نقطهء عبوری خویش از طریق دریای آمو به مرز تاجکستان مورد استفاده قرار دهند.

گروپهای عملیاتی پس از تشکیل یك دستهء سی نفری به قوماندانی

قوماندان جمالشاه و محمد ایوب از جوانان قریهء چغتای و به جاگذاری یك گروپ ۲۰ نفری در تحت ادارهء قوماندان شاهی مشهور به چنگیز در نقاط اشغالی خود ترك منطقه گفتند. مدتی نه گذشت، که قوماندان چنگیز دست جفا و جنایت بر مردم را بلند کرده و کار خویش را تا اجرای وظیفهء پهره داری توسط کلان شوندگانی چون، عبدالطلیب، صوفی محمد ظاهر، صوفی عصمت بای، تاش محمد بای، اسحق بای، اسلام بای و یونس از قریهء جغتای بالا برد. از همین بود، که مردم بجان آمده از ظلم آن به جبهات مولوی جبار و قاری محمد امیر مراجعه کرده و از ایشان خواستند تا این بلای وارد شده در زادگاه شان را دفع کنند. بنابر آن، فرماندهان موصوف در اوایل ماه جوزای سال ۱۳٦۷ بر پوسته های سازایی که در منازل ملا خدایار، و توختربای واقع در اطراف تپهء چغتای و حویلی حاجی علام واقع در قریهء جلیمخور ایجاد شده بود، یورش برده و افراد آنرا از منطقه خارج ساختند. آمر صمد بخاطر جبران این شکست خویش تعرض دومی خود به حمایت جزوتمام شوروی مستقر در آی خانم را بر قریه های نامبرده انجام داده و از تجاوز به مال و ناموس مردم تا به آتش کشیدن خانه های نشمین ایشان دریغ نه ورزید. جنایات مذکور زیاده تر از جانب قوماندان جوره معاون قوماندان مجید برادر آمر صمد قوماندان محمد رسول و چنگیز بر مردم تحمیل شد.

آنگاه این قوت و یرانگر منطقه را ترك گفته و به این ترتیب برنامهء ایجاد گذرگاه از طریق قریهء قروغ به مرز تاجکستان که از جانب مشاورین شوروی و آمر صمد طرح گردیده بود، عقیم ماند.

تعرض آمر صمد بر پوسته های غند ۵۱۸ جهت بدست آوردن خط اتصالی میان سرپل دریای کوکچه و ارتفاع آی خانم

همانگونه که در گذشت مذکور افتاد، در منطقهء دشت قلعه قوماندانی غند ۵۱۸ و کندك سفزایی احمد اکه مستقر بوده و وظیفه امنیتی خویش در ساحه تحت تسلط خود را انجام می دادند. آمر صمد بعد از بدست گرفتن اختیارات پرورژه کوکچه و ساحهء زراعتی آن، پوسته های اضافی ایرا دراطراف این ساحه ایجاد کرده و همچنان بر سربند نهر دشت قلعه که در قریهء آرتی خواجه واقع است. مسلط گردید. از آن به بعد کار تبلیغی وسعی را در میان مردم براه انداخته و احمد اکه را در همکاری با خود آماده ساخت. باشنده گان ساحهء دشت قلعه که خاطرهء خوشی از سازایی ها نداشتند، تحت تأثیر بر نامه های تبلیغاتی ایشان نمی رفتند. چون همین گروپ مسلح سازایی ها به فرماندهی قوماندان شاه محمود بود که در جریان عملیاتی که در اوخر تابستان سال ۱۳٦٦ توسط جنرال عبدالروف بیگی بردشت قلعه صورت پذیرفت. عده زیادی از اهالی قریهء غاز تپهء دشت قلعه را بخاطر بدست آوردن سلاحهای مخفی شدهء مجاهدین جبهه حزب اسلامی آمر عباس خایه تاب کرده بود. سر از همان تاریخ مردم این ساحه واحد های نظامی سازایی را بنام گروپهای خایه تاب می شناختند. بنابر آن آمر صمد پس از به بی نتیجه ماندن کار خویش در میان اهالی دشت قلعه، دست اذیت و آزار برایشان را دراز داشت. چنانی که قوماندان مجید برادر وی در ماه حوت سال ۱۳٦٦ به تعداد (۱۲۰) الاغ آنهایی را که جهت پاك کاری و باز سازی سربند نهر دشت قلعه وارد قریهء آرتی خواجه شده بودند به غارت برده و همه را به فروش رسانید. آنگاه آب نهر را قطع کرده و موجب از بین رفتن کشت بهاری مردم گردید.

در حالی که اینگونه مظالم از جانب وی بر دشت قلعه چی ها جریان داشت. آمر صمد موصوف در اواسط ماه جوزای سال ۱۳٦۷ تعرض سازمان یافته و وسیعی را بر پوسته های غند ۵۱۸ از استقامت قریهء پسته مزار رستاق، قریه قم قشلاق و سکزکول دشت قلعه آغاز کرده و جنگی که بین طرفین در گرفت، مدت یك هفته تداوم پذیرفت. در روز ششم جنگ بود که غند قومی رشید تاتار به همکاری غلام سخی صدیقی شتاقته و گروپهای سازایی را که در قریهء سکزکول جابجا بوده و همه روزه به چپاول وسایط ترانسپورتی حامل اموال تجارتی مردم ینگی قلعه، چاه آب و رستاق می پرداختند، هدف قرار داد. در روز هفتم جنگ، قریهء سکزکول از وجود ایشان تصفیه و همه به قرارگاه جزوتام شوروی واقع در ارتفاع آی خانم عقب نشستند. روشنفکران سازایی آنها را بخاطر زشتی عمل شان در برابر مردم، مربوط به غند کوهی قوماندان مجید برادر آمر صمد معرفی کرده و از خود نمی دانستند. این دستهء غارتگر یك روز بعد از عقب نشینی خویش توسط هلیکوپتر های روسی به سرپل دریای کوکچه منتقل گردیدند.

به این ترتیب، تعرض آمرصمد بر پوسته های غند ۵۱۸بی نتیجه مانده وبرنامهء نظامیان شوروی جهت رسانیدن سازایی ها از طریق اشغال قریه جات قم قشلاق، خواجه سرداروشهردشت قلعه به قریه وارتفاع آی خانم تحقق نه پذیرفت.

دگرگونی وضع سیاسی نظامی در ولایات کندز و تخار پس از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان

همانگونه که در بخش سوم این نوشته (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد) انعکاس یافت. پس از تهاجم قوای نظامی شوروی بر افغانستان در حدود ۹۰ در صد واحد های اداری این کشور به

حمایت جزوتامها و قطعات داخل تشکیل نیروی مذکور فعال بوده و گرداننده گان آنها با گذاشتن بار دفاع از ساحهء تحت تسلط دولت بدوش جزوتامها و قطعات شوروی حاکمیت می کردند. این طرز اداره در افغانستان، کادر های دولتی را که به شکل مفتخوار، منفعل و بی اعتقاد به حاکمیت مستقلانه نگهداشته بود، ایشان همه امتیازات خود را مرهون موجودیت قوای شوروی بوده و ادامهء زندگی سیاسی خویش بدون آنرا ناممکن می پنداشتند. چه،که این طرز دید، همواره در بیانات ببرک کارمل و دیگر اعضای رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان منعکس می گردید. به گونه ایکه، آنها باافتخار از مشروعیت کمك های انترناسیونالیستی اتحاد شوروی دم زده و آنرا ضامن استقلال، تمامیت ارضی و حفظ نوامیس ملی کشور خود اعلان می داشتند. از همین بود ، که در صفوف حزب و دولت حاکم این اندیشه پاگرفته بود که در هر کشوری که اتحاد شوروی مستقیماً وارد معرکه شده است. رژیم مورد حمایتش را تا دست یابی بر حاکمیت قطعی در سرزمین مذکور همراهی کرده و سر نوشت آنرا معین ساخته است.علاوه بر آن ایشانرا بیشتر از همه این تصور غافل ساخته بود، که شوروی ها نسبت حیاتی بودن موقعیت جغرافیایی افغانستان بخاطر کشانیده شدن تشنج از طریق مرز های مشترکش با این کشور در آسای میانه دوستان افغانی خود را هیچگاهی تنها نخواهند گذاشت. تا با رسیدن عنان قدرت بدست سازمانهای طرفدار غرب از اثر نا بود شدن دولت دوست شوروی در افغانستان منافع استرا تیژیك و حیاتی اش را در منطقه از دست بدهد. بناً، به عقب رفتن قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان چنان تأثیری بر روحیه اپندیکسی و مفتخواره گی ایشان وارد آورد ، که نتیجهء آن در همان آغازین روز های خروج این قوت در ولایات تخار و کندز به شرح ذیل بر ملا شد.

مزار شریف به صفت پایتخت دوم افغانستان استفاده کند. اداره، موصوف که با چنین شور و هیجان اداری فعال شده بود، پس از تقرر دکتور محمد حسن شرق به جای سلطان علی کشتمند به صفت صدر اعظم افغانستان، لغو گردیده و از کار انداخته شد.

II – اکمالات لوژستیکی و تسلیحاتی ولایت بدخشان!

ولایت بدخشان که بخاطر قرار داشتن خود در دور افتاده ترین بخش شمالشرقی افغانستان با مشکلات اکمالاتی از طریق خطوط زمینی مواجه بود، مواد مورد ضرورت قطعات نظامی آن عمدتاً از طریق هوا و گاهگاهی هم توسط قطار های نظامی شوروی با استفاده از خط مواصلاتی پلخمری فیض آباد و کندز فیض آباد انتقال داده می شد. ولی این عملیه، تدارکاتی که در اوایل ماه اسد سال ۱۳٦٦ آغاز گردید، یکی از استثنایی ترین عملیه به حساب آمده و در آن قوای نظامی مستقر در میدان هوایی کندز اتحاد شوروی و فرقه، ۲۰ پیاده به فرماندهی جنرال عبدالروف بیگی معاون وزیر دفاع در امور کماندو ها شرکت داشت. قوت مذکور بی آنکه به مقاومت جدی جبهات جهادی حاکم بر ۸۰ در صد راه کندز تالقان و تالقان فیض آباد مواجه گردد، کار انتقال مواد مورد ضرورت ولایت بدخشان را در مدت اضافه تر از یکماه به سر رسانید. از آن به بعد، جنرال عبدالروف بیگی با استفاده از موقع به اجراآت ذیل توسل ورزید:

۱ – تخلیه، غند ۷۵ مربوط به فرقه، ۲۰ پیاده از شهر تالقان به میدان هوایی کندز.

۲ – اجرای عملیات تصفیوی درمنطقه، دشت قلعه، ولایت تخار

الف – غند ۷۵ فرقه، بیست که از واخر سال ۱۳۵۸ تا آن زمان وظیفه، مدافعه از شهر تالقان را به عهده داشت. قرار گاه آن در استقامت جنوبی شهر مذکور در جوار دریای تالقان واقع بوده و اضافه تر از ۷۰۰ نفر افراد مصلح

الف – سقوط شهر کندز

پس از اینکه دکتور نجیب الله با مشی باز تر نسبت به ببرك کارمل به حاکمیت رسانیده شد، به اساس اعلان برنامهء پرولاریزم سیاسی و نمایش رفع انحصار قدرت توسط دستگاه خویش، یك سلسله تغیرات را در تشکیل حکومت تحت اداره اش وارد آورد. طبق این پالیسی، ادارهء ولایت تخار و کندز را برای والیان غیر حزبی تحویل داد. بالاثر در ماه سرطان سال ۱۳٦۷ خلیل جان رستاقی یکی از اعضای رهبری (سازا) به صفت والی تخار و عبدالحکیم صلاح از جمع روشنفکران آزاد اندیش به صفت والی ولایت کندز تعین گردیدند. در زمان ولایت حکیم صلاح دستگاه رهبری کندز متشکل از کادر های ذیل بود:

۱ – حکیم صلاح والی.

۲ – الیاس سیفی رییس امنیت دولتی.

۳ – جنرال حبیب الرحمن حاجی قوماندان امنیه.

٤ – دگرمن آقا محمد (۱)(۱) به روایت جنرال عبدالروف بیگی دگروال یوسف سالنگی / قوماندان غند ۵۷

به همین ترتیب شهر کندز توسط قوتهای ذیل مدافعه می گردید:

۱ – غند ۷۵ به قوماندانی یوسف سالنگی که در میدان هوایی وضع الجیش داشت.

۲ – غند اوپراتیفی څارندوی که وظیفه امنیت مرکز و یکتعداد پوسته های اطراف آنرا بدوش می کشید.

۳ – یك کندك ریاست امنیت دولتی به قوماندانی محمد دوران ترکمن که در ارتفاع بالاحصار کندز جابجا بود.

٤ – یك کندك امنیت دولتی به قوماندانی شهاب الدین که در ساحه چهل گزی بندر امام صاحب قرار گاه داشت.

٥ - یك کندك دیگر امنیت دولتی به قوماندانی شیرین آقا که در قراول تپه متمرکز بود.

٦ - افراد مسلح مربوط به غند قومی رییس دستگیر که مناطقی چون ابراهیم خیل شور آباد، نقی لودین، بالا خاوال، ناصری، کته خیل جزگذر ملرغی و نادیان را در تحت کنترول داشت.

٧ - یك کندك مربوط به غند اوپراتیفی حارندوی به قوماندانی خالق بیانگر که درموقعیت زیر دوره متمرکز بود.

در برابر این ترکیب نظامی مربوط به دولت دکتور نجیب الله جبهات جهادی ذیل دراطراف و نواحی شهر کندز عمل می کردند:

١ - جبههء اتحاد اسلامی محمد امیر چوغه یی که در منطقهء چوغهء ولسوالی خان آباد متمرکز بود.

٢ - جبههء مربوط به شورای نظار آمر میر علم که در ساحات قوچی و کوبه ای فعالیت می کرد.

٣ - جبههء جمعیت اسلامی عارف خان زاخیل که در قسمتی از منطقهء گور تپه مرکزیت داشت

٤ - جبههء آزاد بیکی حاجی خال الدین که در قریهء خالدار بیك مرکز گرفته بود.

٥ - جبههء مربوط به محاذ ملی میرزای ناصری که بر قریه جات نوآباد، و چله مزار عمل می کرد

٦ - جبههء حزب اسلامی سید حمید الله آغای رستاق که در ساحهء عصقلان متمرکز بود

٧ - جبههء حزب اسلامی قلچ آغای ترکمن که در ساحهء عصقلان قرارگاه داشته و به صفت قوماندان جبهه سید حمید الله ولی مستقبل از آن به جهاد می پرداخت.

۸ - گروپ مسلح شیر عرب در منطقهء انگور باغ

۹ - گروپ مسلح جمعیتی عبدالاحمد چونی که در قریهء قرمقل وساحهء چونی عمل می کرد.

۱۰ - گروپ مسلح عبدالاحمد لرخوابی که به محاذ ملی رابطه داشته ودر قریهء کنم متمرکز بود.

۱۱ - جبههء اتحاد اسلامی عیسی هزاره

۱۲ - جبهه اتحاد اسلامی مولوی محمد عمر که به صفت آمر عمومی جبهات اتحاد اسلامی وظیفهء جهادی خوه را به پیش می برد.

۱۳ - جبههء حزب اسلامی سید هارون شهید به قوماندانی مولوی عبدالفتاح که درصفوف آن جوانان مربوط به فرغانه چی ها وطلاب مدارس دینی تنظیم بوده و مرکز ثابت نداشت

۱٤ - جبههء حزب اسلامی ارباب هاشم در ولسوالی چار دره

۱۵ - جبههء جمعیت اسلامی قاری رحت الله که درقریهء دهِ ویران خان آباد عمل می کرد (قاری رحمت الله موصوف وظیفهء آمریت جبهات جهادی مربوط به جمعیت اسلامی ولایت کندز را به عهده داشت.)

دستگاه رهبری نظامی حاکمیت دکتور نجیب الله که از ضعف روحی قوتهای مدافع شهر کندز آگاه بود. قبل از خروج قوای شوروی از آن شهر، برای قوماندانی فرقهء ۱۸ مزار شریف امر سفربری یك قوت دارای ظریفت مناسب از لحاظ تعداد پرسونل وسلاح و تخنیك محاربوی را به جانب آن صادر کرد. در ترکیب این قوت فرستاده شده به کندز قطعات و جزوتامهای ذیل شامل بودند.

۱ - غند ۵۰ پیاده به قوماندانی دگرمن سید احمد که در چوکات آن ۳۰۰ نفر سرباز باسلاح دست داشته شان تنظیم بودند.

۲ - غند توپچی که در رأس ادارهء آن دگر من محمد طاهر یولداش

رییس ارکـان این غند قـرار داشـتـه و با یك بطریه توپ ۸۵، یك بطریه توپ اوبوس، یك بطریه توپ M-30، و یك بطریه توپ D-30 مجهز بود.

۳ - غند ٦٢ پیاده به قـومـاندانی دگرمن امان الله فوزی با داشتن ۲۵۰ نفر سرباز مسلح.

٤ - کندك تانك فرقـه به قومـاندانی دگرمن محـمد اکبر یولداش با ٦ چین تانك

۵ - کندك کشف با صد نفر سرباز

٦ - کندك استحکام با آلات وادوات استحکامیه و ۵۰ نفر افراد مسلکی به قوماندانی اکه عبدالحمید.

قوت مذکور توسط هستهء نظامی ایکه در ترکیب آن دگروال سید محبوب آمراوپراسیون فرقه، دگروال نیك محمد آمرتخنیك فرقه، دگروال سید امام الدین آمر کشف فرقه، دگروال محمد نعیم آمر مخابرهء فرقهء و یك افسر به نماینده گی ازآمریت انجینری فرقـه شامل بودند، اداره گردیده و جنرال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیفی زون شمال در رأس آن قرار داشت.

این قـوت به تاریخ ۱۹ اسد سال ۱۳٦۷ در حالی وارد ساحهء کندز شد، که آخرین جزوتام شوروی منطقهء علی آباد را عبور کرده و یك تعداد پوسته های امنیتی شهر در استقامت غربی میدان هوایی و اطراف سرك اسفالت بدست مجاهدین افتاده بود، بناً، جزوتام پیشرانده شدهء این قطار مجهز نظامی در قسمت مدرسه تحت ضربات غافلگیرانهء مجاهدین قرار گرفته و در نتیجه دگروال افضل خان، آمرتخنیك کندك تانك و یك افسر دیگر که به صفت رییس ارکان یکی از کندك های غند توپچی اجرای وظیفه می کرد، کشته شدند. همچنان تعدادی زیادی از سر بازان و افسران شامل در قطعات موصوف به اسارت جهادی ها افتاده و یك ضرب توپ ۸۵ توسط ایشان به غنیمت گرفته شد. این وضع با داخل گردیدن قطار اصلی به وضعیت محاربه،

تحت کنترول آمده و اداره چیان قطار با تدابیری که بکار بردند، امنیت راه و رود خویش از ساحهء علی آباد تا میدان هوایی را با افراز پوسته های امنیتی تأمین کردند. قطعات جدید الورود به شهر کندز، پس از رو به روگردیدن با تلفات تی که ذکر آن رفت، در نقاط نشانی شده برای آنها جابجا شدند. این در حالی بود که پیشروی پراگنده مجاهدین بجانب شهر کندز آغاز یافته و باگذشت هر لحظه انشکاف می کرد. با آغاز روز بیستم ماه اسد، جریان پیشروی مجاهدین بجانب شهر شدت یافته و پوسته هایی که در استقامت بندر خان آباد، پل آلچین، حضرت سلطان، گورتپه و چار دره مورد حمله قرار گرفته بود، در اثر تسلیمی های انفرادی و دسته جمعی مدافعین آن تخلیه شده و ساحهء فعالیت دفاعی قوای دولتی وسعت قبلی خود را از دست داد. به همین ترتیب، گروپهای مسلح جهادی که دشمن فراری خود را تعقیب می کردند، این حالت بر آشفته گی عمل دولتی ها می افزود، تا اینکه قوتهای باقی مانده دولت شهر کندز را ترک گفته و همه وارد میدان هوایی شدند، که در آنجا قوماندانی غند ٧٥ و قرار گاه قطعات و جزوتامهای فرا رسیده از فرقهء ١٨ دهدادی جابجا بود. پس از مستولی شدن این وضع بر قوای مدافع دولت، قطعات به عقب نشسته از شهر خطوط تدافعی میدان را تحکیم کرده و حالت تدافعی به خود گرفتند. و به این ترتیب، شهر کندز به شرحی که رفت توسط مجاهدین گشوده شد. گروپهای مسلح جهادی پس از دستیابی بر شهر مذکور بانك مرکزی را از دارایی اش خالی ساخته و دفاتر مربوط به ریاست محکمه، کمیتهء ولایتی، هوتل سپین زر و یك تعداد عمارات دیگر را به آتش کشیدند.

دستگاه رهبری کندز وضع را به مرکز گزارش داده و بنابه دستور مقام ستردرستیز محمد جمعه اشك، سید اعظم سعید، دگروال برکت الله و چند افسر دیگر از جمع اولین کسانی بودند که از کابل و مزار شریف وارد میدان

هوایی کندز گردیدند. بنابر روایت جنرال عبدالروف بیگی، هنگامی که از مرکز برای محمد جمعه اخك آمرزون شمال دستور ورودش به کندز صادر گردید. وی هیچگونه اطلاعی در مورد دگرگونی وضع در شهر مذکور نداشت. از آن به بعد، میر صاحب کاروال و فرید احمد مزدك نیز به میدان هوایی کندز فرود آمده و با جمع محمد جمعه اخك پیوستند. الکساندر لیاخفسکی دستیار ستر جنرال ورینیکوف مشاور ارشد دکتور نجیب الله در این مورد می نویسد:

«به محض افتادن کندز بدست شورشیان، رییس جمهور افغانستان از فرماندهی نظامی شوروی خواهش کرد. در آزاد سازی شهر کمك کنند. ار تشبد (سترجنرال) وارینیکوف که از او در نشست فرماندهی نیروهای مسلح تقاضای کمك به عمل آمده بود، نا گزیر دست به اتخاذ تدبیر های سازنده در زمینهء سازماندهی عملیات به مقصد رهایی شهر یاذید. من خود مستقیماً در این رخداد ها اشتراك داشتم و ناظر بلا فصل آن بودم. از این رواند کی مفصل تر پیرامون آن مینویسم. بعد از ظهر ۱۲ اوت ژنرال وارینیکوف مرا نزد خود در دفتر کارش فراخواند و وظیفه داد زمینهء پرواز به فرودگاه مرکز آستان را که هنوز در دست یگانهای (واحد ها) ارتش افغانستان مانده بود، فراهم کنم. با گرفتن تماس با ژنرال بوریس گروموف فرمانده سپاه چهلم وار زیابی کلیهء مسایل همراه با معاون رییس استاد سپاه چهلم سرهنگ «س.کیتساکف» به سرعت همهء اقدامات بایسته را بر نامه ریزی کردیم و او به ساعت ۱۹/۰۰ با یك فروند هواپیمای ترابری ارتش از نوع AN-12 با گروهی از کماندوهای شوروی (۵۰ نفر) و خدمات فرمانی به کندز پرواز کرد. به دنبال او (پس از یك ساعت) یك فروند هوا پیمای ترابری از نوع AN-26 با گروهی از ژنرال ها وافسران به ریاست ارتشبد و ارینیکف به سوی کندز پرواز کرد. او را ده تن از کماندوها همراهی می کردند. فرود هوا

پیما ها در این اوضاع ساده نبود. (آتش حریف، دید خراب) باند فرودگاه را تنها پرتو های چراغهای نفر بر های زرهی و خودروهای زرهی روشن می گردانید. مگر خلبانان با کاردانی و تجربهء زر می توانستند هوا پیماها را موفقانه فرود آورند. هنگامی که ما به کندز آمدیم، همه مسئولان آستان در فرودگاه پنهان گردیده بودند. میر صاحب کاروال و فرید مزدك اعضای دفتر سیاسی و همچنان سرلشکر (تورنجنرال) جمعه اخك فرمانده ارتش افغانستان در شمال کشور که به دستور نجیب الله به کندز آمده بودند. نیز در فرودگاه بودند. و همه چشم براه کمك مرکز بودند. آنها سراسیمه و بر آشفته به نظر می خوردند پس از تعارفات سنتی ما به ستاد فرماندهی رفتیم که چندی پیش لشکر ۱ - ۲ (زرهدار) شوروی در آن استقرار داشت و تمام شب تا سپیده دم کارکردیم. تجزیه و تحلیل همه جانبهء اوضاع در کندز نشان داد که شام (۷) اوت عملاً تنها صد نفر شورشی وارد شهر گردیدند که زمینه را فراهم کردند و بامداد روز دیگر ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر دیگر به آنها پیوستند. شهر دار کندز، معاون رییس ادارهء امنیت دولتی آستان، رییس ترافیك، نیروهای انتظامی و دیگران از نخستین کسانی بودند که به شورشیان پیوسته و به دستور آنان آغاز به کار کردند. و تنها به یاری تکاپو های گروه مرزبانی زرهدار گشتی شوروی موفق گردیدیم از زراد خانهء مهمات در شمال کندز دفاع کنیم.

روشن گردید، که پرسونل نیروهای دولتی از مقاومت مسلحانه در برابر اپوزیسیون سرتافته بودند و با آنکه گرداننده گان کندز پیش آمد را به اشکال گوناگون شرح می دادند مفهوم باز گویی های آنان در آن خلاصه می گردید که شورشیان با نیروی برتری به پاسگاه های امنیتی یورش برده و بر رغم مقاومت قهرمانانه و سر سختانهء پاسداران شهر را تصرف کردند. (در واقع تناسب قوای دو طرف ٤ برابر به سود حکومت بود ٤٥٠٠ نفر در برابر ۱۱۰۰ شورشی) دریگانهای وزارت کشور و وزارت امنیت دولتی بابه

جاگذاشتن جنگ افزار های خود پا به گریز نهاده و برخی هم به مجاهدین پیوسته بودند. روشن ترین گواه این بود ، که در میان پاسداران شهر هیچ کشته و زخمی دیده نمی شد.

پس از تجزیه و تحلیل اوضاع، ارتشبد وار نییکف به ساز ماندهی آمادگی به عملیات رزمی برای آزاد سازی شهر پرداخت. تدبیر هایی درزمینهء گسیل نیروهای تقویتی افغانی همچنان وارد آوردن ضربات هوایی روی نقاط تجمع شوریشان در نواحی حومه کندز اتخاذ کرد و دستور داد سپاهیان شوزوی به مرکز آستان برگردند. سپس طرح بایسته عملیات را تدوین کرد.

سپاهیان دولتی افغانستان (بیشتر از لشکر ۱۸ پیاده پادگان مزار شریف) طی میعاد کوتاهی شهر را به تصرف خود در آوردند. کندز منظرهء جگرخراش داشت. شهر سراسر ویران و تاراج شده بود. بسیاری از خانه ها به آتش کشانیده شده یا منهدم گردیده بود. صدا و سیمای افغانستان برای مقاصد تبلیغاتی چند روز پیهم نشان می داد ، که شورشیان شهر را طی چند روز حضور خود در آن به چه چیزی مبدل گردانیده بودند »(۱)

طوریکه در بالا انعکاس یافت با وارد شدن ورینیکوف به میدان هوایی، تدابیر امنیتی میدان به وجه احسن گرفته شده و فضای روحی مطمئینی در میان نیروهای دولتی بوجود امد. از آن به بعد، بنابر پیشنهاد ورینیکوف و امر مقام ستر درستیز قوای مسلح افغانستان، قطعات و جزوتامهای ذیل وارد میدان هوایی کندز گردیدند:

۱ - فرقه ۲۰ پیادهء بغلان از طریق زمین
۲ - یك كندك از لوای پنج سرحدی از طریق هوا
۳ - یك كندك از لوای هفت سرحدی از طریق هوا

(۱) الکساندر لیاخفسکی، طوفان در افغانستان - جلددوم - ترجمه عزیز آریانفر صفحات ٤٦و٤٧.

٤ - یك کندك از قوماندانی څارندوی بلخ از طریق هوا

٥ - یك کندك از قوماندانی څارندوی ولایت فاریاب از طریق هوا

٦ - یك کندك از لوای ٧٣ کماندو از طریق هوا

٧ - یك کندك از فرقه ١٧ هرات از طریق هوا

٨ - یك لوای گارد از قوماندانی عمومی گارد از طریق هوا

با فرارسی قوتهای مذکور در مدت سه روز به میدان هوایی برنامهء تعرض دولت برگروپهای جهادی ایکه در مدت مذکور شهر کندز را در تصرف خود داشتند، ترتیب و بکار انداخته شد.

پیشروی قوای دولتی که با ضربات شدید هوایی و توپچی بدرقه می گردید، از نقط سردوره آغاز شده و به استقامت چوك شهر انکشاف یافت. همینکه نقط مذکور در اختیار قوای تصفیه وی قرار گرفت. استقامت تعرض بعدی به جانب بالاحصار، بندر خان آباد و گورتپه تحول پذیرفت. با فرا رسیدن شب پیشروی قوای مذکور متوقف گردیده و فردای آن خط یورش ایشان به جانب ولسوالی چار دره، پل آلچین، بندر خان آباد تا قسمتهای ملرغی و جرگذر توسعه داده شد. از آن به بعد، مواضع تدافعی قبلی دولت در اطراف شهر کندز باز سازی و تحکیم شده و به این ترتیب اداره شهر کندز از دست مجاهدین بیرون رفت. در جریان این جنگ مولوی عبدالفتاح قوماندان حزب اسلامی جبههء سید هارون شهید و یك عده از مجاهدین عادی کشته شدند.

پس از تسلط قوای دولتی بر شهر کندز اشخاص ذیل در رأس اداره آن قرار گرفتند:

١ - جنرال عبدالله فقیر زاده (پرچمی) به صفت والی ولایت.

٢ - جنرال تاج محمد (پرچمی) به صفت رییس اداره امنیت دولتی.

٣ - دگروال حسن شاه فروغ (خلقی) به صفت قوماندان څارندوی.

گورتپه
عصمقلان
شوجانی
بلوچ
تلوکر (۱)
آقچین
قنغورات
تلوکر (۲)
زرخوابی
ملوچه
اونائی
عرخیل (۱)
سلطان
چاردره
جیم تپه
باتوش
عیسی خان (۱)
زرخرید علیا
زرخرید سفلی
جنگ تپه
شوجانی علیا
قزاق تپه
ختائی
شوجانی
قره یتیم (۱)
قره یتیم (۲)
زاخیل
آقتپه
نوآباد (۱)
آق صوفی
چاردره
پلوکر
زاخیل خمدان
دوونری
علی خیل
خروطی
دورمن (۱)
عیسی خیل
تل گذر
قندهاری
قره خانی
گل باغ
گردن
آقچین
بوزآقچین
زرخوابی
کنم
چقش لی
غروشنغ
کیله شی
حضرت
بخشی
چیرغه
گادی
ایشانان
اندی جان
حصار
بالا
چقتر
بته کشان
قچی
شهر کندز
خواجه عثمان
کوبه چی
خواجه مشهد
نوآباد (۱)
چهل گری
قرارگاه
نوآباد (۲)
قوچی
شورآباد
ترناو
پیش کوپرک
قوزی
تعانی
نوآباد (۲)
نوبودین
باغ میر
بالاخانه
کته خیل
ناهری
ناهری
چلغی
جرگذر
ناویان
اورته بلاقی
قرارگاه قطعه ۷۵
انگورباغ
لقبای
ناقل
ده کلان
عنبرتپه
گلرتپه
مدرسه

به همین ترتیب، جهت دفاع مطمئین از شهر کندز قوماندانی غند ۴۷ از یکعـده سربازان، افسران سلاح و تخنیك محاربوی قطعات فرقه‌ء ۱۸ و قطعات و جزوتامهایی که درعملیات شهر کندز شرکت داشتند، در باغ زراعت ایجاد گردیده و دگرمن معصوم پرچمی به صفت قوماندان ان توظیف شد. وی در عین زمان وظیفه‌ء قوماندانی گارنیزیون شهر رابه عهده گرفت.

همچنان، قوماندانی غند ۷۵ نیز توسط سربازان، سلاح و وسایط محاربوی قطعات موصوف تقویت شده و وظیفه‌ء حفظ امنیت میدان هوایی را بدوش کشید.

سقوط شهر تالقان

شهر تالقان که به صفت مرکز اداری آستان تخار در تحت کنترول دولت قرار داشته و انعام الدین رسولی به صفت والی، الیاس سیفی به صفت رییس امنیت دولتی، تذیر میهن پور به صفت منشی کمیته‌ء ولایتی و جنرال امیر محمد فراهی به صفت قوماندان خارندوی در آن اجرای وظیفه می کردند. در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ خلیل جان رستاقی به عوض انعام الدین رسولی، مولانا، معاون ریاست امنیت دولتی به عوض الیاس سیفی و غلام نقشبند دهقان به عوض نذیر میهن پور اداره‌ء این ولایت را بدست گرفتند. قبل از تعرض جبهات جهادی سیستم تدافعی شهر تالقان به این ترتیب تنظیم گردیده بود:

۱ - در قسمت شمال شهر یك غند قومی متعلق به سازا به قوماندانی شاه محمود مشهور به آمر مالی با داشتن مرکز قرار گاهی در قریه‌ء قزاق منطقه‌ء سرای سنگ به حفظ امنیت در این استقامت می پرداخت. غند موصوف در صفوف خود اضافه تراز ۳۰۰ نفر را نظم بخشیده بود. راه اکمالاتی این غند از طریق مقر فرماندهی سازا در سرپل دریای کوکچه باز بوده و به این لحاظ یگانه نیرویی بود که مشاورین شوروی و دکتور نجیب الله

در چوکات آن اجرای وظیفه می کرد. اکثر سر بازان این غند را آنهایی تشکیل می دادند، که خانواده های شان در شهر تالقان و یا اطراف و نواحی اش زندگی داشته و وظایف خود را به شکل داوطلب به پیش می بردند؟ رهبری ولایت در برابر این تصمیم مقامات کابل قرار گرفته و با ارایهء این دلیل که هنگام انتقال غند مذکور به شهر کندز، سرباز های تالقانی آن ترک وظیفه گفته و بالاثر تشکیل قطعهء موصوف صفوف خود را از دست خواهد داد. با تخلیهء این قطعه از تالقان ابراز مخالفت کرد. محمد حکیم صدیقی پسر کاکای جنرال عبدالروف بیگی که به صفت رئیس جبههء ملی پدر وطن ولایت تخار اجرای وظیفه می نمود، یکی از آنها بی بود، که در این راستا تلاش زیادي به خرج داده و به هدف نه رسید. در نهایت امر، غند ۷۵ با داشتن در حدود ۳۰۰ نفر سر باز از جمع ۷۰۰ نفر وارد شهر کندز شده و در قسمتی از میدان هوایی این شهر وضع الجیش گرفت. عبدالروف بیگی بخاطر اینکه خلای به وجود امده از این ناحیه را پر کند، منظوری تشکیل یك کندك دیسانت هجومی به قوماندانی عبدالقادر اوچقون یکی از سفزایی های شناخته شده در ولایت تخار را از سرقوماندانی اعلای قوای مسلح بدست آورده و کندك مذکور را در نقطهء قرار گاهی غند ۷۵ جابجا کرد. این کندك باسه چین تانك، دو چین ماشین محاربوی و دو ضرب توپ مجهز گردیده و در اندك زمانی تعداد پرسونل آن به اضافه تر از ۲۵۰ نفر بالغ گرید، که اکثر ایشان یا سفزایی بودند و یاهم افراد هوا خواه به این سازمان.

ب : — در اکثر قریه جات منطقهء دشت قلعه که جبههء نیرومند حزب اسلامی به قومندانی ملا ایرگش مشهور به آمر عباس مسلط بود، جبههء مذکور باداشتن در حدود ٤٠٠ نفر مجاهد مسلح یکی از پر قدرت ترین جبهات منطقه به حساب می آمد. در برابر این جبهه قوماندانی غند ٥١٨ قومی به فرماندهی غلام سخی صدیقی و گروه ملاقعین دشت قلعه به آمریت

بخاطر دفاع از شهر تالقان روی آن حساب می کردند.

۲ - بقیه مواضع تدافعی حاکمیت دولتی که از استقامت های شمال شرقی، غربی و جنوبی تاساحاتی چون، گاومالی، باغك، گنج علی بیك، باغ ذخیره، تعمیر لیسه، خس کپه و جوار دریای تالقان (وضع الجیش سابق غند ۷۵) امتداد داشت، توسط یك کندك امنیت دولتی، غند اوپراتیفی څارندوی به قوماندانی محمد نعیم تلاش، کندك دیسانت هجومی به قوماندانی عبدالقادر اوچقون و کندك قومی حاجی فضل الحق محافظت می گردید. وظیفهء امنیتی داخل شهر تالقان را واحد های نظامی ریاست امنیت دولتی و قوماندانی څارندوی بدوش داشت. در برابر این آرایش تدافعی نیروی های دولتی جبهات جهادی ذیل قرار داشتند:

۱ - در چمن خُسده ولسوالی فرخار قطعات متحرك و گروپهای مرکزی شورای نظار به فرماندهی احمد شاه مسعود با داشتن اضافه تر از چهار صد نفر مسلح.

۲ - در علاقه داری سیاب و ساحهء بنگی:

- قوماندان حضرت مربوط به جبههء محاذ ملی بایکصد نفرمجاهد مسلح
- آمر عبدالواحد مربوط به جمعیت اسلامی با اضافه تر از ۸۰ نفر مجاهد مسلح
- حاجی جان محمد مربوط به جمعیت اسلامی با ۶۰ نفر مجاهد مسلح
- مولوی عزت الله که در ابتدا به حزب اسلامی متعهد بوده و در آغاز سال ۱۳۶۷ به شورای نظار تکیه کرده بود، با یکصد نفر مجاهد مسلح

۳ - در ساحات نمک آب و قریه جات هزاره نشین حوالی آن:

مولوی عبدالشهید مربوط به جمعیت اسلامی بایکصدوبیست مجاهد مسلح

- سید جمال یکی از مشهور ترین قوماندانهای حزب اسلامی که برقریه جاتی چون، تکه تویمس نمك آب،شمر، تودان نهر آب و تاقچه خانه تسلط

داشته و قرار گاه آن در ارتفاعات صد برگان و شخ پلنگ مشرف به ساحهء تنگی فرخار قرارداشت. با اضافه تر از ۳۰۰ نفر

– در قریه های پراگنده در حوالی تنگی فرخار گروپهای حزب اسلامی به قوماندانی سیداکابر، و بهادر شاه یکی از پسران پیرکنده کاو

٤ – در قریه جات خطایان، آهندره، پل گاومالی، قسمتی از تکه تویمس جوی شیخ ، یکه زرنگ، جبهه جمعیت اسلامی مولوی شاه محمد باداشتن اضافه تر از ۲۰۰ نفر مجاهد مسلح.

٥ – در قسمتی از قریهء آهندره جبههء جمعیت اسلامی پهلوان ابراهیم با یکصد نفر مجاهد مسلح

٦ – در قسمتی از قریهء خطایان جبههء جمعیت اسلامی داکتر سید حسین با اضافه تر از ٥٠ نفر مجاهد مسلح.

۷ – در قسمتی از ساحهء بولك اورته بوز واوچ قدوق گروپ جمعیتی پهلوان روزی با چهل نفر مجاهد مسلح.

۸ – در ساحات لته بند جبههء جمعیت اسلامی به قرماندهی ملا نور محمد با اضافه تر از ۲۰۰ نفر مجاهد مسلح (قبل از ملا نور محمد قوماندانی این جبهه را مولوی امام الدین قرلق که متعهد به حزب اسلامی بود ، بدوش داشت)

۹ – درقریه جاتی چون، آق مسجد، قره پرچو، ورته بوز، آهنگری، شوره تو،قسمتی از ساحهء بهارك، نصوار فروشی و ساحاتی از اطراف شهر جبههء ١٥٠ نفری جمعیت اسلامی ملا عبدالودود. (قوماندانهای مشهور این جبهه عبارت می شدند از قاضی ایوب، حاجی آغا گل عبدالمطلب بیك و مطلب)

۱۰ – در ساحهء سرای سنگ گروپ ٥٠ نفری جمعیت اسلامی ارباب توره که در قریهء قوتوم فعالیت داشت، گروپ مسلح ۳۰ نفری حزب اسلامی داکتر سرور و گروپ یکصد نفری حزب اسلامی الله بیردی خوجیین که در قریهء آق بلاق مسلط بود.

اینها همه در تحت تأثیر قوماندان شاه محمود فرمانده غند قومی سازا قرار داشتند. چون به اثر پا درمیانی وی پروتوکل همکاری با دولت را به امضا رسانیده بودند.

۱۱ - در منطقهء اوزبیك نشین ولسوالی بهارك و قسمت شرقی امبرکوه جبههء دو صد نفری قیوم بای فعالیت داشت. این قوماندان از دیدگاه سیاسی بی مسلك بوده و از لحاظ تشکیلاتی مربوط به محاذ ملی و در عمل طبق هدایت احمد شاه مسعود به کار می افتاد.

۱۲ - در قریه جاتی چون، شش تپه، گنجل باغ، تخته کوپرك، خروطی، چغل قشلاق ساحهء پشتون نشین ولسوالی بهارك و قسمتی ازمنطقهء چین زایی جبهه حرکت انقلاب اسلامی انجنیر محمد عمر با داشتن اضافه تر از ۱۵۰ نفر مجاهد مسلح فعال بود.

۱۳ - در قریهء ابدال گروپ مسلح سی نفری حزب اسلامی قوماندان آغایی عمل می کرد.

۱٤ - در قریه های قولبرس، شیرسیه، چشمهء شیر، جاونچی و قسمت وسیع چین زایی جبههء اتحاد اسلامی قوماندان باقی با داشتن متجاوز از یکصد نفر مجاهد مسلّح فعالیت می کرد.

۱۵ - در ساحاتی از نهر چمن گروپ مسلح یکصد نفری جمعیت اسلامی آمر سیف الدین در نامه ای حاکمیت داشت.

۱٦ - در قریهء بادام دره گروپ مسلح ۲۰ نفری جمعیت اسلامی انجنیر عبدالحنان متمرکز بود

۱۷ - در قسمتی از ساحه نهرچمن جبهه حزب اسلامی سید فخرالدین حاکمیت داشت.

۱۸ - در قریهء کوچکی که در جوار شش تپه موقعیت دارد، گروپ سی نفری مربوط به حرکت انقلاب اسلامی مخدوم حیات الله عمل می کرد.

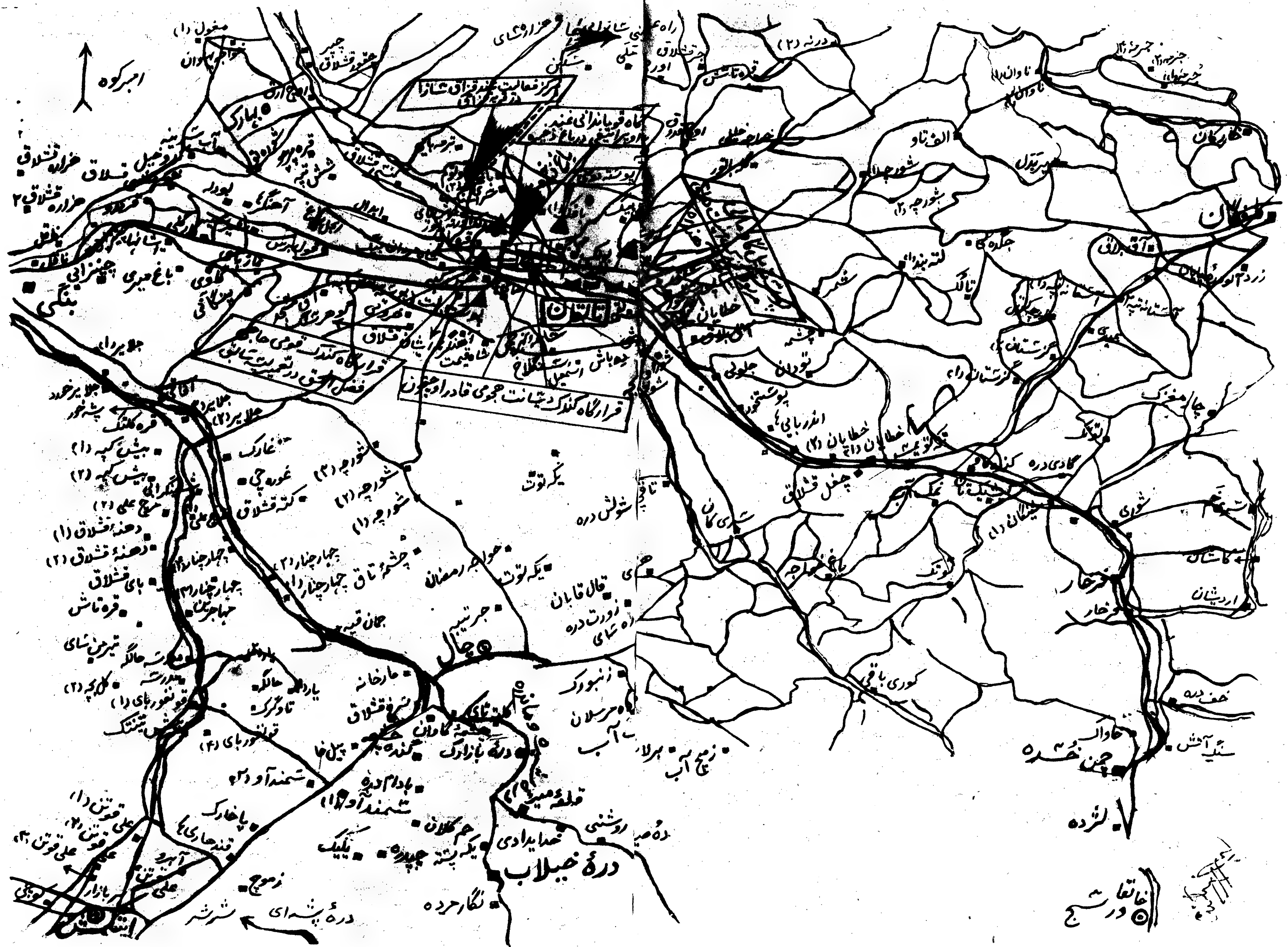
جبهات مذکور بی آنکه برنامهء منظمی جهت اشغال شهرتالقان داشته باشند، ساعت چهار عصر تاریخی ۲۰ اسد سال ۱۳٦۷ یك گروپ ۲۰ نفری از استقامت خس کپه با اجزای فایر های پراگنده دریای تالقان را عبور کرده و داخل ساحهء امنیتی دولت گردید. این حرکت ما جرا جو یانهء گروپ مذکور که از طریق بی سیم های کوچك جاپانی در میان جبهات خورد و بزرگ دیگر پراگنده شد، موجب آن گردید، تا فرماندهانی که در انتظار فرارسی چنین فرصتی نشسته بودند، دست به عمل زده و در مدت چند ساعت شهر تالقان را از قوتهای دولتی تخلیه کردند. در این جریان کارمندان، افسران و سربازان دولت به شکل پراگنده و وحشت زده به جانب قریهء قزاق و باغ ذخیره فراری شده و در نقاط مذکور جابجا گردیدند. در این بازی تصادفی آقای مسعود که در صدد بود تا شهر تالقان را با بکار برد برنامهء منظم نظامی متصرف شود. از همه عقب ماند. به تعقب حادثه سقوط شهر تالقان، حاکمیت دولتی در ولسوالی های امام صاحب و دشت ارچی مربوط به ولایت کندز، ولسوالی خواجه غار ولایت تخار و ولسوالی کشم ولایت بدخشان از بین رفته و ادارهء آنها بدست مجاهدین افتاد.

تأثیر این وضع بر نیروهای دولتی و سازایی مستقر در ماورای کوکچه

طوری که قبلاً مشروح افتاد، پس از به پا ایستاد شدن قطعات قومی ساز ا در ولسوالی های رستاق خواجه غار و منطقهء دشت قلعه، یك غند قومی به قوماندانی میرزا عبدالرحیم در قریهء بیشکند دو کندك به قوماندانی ارباب محمد خلیل و شریف کاه فروش در شهر نو ولسوالی رستاق، یك غند قومی و یك کندك امنیت دولتی به قوماندانی ملك احمد ورشید تاتار در قریهء لاله گذر ولسوالی ینگی قلعه و یك کندك خارندوی به قوماندانی احمد اکه در

شهر دشت قلعه در چوکات فرقهء ۲۰ پیاده، ریاست امنیت دولتی و قوماندانی خارندوی ولایت تخار ایجاد گردید. قوماندانی غند های مذکور که دارای سابقهء کار در چوکات دولت نبوده و کادرهای متخصص نظامی و اداری در چارچوب تشکیلات شان وجود نداشت، مراجع دولتی تا حدی که خود ایشان توقع می بردند بر آنها محاسبه نمی کردند. روی این محلوظ اکمالات شان به وسیله پرواز هلیکوپتر های ترانسپورتی به مراکز قرار گاهی ایشان صورت نمی پذیرفت. بنابر آن، فرماندهان این غند ها به قرار گاه غند ٥١٨ واقع در قریهء نو آباد دشت قلعه مراجعه کرده و مشکل اکمالاتی، ارتباط شفری، بیسیمی و اداری خویش را از طریق دفاتر آن که یگانه مرجع قابل اعتماد دولت بود، با فرقهء ۲۰ و آمریت اوپراتیفی زون شمال رفع می ساختند. علاوتاً، قطعات یادشده در مورد در یافت راههای بیرون رفت از وضع نا گواری که پس از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان بر واحد های اداری و قطعات دولتی در ماورای کوکچه سایه افگنده بود، با اعضای رهبری غند ٥١٨ به مشوره می نشستند. چه،که قوماندانی غند مذکور در حدود دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان، تلاشهایی را بخاطر پیشگیری از سقوط حتمی منطقهء تحت تسلط خود توسط مجاهدین به ترتیب ذیل براه انداخته بود:

من که به صفت رئیس ارکان این قطعه اجرای وظیفه می کردم، پس از یقینی شدن خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان و خاصتاً از مناطقی که ما در آن عمل می کردیم، غلام سخی صدیقی را به مشوره در مورد روشن سازی عواقب احتمالی این رخداد وا داشته و صحبت هایی را باوی انجام دادم. ما در آن زمان ارزش و حاسیت موقعیت جغرافیایی ایراکه بر آن مسلط بودیم به خوبی می دانیستیم. ما به این مساله وقوف داشتیم که درموقعیت مورد عمل ما اگر از یکطرف سازایی ها فعالیت داشتند، از جانب



امبرکوه
قرارگاه کندک دیانت هجومی قادراوجیفوز
یکه توت
چمن خره
لنرده
خانقاه درشیخ
دره خیلاب
نگار حرده
زمرچ
پاخارک
تندهاری ها
جوی
بنگی
چنزائی
باغ حیدری
جلا بیرها
غوره چی
شولش دره
قال قابان
زورت دره
زنبورک
قلعه میر
خدایدادی
روشنی
یکه پسته
بلبک
بادام دره
کوری باقی
خطابان (۲)
چهل قشلاق
خاوال
سنگ آتش
حرخار
کاستان
اردشان

دیگر متمرکز بودن دستگاه رهبری شورای نظار در ولسوالی فرخار به آمریت احد شاه مسعود، موضوع دیگری بود، که بر اهمیت این ساحه می فزود. همانگونه که هسته هدایت دهنده، حزب اسلامی با داشتن جبهات نیرومند تر نسبت به شورای نظار در ماورای کوکچه حاضر نبود تا استیلامی احمد شاه مسعود بر منطقه ایراکه خود دعوای دستیابی بدان را داشت، بابی تفاوتی به نظاره بنشیند. بناً، ما با در نظر داشت فاکتهای ذکر شده معتقد بودیم که دگرگونی سرنوشت سیاسی نظامی افغانستان تا حد قابل توجهی وابسته به نوسانات اوضاع در ولایت تخار می باشد. چون، آقای مسعود آنهمه ساز و برگی را که در این آستان تهیه دیده و هوای رسیدن به قدرت در کشور را در سر داشت، مجبور بود، تا جهت دست یافتن به اهداف استراتیژیك خود، در قدم اول کار را با نیروهایی یکطرفه کند، که در صورت پیشروی اش به جانب ولایت کندز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب، و بالآخره کابل، پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توانایی خنجر زدن از عقب براو را دارند. و این نیروها به عقیده، وی در اختیار فرماندهی نظامی سازا، قطعات دولتی سفزا و جبهات پرقدرت حزب اسلامی در تحت رهبری انجینر بشیر چاه آبی در ولایت تخار قرار داشت. بنا بر آن، ما به این نتیجه رسیده بودیم، که باید جهت اتخاذ تدابیر دفاعی در برابر توسعه جویی شورای نظار قوت مشترك سومی را که متشکل از نیروهای دولتی و جهادی باشد در منطقه بوجود آوریم. البته از نیروهایی که منافع آنها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان از جانب سازایی ها و آقای مسعود مورد تهدید قرار می گرفت. ما بخاطر منطق دهی به تحقق این پیشنهاد خویش می گفتیم که با خروج قوای شوروی وزنه، جنگ های بعدی اگر در ابتدا میان جبهات جهادی و قوتهای روحیه باخته، دولتی سنگینی کند. مدتی بعد، آتش آن در بین نیروهای مسلح احزاب اسلامی نیز شعله ور گردیده و وضع سیاسی نظامی در

کشور را به گونهء دیگری شکل می دهد. البته به این دلیل که در صورتی که جبهات جهادی بریك و یا چندین ولایت تسلط یابند. آنگام هر یکی بخاطر بدست آوردن امتیاز بیشتر نسبت به دیگر در اداره ساحات تاشغال شدهء خویش تلاش ورزیده به عوض آنکه موضوع را از طریق تفاهم حل و فصل کنند، ترجیح خواهند داد تا از طریق جنگ و وارد آوردن فشار نظامی به جانب دیگر به هدف برسند. توسعه و دامنه دار گردیدن این گونه در گیری های تنظیمی برای قوت سومی موقع می دهد، تا دست به کار شده و با استفاده از شعار ها و تبلیغات مقتضی علیه همه دسته های جنگ طلب و غارت گر، جای جوانب درگیر را بگیرد.

ما با داشتن چنین دیدگاهی نخستین ملاقات تفاهمی خویش را با قاری محمد امیر یکی از فرماندهان قدرتمند اتحاد اسلامی در منطقه هزار باغ ولسوالی خاجه غار سازمان دادیم. به ترتیبی که دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر تالقان برای قوماندان یار محمد مشهور به یار جان که به صفت قوماندان یکی از تولی های غند مادر قریهء اسپنددشت خواجه غار اجرای وظیفه می کرد. دستور دادیم تا با قاری محمد امیر رابطه گرفته و زمینهء دیدار مان با وی را مساعد سازد. یار محمد وظیفهء سپرده شده را در مدت کوتاهی بجا آورد. آنگاه ،غلام سخی صدیقی و من با استفاده از یك عراده زرهپوش و یك قوت مختصر امنیتی، حوالی شام یکی از روز های ماه جوزای سال ۱۳۶۷ وارد دامنهء تپه تخم که در استقامت جنوبی شهر خواجه غار موقعیت دارد شدیم. این در حالی بود که قاری محمد امیر یکجا با معاون عبدالرحمن ،حاجی عبدالرحیم، شخصی مشهور به میرآب باشی، معلم محمد عمر و چند تن دیگر قبلاً به آنجا رسیده و انتظار ورود ما را می کشید. نشست تفاهمی ما پس از بجا آمدن تشریفات معمولی آغاز گردید. ما مقدمتاً حالات جاری در کشور را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و چیز

هایی هم پیرامون ضرورت اینگونه نشستها بیان داشتیم. از آن به بعد، صحبت خویش را در مسیری استقامت دادیم که در بالا شرح آن رفت. قاری محمد امیر که از احمد شاه مسعود احساس خطر کرده و میانه خوبی هم با آمر صمد نداشت، مطالب ارائه شده از جانب ما را بدون کم و کاست مورد تأئید قرار داد. آنگاه فیصله کردیم که در صورت سقوط واحد های اداری همجوار ولسوالی خواجه غار پس از خروج قوای شوروی از افغانستان، قوماندانی غند ۵۱۸ اداره این ولسوالی را از طریق قوماندان یار محمد برای وی سپرده و خود نیز دردفاع از او بر می آید. دیدار ما با صدور این توافق به پایان رسیده و سر از همان شب رابطهء قوماندانی غند ۵۱۸ با قاری محمد امیر از طریق یار محمد به شکل دایمی تأمین شد. به تعقیب آن، دیدار هایی از این دست را باقوماندان جلیل برادر زادهء میرزا عبدالرحیم و همه کارهء غند و جبههء وی و رشید احمد تاتار انجام داده و توافق ایشانرا نیز در این زمینه بدست آوردیم. قوماندانهای موصوف علاوه بر پذیرش طرح پیشنهادی ما، برای من صلاحیت دادند که در همه موارد به صفت نمایندهء آنها عمل کنم.

آنچه که بعد از سقوط شهرهای کندز و تالقان درماورای کوکچه صورت پذیرفت

طوری که قبلاً اشاره شد،ما پس از همپاشیدن حاکمیت دولتی در شهر تالقان، ولسوالی های امام صاحب و دشت ارچی به اساس تعهدی که با قاری امیر بسته بودیم عمل کرده و شهر خواجه غار را برای وی تسلیم دادیم. از آن به بعد، زمینه تدویر جلسهء ای را در شهر دشت قلعه پی ریختیم. در جلسهء مذکور، من (نگارنده) معاون عبدالرحمن معاون جبههء قاری محمد امیر و مشاور سیاسی وی معلم محمد عمر، قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار، انور

اکه و معلم عبدالروف دستیار سیاسی او شرکت داشتیم. پس از گفت و شنودی که میان من به نماینده گی از دیگران و معاون عبدالرحمن صورت پذیرفت. فیصله کردیم که جبههء قاری محمد امیر پس از این بابراه انداختن این تبلیغ که قطعات و جزوتام های دولتی که عبارت باشند از غند های غلام سخی صدیقی، رشید احمد تاتار و میرزا عبدالرحیم باکندك انوراکه در دشت قلعه کندك دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل و کندك قومی شریف کاه فروش در شهر نو ولسوالی رستاق با جبههء اتحاد اسلامی وی پیوسته و در رابطه به اوعمل خواهند کرد، به دفاع از قطعات و واحد های نظامی مذکور بپردازد. به همین ترتیب، یك جبههء سیار چهار صد نفری از تشکیل سه غند یاد شده و جبهه قاری محمد امیر بوجود آمده و در صورت مورد حمله قرار گرفتن طرفین متعهد در هر نقطه ایکه باشد، به دفاع از آن استخدام شود. حاضرین جلسه پس از پذیرش این طرح مرا به صفت قوماندان جبههء جدید التشکیل انتخاب کردند. با به وقوع پیوستن توافق مذکور میان ما و جبهه قاری محمد امیر من با عبور از دریای کوکچه وارد قریهء جلیمخور ولسوالی خواجه غار شده و با سید صادق خان که در آن زمان رابطه خود با حزب اسلامی را قطع کرده و به تشکیل شورای نظار پیوسته بود، به مذاکره نشستم. سید صادق خان نیز طرح ارائه شده از جانب ما را مورد استقبال قرار داده و همکاری خویش جهت تحقق آنرا علان داشت. این رخداد ها که از نظر قوماندانی قطعهء سرحدی شوروی مستقر در سرپل کوکچه و آمر صمد به دور نمی ماند. آمر صمد مذکور تصور کرد که توافق ما با قاری محمد امیر به مفهوم باز گردیدن یك جبههء جدید علیه وی خواهد بود. بناً، در صدد شد تا گویا پیش ازینکه خود مورد حمله قرار گیرد. خط ارتباطی خویش از طریق سرك شیر آتله با شهر رستاق را کاملاً در دست گرفته و به این ترتیب رابطهء مستقیم اش با قوتهای سازایی مستقر در رستاق و شهر بزرگ تأمین کند. آمر

صمد جهت تحقق این برنامهء تدافعی خویش بریکی از سنگرهای مستحکم میرزا عبدالرحیم که در ارتفاع آیینه گزه (عینک) قرار داشت، در اواسط ماه سنبله سال ۱۳٦۷ حمله کرده و جنگ خونینی را در این نقطه آغاز کرد. قوماندان جلیل برادر زادهء میرزا عبدالرحیم که در برخورد مذکور چند نقطه مقاومت خود را از دست داده بود، از غلام سخی صدیقی، رشید احمد تاتار و قاری محمد امیر تقاضای کمک کرد. در جواب به این توقع او، رشید احمد تاتار بادر حدود ۳۵۰ نفر مسلح، دو ضرب توپ بسلگد و یک میل هاوان چینایی وارد بیشکند شده و به تعقب آن، من با یکصد نفر سر باز خود را به نقطهء مذکور رسانیده و در حمایتش قرار گرفتیم. به همین ترتیب، قوتهای قاری محمد امیر از استقامت جنوب شرقی شهر خواجه غار مواضع کوهی سازایی ها را تحت فشار قرار داد. بعد از آن، بر خورد مذکور در اثر مفاهمه بین قوماندان جلیل و قوماندان مجید برادر آمر صمد در حالی پایان پذیرفت که به تعداد ۱٤ نفر کشته از هر دو جانب را در پی داشت. در همین جریان، قاضی کبیر با استفاده از غیابت رشید احمد تاتار برساحهء تحت تسلط او متعرض شده وپس از کشته شدن معاون باقی که وظیفهء معاوینت جبهه رشید تاتار را به عهده داشت، در حدود ۸۰ در صد منطقهء مربوط به آن را اشغال کرد. بنابر آن، من و رشید احمد تاتار از بیشکند به جانب قریهء لاله گذر این مرکز فرماندهی وی حرکت کرده و حوالی شام همان روز در حالی وارد آن گردیدیم که در قسمتی از راهی که به قریهء مذکور منتهی می شد، توسط فایر های BM-1 دهشکه، و هاوان قاضی کبیر کوبیده می شدیم. این پیوسته بدان بود ، که من هنگام حرکت خود بجانب لاله گذر از غلام سخی صدیقی قوماندان غند ۵۱۸ تقاضا کردم تا فردا با دو ضرب توپ دو دستگاه زیتو ۲۳ و یکتعداد سرباز وارد قرار گاه رشید احمد تاتار گردد. همچنان چنین توقعی را از قاری محمد امیر بجا آوردیم.

احمد اکه قرار داشت. غند ۵۱۸ قومی دشت قلعه که در قریهء نوآباد مستقر بود، از لحاظ توانایی رزمی ضعیفتر از جبهه حزب اسلامی آمرعباس محاسبه می گردید. بنابر آن، با خروج قوای شوروی از افغانستان احتمال سقوط آن توسط این جبهه یك امر پذیرفتنی به حساب می آمد. از همین بود، که جنرال عبدالروف بیگی پیشنهاد اجرای عملیات تصفیه وی در منطقه دشت قلعه را کرده و توافق مقامات کابل در این زمینه را بدست آورد. عملیات طرح شده توسط وی، در اواخر ماه سنبلهء سال ۱۳٦٦ بر جبههء آمر عباس آغاز گردید. در این عملیات قطعاتی از فرقهء ۲۰ پیاده، نیروهای مسلح سازا به قوماندانی قوماندان شاه محمود مشهور به آمر مالی، افراد گروه مدافعین احمد اکه و قوماندانی غند ۵۱۸ غلام سخی صدیقی شامل بود. تهاجم قوای عملیاتی در برابر مقاومت شدید و آمر عباس قرار گرفته و تا مدت ده روز ادامه یافت. پس از مدت مذکور، جبههء آمر عباس در حالی ترك منطقه گفته و از راه قریه جات سکزکول و عرب کاکل به جانب منطقهء قاضی کبیر قرمانده دیگر حزب اسلامی در ساحات وسیع ولسوالی ینگی قلعه عقب نشست، که فیصدی زیادی از امکانات جنگی خویش را به مصرف رسانیده بود. آنگاه، تمام ساحات دشت قلعه از جبههء موصوف تخلیه گردیده و به این ترتیب قوماندانی غند ۵۱۸ بر آن تسلط یافت. در این میان به تعداد ٦۰ نفر از افراد مسلح مربوط به آمر صمد در قریهء سکزکول جابجا شده و در تحت حمایت جزوتام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم قرار گرفت به همین ترتیب قوماندانی غند ۵۱۸ طی این عملیات در حدود ۳۰۰ میل سلاح خفیفه ۸ میل راکت انداز R-P-G-7، ۵میل ماشیندار از نوع P.K دو ضرب توپ بی پسلگد چینایی، یك میل هاوان چریکی چینایی، دومیل ده شه که، یك عدد کامرهء فلم برداری، دوپایه تلویزیون جاپانی و یك پایه ویدیو باکست های تبلیغاتی بدست آورد. پیوسته بدان، جنرال عبدالروف بیگی منظوری تشکیل

رشید احمد تاتار پس از مواصلت به لاله گذر عده ای از گروپهای مسلح خویش را با یکصد نفر سرباز مسلح تحت اداره، من در مواضع تدافعی خود جابجا کرده و افراد باقی مانده اش را آماده، تعرض جهت باز پس گیری مناطق از دست رفته، خود ساخت. عمل تعرضی تاتار که در حدود سه بجه، شب به قوماندانی خودش آغاز گردید. در اثر آن تاتار ارتفاع زرد کمر را بدست آورده و در استقامت قریه جات جنگل و خواجه بهاوالدین نیز پیشروی کرد. فردای آن شب از شدت بر خورد ها کاسته شده و تحرکی در جبههد جنگ دیده نمی شد. غلام سخی صدیقی که به کمبود تیل پطرول مواجه بود. با بدست آوردن تیل مورد ضرورت خویش از قاری محمد امیر حوالی ساعت ۱۲ بجه، روز وارد لاله گذر شد. آنگاه با استفاده از یك ضرب توپ ۷٦ و یك ضرب توپ دافع تانك آتش منظمی را برمواضع آتشی سلاحهای ثقیله، قاضی کبیر انجام داد. تا توانسته باشد که ساحه فعالیت گروپهای مسلح تاتار را از ضربات راکتی و دیگر سلاحهای دور برد او در امان دارد. فشار وارده بر قاضی کبیر وی را مجبور ساخت تا به آتش بس تن داده و راه مفاهمه با رشید احمد تاتار را در پیش گیرد. در این جریان، گروپ یکصد نفری قاری محمد امیر به فرماندهی خودش نیز با عبور از دشت قلعه وارد منطقه شده و از قوماندان حقانی یکی از قوماندانهای حزب اسلامی منطقه، لایقه، دشت قلعه که در ساحه، تحت اداره قاضی کبیر به شکل آواره فعالیت داشت ، تقاضا به عمل آورد تا با قاضی کبیر مشوره کرده و برایش اظهار دارد ، که ساحات اشغالی خود از تاتار را تخلیه کند. همینکه قوماندان حقانی موضوع را با متصدی خود در میان گذاشت، وی این مسئاله را به فیصله، موی سفیدان قوم و علمای دینی دارای رسوخ در ساحات خود و تاتار محول کرده و در زمینه، تحقق آتش بس، پابندی خود را تعهد کرد. بنابر آن، رفت و برگشت صاحب رسوخان و علمای دینی منتخب از هردو جانب قضیه

به قرار گاههای قاضی کبیر و رشید احمد تاتار آغاز گردیده و مدت پنج روز ادامه یافت.در اخیر، فیصله به عمل آمد، که با خارج گردیدن آخرین نفر از قوتهای وارد شده به کمك رشید احمد تاتار قاضی کبیر ازقرا و قصبات اشغالی خود بیرون رفته و آنها را برای تاتار تسلیم خواهد داد. قاری محمد امیر و غلام سخی صدیقی بارعایت فیصله مذکورترك ساحه گفته و به مراکز قرار گاهی خویش برگشتند. این در حالی بود، که قاری محمد امیر یك دستگاه BM-1 را با یك مقدار راکت های آن و غلام سخی صدیقی یك ضرب توپ دافع تانك و یك دستگاه رئیو ۲۳ را جهت حمایت رشید تاتار برای وی تسلیم دادند. از آن به بعد تنها من بودم که به اساس تقاضای تاتار در قرارگاه او باقی مانده و شب و روز خویش را در بازی شطرنج با او به عقب می گذاشتم.

مواردی که مایهء تعجب من شد:

۱ - به اساس فیصلهء مصلحین و میانجی ها جهت بر قراری صلح میان طرفین درگیر، قراو قصباتی را که قاضی کبیر از رشید احمد تاتار متصرف شده بود باید برایش باز پس می داد. ولی وی چنین نکرده و در حدود سه قریه را که در منطقه ای بنام جنگل واقع بودند. از گروپهای مسلح خود خالی نه ساخت. این موضوع موجب آن شد تا رشید تاتار بخاطر بدست آوردن آنها عمل کند. به گونه ایکه، او همزمان با اینکه، مصروف بازی شطرنج با من بود، به یك گروپ مسلح ۱۳ نفری اش دستور داد تا یکی از این قریه ها را اشغال کند. این گروپ به ترتیبی قتل عام شد که افراد مدافع قاضی کبیر برای آن اجازه داد تا از ساحهء جنوبغربی داخل قریه گردد. آنگاه دسته های مسلح قاضی گروپ مذکور را از خط مقابل، جناحین و عقب به محاصره کشیده و با آتش دسته جمعی بر آن همه افراد شامل گروپ را قتل کردند. جریان حادثه توسط یکی از سرگروپهای گارد شخصی تاتار به اطلاع وی

رسانیده شد.تاتار قاه قاه خندید و چند دشنام به آدرس کشته شده گان حواله کرد. پس از آن بی اینکه تغییری در وضع روحی اش وارد آید. به بازی شطرنج ادامه داد. لحظه ای بعد یکی از قوماندانهای دیگر او وارد مهمانخانه شده و آماده گی نشان داد که قریهء مورد منازعه را از قاضی کبیر باز خواهد گرفت. تاتار حتی نظری هم بر او نه انداخته و پیشنهادش را منظور کرد. ساعتی بعد، صدای آتش سلاحهای مختلف از همان استقامت بلند شده و پس از چند لحظه خاموش گردید. با گذشت چند دقیقه، به اطلاع تاتار رسانیدند که از جمع این گروپ پانزده نفری ۱۲ تن آن کشته و ۳ تن دیگرش به اسارت رفت.

البته با همان تاکتیکی که قبلاً جهت از بین بردن گروپ اولی از جانب افراد قاضی کبیر بکار رفته بود. تاتار در حالی که همه حواسش متوجه چالی بود که باید آنرا در برابر دانه های من می رفت، باز هم بلند بلند خندیده گفت:

«هی آنه غرلر،همه لری ورته دن کیتتی؟» (هی مادر غر ها همه شان از بین رفتند؟) این حادثه نیز با چنین پیش آمد استقبال شده و هیچگونه اثری بر بازی شطرنج تاتار از خود بجانه گذاشت. چند دقیقه بعد تر، قوماندان گارد خاص تاتار که به تعداد ۱۳ نفر جوان خوش قیافه مسلح را در تحت اداره، خود داشت. داخل اطاق شده اظهار داشت که حاضر است، تا آن قریه را با گروپ خود متصرف گردد، تاتار بازهم بی اینکه نگاهی به او اندازد گفت:

«بار آنه غر، سه نی غیر-تینگ مینگه معلوم دَر» (برو مادر غر غیرت تو برای من معلوم است) در حالی که سر گروپ موصوف با استعماع این لطف تاتار اظهار خوشنودی می کرد، خوش خندید و با غرور خاصی ترک اطاق گفت. ساعتی نگذشت که برای با رسوم صدای فایر دسته جمعی سلاحهای در

کمین بوده گان جبهه قاضی کبیر در همان نقطه فضای کوچك قریه را پر کرد. پس از چند لحظه صدای فایر ها خاموش شده و دقایقی بعد، سرگروپ مدعی موصوف با رنگ پریده و وضع نامناسبی وارد اطاق گردید. در حالی که خسته گی درد ناکی از لرزش اندام اواحساس می شد، اظهار داشت:

«قوماندان صاحب همه ویلدی، تنها من آلتی نفر منن تریك چیقتیم!»
(قوماندان صاحب همه کشته شده تنها من باشش نفر زنده بر آمدم)

تاتار برای سومین بار بلند بلند خندیده گفت:

«بار،بار آنه غر من اول دن بیلیدیم، که سن هرامزاده هم قاچه سن، بار چیق هرامزاده» (برو، برو مادرغر، من از اول میدانستم که تو حرامزاده هم می گریزی برو خارج شو هرارمزاده) با ملاحظهء این رخداد ها که حوصلهء من سر رفته بود، تخته شطرنج را سرنگون کرده به تاتار گفتم: رشید خان! این چه مسخره بازی است که تو می کنی. تو مثلیکه در بازی شطرنج ضعیف بوده و باحیات مهره هایت بازی می کنی. در میدان جنگ هم بابی مسولیتی تمام قدم می مانی، ولی توباید بدانی که این جوان های کشته شده در چند ساعت محدود آنهم در اثر بکارٌبرد تاکتیك تکراری افراد قاضی کبیر، شاید پدر، مادر و یا همسر داشته باشند. و دیگر اینکه اینها دانه های شطرنج نبودند. همین حالا شاید که والدین شان سرروی خود را کنده و با بلند کردن فریاد «بَلَم آی، بَلَم آی»(۱) بر تو لعنت بفرستند. و ببین که تو در برابر این مصیبت چه می کنی. اگر در جمع ایشان چند تن از اعضای خانواده خودت شامل می بود. آیا همینگونه با مسخره گی خندیده می توانستی و به همین ترتیب سبکسرانه فحش می گفتی؟ فرمانده مذکور، بی آنکه حرفی بر زبان آرد بازهم بلند بلند خندید و از اطاق بیرون رفت. بعداً گفته شد که او با

---

(۱) مردم اوزبیك در هنگام سوگواری فرزندان شان «بَلَم آی! بَلَم آی! یعنی آی فرزندم، آی فرزندم می گویند.

دریای آمو
ورقد
خرم آباد
شاه دره (۳)
شاه دره (۴)
قریه دوتگ
دشت چنار
گرگان

خروج از مقر فرماندهی خود واره مسجد جامع قریه لاله گذر گردیده و کلان شونده گان قریه را جهت تسلیم گیری جسد قربانیان خرس بازی های خود نزد قاضی کبیر فرستاده بود.

۲ -فردای آنروز تاتار مرا به اطاقی دعوت کرد. که در آن یك دستگاه «مورس» جابجا شده بود. پس از اینکه هر دوی ما روی دوچوکی موجود در اطاق تکیه زدیم. گفت: «رییس صاحب! شما میدانین که مه چرا تاتار شُدُم؟» او بعد از شنیدن کلمهء «نه» از من، با عادتی که داشت بلند بلند خندیده ادامه داد: شما میدانین که ما و شما به قوم، قرلق استیم. و پدرای شما ای سابق کلانی ماره کده آمده گی استن، مه نی تاتار بُدُم و نی استم. مه وختی تاتار شُدُم که وزارت امنیت دولتی چَل تاتار شُدَ نَه به مَه یاد داد. به خاطری که سفیر شوروی (فکرت احمد جانویچ تابیف) به قوم تاتار بَد. کَلانای وزارت به مَه تعلیم دادَن که وختی که تَه رَه پیش او بردیم بگو که از قوم تاتار استم، او نامَه رَه به سفارت شوروی بُرده و به سفیر معرفی کَدَن مه بَد ای گپ زدن قَتی سفیر تاتار شُدُم. مَه چند دفعهء دیگر پیش او رفتُم. او آخر به یك شعبهء سفارت امر کَد که ای دستگاه رَه به مَه بِتَن. مه قَتی کسی که مَه رَه به سفارت می بُرد و می آورد به یك شعبهء وزار رفته و رییس او شعبه یك نفر مسلکی رَه به مَه تسلیم کَدَه گوفت که ای رفیق حق ندارَه که ای فاصلهء پنجاه متر دور تر ای سر مخابره بُروَه. اطاق اورَه دَه یك گوشه جورکن. مه چند روز ای طرف او نا تربیه شُدُم. روز ای آخری مَه رَه باز پیش سفیر بُرَدن. ای اوروز تا چند ماه پیشترقَتی سفارت رابط داشتُم. روساکه به برامدن شروع کَدَن نفر مسلکی مخابره کابل رفت. آلی رابطه مَه قطِی سفارت قطع شیدَس. آلی رییس صاحب دانستین که مَه چه رقَم تاتار شُدم؟»

من باشنیدن حرفهای او حیرت زده شده و چیزی هم برای گفتن نداشتم که تحویلش می دادم. جز اینکه بر کار آیی جناح کارمل دراینگونه زمینه ها مهر

تائید بگذارم. به هر صورت، طی مدتی که مهمان تاتار بودم. از جانب او حرمت و احترام شده و هیچگونه کوتاهی ای دراین زمینه از طرف وی صورت نه پذیرفت.

ظهور ملا پیرمقل درهزار سموچ و سقوط سازا در باغی حصار

ملا پرمقل فرزند آدینه قل باشندهء قریهء هزار سموچ ولسوالی رستاق بوده و به بخش جنگه تغن قوم اوزبیک تعلق دارد. او با رسیدن به سن ١٦ سالگی به صف مجاهدین پیوسته و در گروپ مسلحی تنظیم شد که آنرا قوماندان غفار هزار سموچی رهبری می کرد. مجاهد مذکور در ماه عقرب سال ١٣٦٣ اسنادی را مبنی برارابطه داشتن قوماندان غفار با ارگان استخباراتی دولت در ولسوالی رستاق تهیه دیده و برای ملانادر قوماندان عمومی جبهه حزب اسلامی در ساحات وسیعی از ولسوالی رستاق فرستاد. ملانادر موصوف به اساس اطلاعیه واسله از جانب این مجاهد خویش، قوماندان غفار را احضار کرده زندانی ساخت. به تعقب آن پس از فراخواندن ملا پیرمقل و مولوی حلیم به قریه ایل کوشان، وظیفهء قوماندان غفار را برای ملا پیرمقل تحویل داد. ملا نادر ضمن توظیف کردن وی به این مرتبهء نظامی، تاکید به عمل آورد که او بخاطر عدم برخورداری از سن و سال مساعد و تجربه کافی در پیشبرد امور، مدتی را تحت راهنمایی مولوی حلیم به عمل بگذرد. ملا پیر مقل در حالی که بر طبق دستور فرمانده عمومی خویش مصروف جنگ و جهاد بود، در اوایل بهار سال ١٣٦٤ با حملهء غافلگیرانه قوماندان جلال گرگانی یکی ازسرگروپهای میرزا عبدالرحیم در قریهء گرگان مواجه شد درگیری شدیدی که در قریهء مذکور میان وی و قوماندان جلال صورت پذیرفت. مولوی حلیم با اکثریت کامل افراد مسلح

مربوط به گروپ او کشته شده و از این معرکه تنها ملا پیرمقل با چندتن دیگر جان به سلامت بردند. از آن به بعد، وی مدتی مصروف تدارك قوت تازه دم و مداوای زخم خفیفی که برداشته بود، گردید. او پس از سازماندهی گروپ جدید و التیام یافتن جراحتش در ماه سرطان سال ١٣٦٤ بر قریهء گرگان متعرض گردیده و بعد از اشغال قریهء مذکور از گروپ قوماندان جلال، به تعداد ٧٠ نفر از جمع اهالی گرگان را که در میان ایشان چند زن و طفل نیز شامل بود، قتل عام کرد. تا توانسته باشد که از اینطریق انتقام خون مولوی حلیم و همراهان دیگر خود را بگیرد. این عمل ماجرا جویانهء وی مورد دلچسپی ملانادر قرار گرفته و راه تشویق و تقویتش از جانب او را هموار ساخت. حسن نظر ملا نادر نسبت به او موجب رشد و قدرتمند گردیدن آن شده و طی مدت نه چندان درازی به یك قوت قابل حساب تبدیل شد. این پیشروی سریع او که با اشتهار روز افزون وی همراه بود، مایه تشویش ملانادر گردیده و حرکات غیر عادی از جانب آن در برابر ملاپیرمقل متبارز شد که احتمال به قتل رسیدنش را گواهی می داد. ملا پیرمقل که بلدیت کامل با شیوه عمل قوماندان عمومی خود در قسمت ترور سرگروپهای دارای ظرفیت رشد و کسب شهرت داشت، به مرورزمان از وی فاصله گرفته و در ماه ثور سال ١٣٦٥ روابط خود با جبههء حزب اسلامی مامورحسن را که بر اکثر قریه جات قرلق نشین ولسوالی رستاق مسلط بود، محکم ساخت. این درز میان وی و ملانادر تاماه میزان سال ١٣٦٦ به ملاحظه می رسید. در اوایل ماه میزا سال مذکور، پیرمقل موصوف نماینده ای را نزد ملا نادر فرستاده و اظهار داشت که دوباره به جبههء وی برخواهد گشت. ملا نادر موضوع پذیرش اورا در صورت ترور مامورحسن توسط وی مشروط ساخت. آنگاه ملاپیر مقل از مامورحسن تقاضا به عمل آورد تا با چند گروپ مسلح خود وارد هزار سموچ شده و کاروانی را که او به اساس دستور خودش آماده حرکت به جانب

پاکستان کرده بود، الی گذشتن از مناطق ملانادر و آمر صمد بدرقه کند. مامورحسن بی آنکه خود به هزار سموچ برود. در حدود ۹۰ نفر مجاهد خویش را به قریهء مذکور فرستاد. پیرمقل آنها را به دسته های مختلف تقسیم کرده و در چند مهمانخانه جابجا ساخت. ساعتی بعد همه را در هنگام صرف غذای شب به اثر پرتاب بم دستی و آتش راکت R-P-G در میان اطاق شان از بین برد. این عمل وی موجب بجا آمدن اعتبار از دست رفتهء او درنزد ملانادر گردید. طوری که بعداً دیده شد، تعهد دوبارهء او با ملانادر نیز کم دوام بود. چون، آنگاهی که ملانادر موصوف در ماه عقرب سال ۱۳٦٦ باشورای نظار قطع رابطه کرده و به تعداد ٦ تن از روشنفکران مربوط به آنرا به قتل رسانید. ملاپیرمقل به دفاع از ٦ نفر دیگر ایشان به ریاست آقای سروش پرداخته و برای بار دوم از ملانادر منفصل گشت. در همین جریان بود که قوماندان حفیظ باغی حصاری که از اثر فشار سازایی ها ترک باغی حصار گفته و ابتدا به شهر نورستاق و از آنجا به قرار گاه میرزا عبدالرحیم در قریهء بیشکندیناه برده بود. با دو گروپ ده نفری مسلح از جانب میرزا عبدالرحیم به ملا پیرمقل پیوست. مدتی نگذشت که جزوتام شوروی مستقر در قریهء باغی حصار موقعیت قرار گاهی خود را ترک گفته وارد وضع الجیش قطعهء شوروی استقرار یافته در شهر کهنهء رستاق شد.

چگونه گی سقوط باغی حصار

همانگونه که در بحث قبلی اشاره گردید. سازایی ها پس از فراری ساختن قوماندان حفیظ باغی حصاری از قریهء مذکور، ادارهء کامل این ساحه را بدست گرفته و به کار سایشی تبلیغی در آن پرداختند. این روند تا اوایل ماه عقرب سال ۱۳٦٦ ادامه یافت. از آن به بعد قوماندانی غند باغی حصار در چوکات تشکیل وزارت داخله ایجاد شده و اشخاص ذیل در راس ادارهء آن قرار گرفتند:

۱ - شخصی با اسم مستعار وفا باشندهء قریهء سیلان ولسوالی خواهان ولایت بدخشان و روشنفکر فعال درتشکیل سازا به صفت قوماندان غند

۲ -روشنفکر سازایی با اسم مستعار عبدالله به صفت رییس ارکان غند

۳ - شیرعلی باشندهء قریه کُذُر ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندك اول غند

٤ - عبدالستار باشندهء قریهء باغی حصار ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندك دوم غند

۵ - بای محمد باشندهء شهرکنهه ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندك سوم غند

قرار گاه این قطعه که در قریهء سیاب ولسوالی رستاق ایجاد شده و در تحت نظر مستقیم آمر صمد عمل می کرد، کندك های سه گانهء آن در ساحات ذیل مرکزیت داشته و به کار سیاسی تبلیغی به نفع سازا می پرداختند:

۱ - قوماندانی کندك اول این غند که در قریهء باغی حصار قرار گاه داشت. بر قریه جاتی چون کُذُر، چغیان ثمرغیان و خانقا مسلط بود.

۲ - قوماندانی کندك دوم این غند نیز در قریهء باغی حصار مرکزیت داشته و ساحهء فعالیت آنرا قریهء های ذیل تشکیل می داد:

۱ - دشتك ۲ - ذهان بالا ۳ - ذهان پایان ٤ - بیخا ۵ - سری غار

۳ - قوماندانی کندك سوم آن در قریهء سیاب متمرکز بوده و بر شهر کهنهء رستاق حاکمیت می کرد.

علاوه بر آن در قریهء باغی حصار یك عده از روشنفکران سازایی با نامهای مستعار استادعین الدین، استاد جمعهء شغنی، استاد تیمور درایمی، استاد زین الدین مزاری و چندین تن دیگر نیز مصروف کار سیاسی تبلیغی بوده و اکثراً در پوسته های تدافعی قریهء باغی حصار استقرار داشتند. این ها در روز های اول استیلای خود برباغی حصار، قوماندان تاج محمد باغی

حصاری را که دارای سابقهء جمعیتی بوده و در میان مردم جای خوبی داشت، با بیرحمانه ترین صورت شکنجهٔ کرده و در جریان لت و کوب زندگی اش را از وی گرفتند. از جمع روشنفکران یاد شده که استاد جمعهء شغنی ریکاردعجیبی را در بکار برد ظلم و استبداد بر مردم قایم کرده بود. قوماندانهای قومی غند باغی حصار و افراد مسلح ایشان نیز در این مسابقه شتارت قابل توجهی از خود نشان میدادند. الی استاد زین الدین مزاری و استاد تیمور (عبدالقدوس) درایمی که با رعایت انسانیٔ ترین اخلاق در برابر اهالی تحت ادارهء خویش امتیازی در آن بدست نیاوردند. تداوم اینگونه ظلم و تعدی عده ای از روشنفکران سازایی برمردم که پیوسته بدان شعار اعادهء حقوق اقوام غیر پشتون را سر می دادند، موجب آن شد تا اعتبار ایشان در میان جامعهء کوچکی که در آن فعال بودند کاملاً زایل گردیده و یك نوع روحیه نفرت در برابر آنها بوجود آید. بناً همینکه جزوتام شوروی به صفت نیروی حامی این گروه ناسیونالیست و احساساتی از باغی حصار خارج شد، روشنفکران خیلی ها از خود راضی مذکور نیز مانند برادرهای پرچمی شان روحیهء مقاومت خود را از دست داده و در اثر وارد آمدن فشار نه چندان سنیگنی از معرکه بدور رفتنند. به گونه ایکه، در قدم اول افرادی چون قاسم، جوره و گل محمد پوسته جَرک ایشان واقع در قسمت شمال غربی باغی حصار را برای حفیظ باغی حصاری که در صف ملاپیرمقل قرار داشت تسلیم دادند. آنگاه قوماندان حفیظ دست و پای سازایی های مدافع این پوسته را محکم بسته و از ارتفاعی که در آن موضع داشتند به زیر پرتاب کرد. به تعقب آن، پوسته دیگر سازایی ها که در قریه دشتك ایجاد شده بود، توسط افراد عادی ای بنام های خالق و حمید الله برای ملا پیرمقل تسلیم داده شده و در آن نیز جهت کشتار سازایی ها عمل بالمثل صورت گرفت. یعنی اینکه

یك کندك دیسانت هجومی را برای ارباب محمد خلیل قوماندان یکی از تولی های غند ۵۱۸ و منظوری تشکیل یك کندك مستقل قومی در چوکات فرقهء ۲۰ را برای قوماندان شریف کاه فروش «سفزایی» که وظیفهء آمریت کشف غند ۵۱۸ را بدوش داشته و به صفت سر پرست سه تولی این غند در ولسوالی رستاق توظیف بود ، از سر قوماندانی اعلی قوای مسلح بدست آورد . افزون بر آن، جنرال موصوف حین بازگشت قطعات عملیاتی از منطقهء دشت قلعه دو ضرب توپ ۷٦ صحرا ، دو ضرب توپ دافع هوا از نوع زیو ۲۳ و یك عراده زره پوش نوع بیردیم را برای قوماندانی غند یاد شده تسلیم داده و بالوسیله به تقویت آن پرداخت. در حالی که قوماندانی غند ۵۱۸ قبلاً هم یك ضرب توپ دافع تانك را در اختیار داشت.

III- به نظم در آوردن گروپهای مسلح «سازا» در چوکات قطعات قومی وزارت داخله :

طوریکه در بخش سوم این بحث اشاره شد، جبههء سازائی شدهٔ آمر صمد در پیوند به حمایت قطعات شوروی مستقر در ولایت تخار، به یك قوت قابل حساب مبدل گردیده و با گذشت زمان ساحهٔ تحت سلطه اش وسعت می یافت. در حالی که پیروزی های پیهم نصیب آمر موصوف می شد. وی در جریان سال ۱۳٦٤ پایگاه ثابتی را در قریهء سیاب ولسوالی رستاق ایجاد کرده و در این نقطه تحت تربیت فرهنگی و سیاسی روشنفکران سازایی قرار گرفت. ایشان کوشش به خرچ می دادند تا این قهرمان ساخته شده توسط خویش را باطرز بکار بردتشریفات ابتدایی ملاقات و صبحت با سیاسیون، شیوهء پذیرش عارضین، بلدیت با آداب اشرافی صرف طعام وغیره آموزشهای سنتی سیاسی اجتماعی افغانی ایکه باید یك شخصیت مهم از آن استفاده ببرد ، آشنا سازند. علاوه بر آن، آمر صمد بنابر همکاری قطعه شوروی مستقر در سرپل دریای کوکچه به قریهء آرتی خواجه این نقط زاد گاهی خویش که از طریق قوماندان جمعه خان سرغی در تحت ادارهء غند ۵۱۸ غلام سخی

رقبای ایشان در این زمینه مصرف مرمی را حرام دانستند. مدتی بعد، جبهه حزب اسلامی ملا نادر بریکی از پوسته های مستحکم سازایی ها که در ارتفاع مولان واقع بوده و در فاصله بین قریه جات کُذُر و سررستاق موقعیت داشت. دست یافت. این شکست های پیهم سازایی ها سبب آن شد تا خط اتصالی قطعات سازمان مذکور که از قریهء سیاب ولسوالی رستاق تا ساحهء شیخان ولسوالی شهر بزرگ ادامه داشت، در اختیار جبهات ملاپیرمقل و ملانادر قرار گرفته و خاکمیت سازایی ها در محدودهء تپهء بینی بلغ، ساحه خانقا، شهر کهنه رستاق و دشت آبی خلاصه گردد.

پس از رانده شدن سازایی ها از باغی حصار بر خورد شدیدی میان جبهات ملاپیرمقل و ملانادر بخاطر مسلط گردیدن برقریهء مذکور بوقوع پیوست. که بالاثر، تنها شاروال عطا از میان افراد مسلح ملانادر از آن جان به سلامت برده و به این ترتیب باغی حصار به تصرف ملاپیرمقل در آمد. پیرمقل موصوف بعد از دستیابی بر این ساحه، پیشروی خویش به جانب قریهء سر رستاق را که تا آن زمان در تحت ادارهء ملانادر بود، ادامه داده و آنرا نیز از گروپهای مسلح وی تخلیه کرد. به این ترتیب قوماندان مذکور حاکم مطلق برقریه جات ذیل گردید:

هزار سموچ، توت، زهان بالا، زهان پایان، دشتك، بیخا، باغی حصار، سری غار، ثمرغیان، چغیان، سررستاق گرگان، لنگر، لنگر ایشانها، سید آباد، کمانگر، کیشان دهی پست و قدوق.

ورود داکتر احمد مشاهد به ولسوالی رستاق و از همپاشی اتحاد غند ۵۱۸ با جبهه قاری محمد امیر

پس از بوقوع پیوستن حوادث فوق، جبههء تازه نیرومند شده و متعهد به شورای نظار ملاپیرمقل به کبمود پول، مهمات و مدارك لازمی دیگر مواجه گردید. این جبهه که در محاصرهء قطعی قوتهای حزب اسلامی مامور حسن، ملا نادر، قطعات سازا و قوماندانی غند مربوط به میرزاعبدالرحیم قرار داشت، راههای ارتباط آن با مراکز اکمالاتی شورای نظار مسدود بود. یگانه، مجرایی که ملا پیر مقل جهت رفع مشکل تدارکاتی خود می توانست از آن استفاده برد، عبارت از خطی بود که بر آن قوماندانی غند ۵۱۸ غلام سخی صدیقی و قطعه مربوط به میرزا عبدالرحیم تسلط داشت. یعنی خطی که از قرارگاه سید صادق خان واقع در قریهء جلیمخور ولسوالی خواجه غار آغاز گردیده و با عبور از دریای کوکچه ساحهء دشت قلعه و ارتفاع اوزون کوتل تاقریهء قزل قلعه و بیشکند ولسوالی رستاق ادامه داشت. بناً مراجع مسول شورای نظار و ملا پیرمقل مجبور بودند تا از طریق آماده سازی قوماندانی غند ۵۱۸ و قطعهء میرزاعبدالرحیم مشکل خود از این ناحیه را رفع سازند. از همین بود که سید صادق خان این قوماندان تازه پیوسته به شورای نظار توسط بی سیم بامن رابطه گرفته و تقاضا کرد تا بخاطر ملاقات او به قریهء جلیمخور بروم. من در حالی که عزت الله بلوچ را با خود داشتم، حوالی بعد از ظهر یکی ار روز های اوایل عقرب سال ۱۳۶۷ با استفاده از دو راس اسپ دریای کوکچه را عبور کرده و وارد قریهء جلیمخور شدم. در قریهء مذکور سید صادق خان استقبالم کرده و به مهمانخانهء خود که در آن داکتر احمد مشاهد، یك تن مولوی و دو نفر روشنفکر شورای نظاری

دیگرحضور داشتند رهنمایی کرد. پس از اینکه سید صادق خان تشریفات تعارفی میان من و مهمانان خود را انجام داد. گفت: «آمر صاحب برای داکتر صاحب مشاهد وظیفه داده اند تا به رستاق تشریف برده و ملاپیرمقل را از نزدیك ملاقات کنند. اگر درقسمت رساندن شان به رستاق همکاری کنید خوب می شود.» من در جواب وی گفتم که هیچ ضرورتی به یاد آوری نام آمر صاحب نبود، چون ما با فامیل داکتر صاحب آشنایی کامل داشته و برای قبله گاه ایشان وکیل صاحب محمد ایوب خان و برادر شان وکیل صاحب طوره احترام قایل هستیم. من با وکیل صاحب طوره در زمانی که به صفت نماینده مردم فرخار در دوره های ۱۲ و ۱۳ عضویت پارلمان را داشتند بارها از نزدیك دیده و در تابستان سال ۱۳٤۸ در خانه وکیل صاحب چیچکه مدت زیادی یکجا زندگی کرده ام. اینك داکتر صاحب مشاهد به صفت برادر آنها حق زیادی بالای ما دارند. انشا الله هر خدمتی که از دست مان ساخته باشد دریغ نخواهیم کرد. و این چیزی راکه شما گفتید اجرای آن در حد وظیفهء اخلاقی ما خلاصه می گردد.

فردای آن شب یکجا با مهمانهای خود وارد نو آباد شدم. غلام سخی صدیقی به استقبال ایشان شتافته و مراتب حرمت بجا آورد. داکتر مشاهد مدت سه روز با ما بود. او در حوالی عصر روز سوم اقامتش در قرارگاه مان، نامه ای را که به خط آقای مسعود رقم یافته و در آن از وعدهء همکاری محمد حکیم صدیقی به آمریت شورای نظار ذکر گردیده بود، به غلام سخی صدیقی تحویل داد. متعاقباً سخن چندی را در مورد حساسیت وضع و احتمال سقوط دولت دکتور نجیب الله پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توسط مجاهدین لطف کرد. او در پایان حرفهای خود اظهار داشت، که ما باید سر از همین لحظه موضع خویش در برابر شورای نظار را اعلان داریم. در غیراینصورت، مراجعهء ما پس از زایل گردیدن حاکمیت دولتی سودی

نخواهد داشت. البته به این اساس که آمر صاحب در آن هنگام نسبت نداشتن دست آویز به دفاع از ما پرداخته نتوانسته و کمکی را که باید انجام دهد اجرا کرده نمی تواند. من پس از لبخند معنی داری گفتم، داکتر صاحب! شما مهمان شخصی ما هستید، من قبلاً هم گفته بودم که مساله احترام به روابط خانواده گی ایکه میان ما و شما وجود دارد در نزدما مقدمتر از اینگونه توقعات سیاسی تان است. شاید ضروری نباشد که بارسمیت بخشیدن به این ارزش اخلاقی از عواطف قومی خود که باید به آن حرمت قایل باشیم، در گذریم. فرق نمی کند، ما بدون آنهم برای آمر صاحب از دیدگاه اخلاقی و رعایت سنت اجتماعی مان تسلیم استیم.

داکتر صاحب مشاهد که در به کرسی نشاندن فرمایش خویش جدی به نظر می رسیدند، موضوع را پی گرفته و تقاضای خود را برای دو مرتبهء دیگر تکرار کردند. بالاخره من مجبور شدم تا بگویم که داکتر صاحب! اینکه دولت داکتر نجیب سقوط می کند و یا پا بر جامی ماند تاثیر چندانی به اتخاذ موضع سیاسی ماندارد. ما به نماینده گی از قوم خود حرف می زنیم و عمل می کنیم. اگر اینطور نباشد همین حالا که شما اینجا تشریف دارید این قرارگاه یك قطعهء دولتی است. ما سلاح دولت را در دست داریم. از آن اعاشه و معاش می گیریم. گذشته از همه این کار مانرا به اساس تجاربی که بر ایمان دست داده است، آگاهانه انجام داده ایم. مامیدانیم که پس از تشریف بردن شما جانب دولت اعتماد خود را از ما گرفته و شاید هم با منقطع ساختن معاش، اعاشه و اکمالات نظامی، بر ما فشار جدی وارد کند. و یا شاید هم این روز نه را کاملاً به رخ ما ببندد. ولی با آنهم ما این رزك را پذیرفته فقط و فقط با پابندی به اخلاقیات خانوادگی خویش به یك انتهار سیاسی تن داده ایم. ما از این می ترسیم که فردا نگویند که مادر حالی که توانایی انجام چنین خدمتی را به یك خانزادهء مردم خود داشتیم آنرا انجام ندادیم. بناً شما

می توانید برای آمر صاحب بگوئید که تا آن لحظه ایکه یك بیرق دولت در یکی از گوشه های افغانستان بلند باشد مادولتی خواهیم بود. ایشان در صورت رسیدن به قدرت هر فیصله ایرا که لازم می دانند در برابر ما بکنند.

داکتر صاحب مشاهد، بی آنکه حرف دیگری را زمزمه کند گفت:

در اینصورت، چه می شود که خلص این گفته های خود را در پشت نامه عنوانی آمر صاحب بنوسید. چون آمر صاحب در هنگام بازگشت ما، در این زمینه از من سند خواهند خواست. آنگاه، من در پایان نامهء آقای مسعود نوشتم:

جناب آمر صاحب:

ماتا بلند بودن آخرین بیرق دولت در افغانستان دولتی باقی خواهیم ماند.

با احترام

اسد الله رییس ارکان غند ۵۱۸

غلام سخی صدیقی قوماندان غند ۵۱۸

فردای آنروز داکتر صاحب مشاهد را در حالی که پول زیادی را با خود حمل می کردند، از طریق راه اوزن کوتل بجانب قریهء بیشکند که در ان قرارگاه میرزا عبدالرحیم جابجا بود، رهنمایی کردیم. چند روز بعد داکتر صاحب مشاهد و هیات همراه ایشان با یکصد و بیست نفر مجاهد جبههء شورای نظاری ملاپیرمقل که در رأس شان مولوی صمد استاد پیرمقل و قوماندان حفیظ باغی حصاری قرار داشت به قرارگاه ما تشریف آوردند. قرار بود که داکتر صاحب افراد مذکور را جهت فراگیری آموزش نظامی به فرخار انتقال دهند. ایشان یك شب را با ما سپری کرده و صبح آن غلام سخی صدیقی بخاطر انجام خدمت به مهمانان خود، آنها را تا عبور شان از دریای کوکچه استقبال کرد. مدتی نه گذشت که قاری محمد امیر تقاضا به عمل آورد تا نشستی را در شهر دشت قلعه سازمان داده و در آن با نمایندهء وی به

گفتگو بپردازیم. ما موضوع را به اطلاع قوماندان جلیل و رشید احمد تاتار رسانیدیم. باورود اشیان به قرارگاه خویش از آماده بودن خود بخاطر استقبال از نماینده، قاری محمد امیر برای او اطمینان دادیم. فردای آنروز پس از ورود معاون عبدالرحمن و هیات همراهش به شهر دشت قلعه جلسه پیشنهادی قاری امیر را دایر کردیم. در جلسه، مذکور اشخاص ذیل حضور داشتند:

۱ - معاون عبدالرحمن معاون قاری محمد امیر

۲ - قوماندان جلیل

۳ - رشید احمد تاتار

٤ - معلم محمد عمر دوست شخصی و عنصر ارتباطی قاری امیر با قوماندانی غند ۵۱۸

۵ - قاری عبدالله یکی از دستیارهای قاری محمد امیر

٦ - من (نگارنده)

۷ - جلیل خان معاون غند ۵۱۸

۸ - ملاگل نظر آمر کشف غند ۵۱۸

۹ - انور اکه قوماندان کندك خارندوی

۱۰ - معلم عبدالروف مشاور سیاسی انور اکه

و چندتن دیگر.

در این نشست معاون عبدالرحمن اظهار داشت:

«به اساس فشار هایی که از جانب احمد شاه مسعود برقاری صاحب وارد آمده است. ما نمی توانیم که بعد از ین به همکاری خود با شما ادامه بدهیم. این را خودتان خواهید دانست که در آینده چه موضعی را در برابر مجاهدین می گیرید. آنچه که تا الحال از دست ما ساخته بود به صفت یك برادر و قوم شما آنرا انجام دادیم. خدا کند که از ما آزرده نباشید. ما هم مجبورهستیم. ما چاره نداریم. چون آمر صاحب مسعود و جهادی های دیگر تبلیغ می کنند

که در این شرایط حساس بجای اینکه دولتی ها به مجاهدین تسلیم شوند، قاری صاحب امیر به صفت یك مجاهد با ایمان و سابقه دار برای دولتی ها تسلیم گردیده و کمونیست شده است.»

به این ترتیب اتحادیه ایکه از آن نتایج نیکی بدست آمده و زمینه خوبی را بخاطر ایجاد تفاهم میان نیروهای درگیر درمنطقه مساعد ساخته بود بنابر ادعای قاری محمد امیر در اثر فشار آقای مسعود از همپاشید.

به اسارت رفتن غلام سخی صدیقی و منزوی گردیدن* غند ۵۱۸

در حالی که تلاشهای مادر جهاتی که بر شمرده شد. سیرمی کرد. در این جریان آمر صمد با پادرمیانی نعمت الله برادرزاده، مامور حسن که با سازایی ها پیوسته بود و مدیر محمد امان دشتی. راه تفاهم با قوماندان مذکور را باز کرده و در توافق با انور اکه برادر احمد اکه گفتگو هایی را باوی انجام داده بود. به همین اساس انور اکه بنابر استشاره، آمر صمد از جانان الدین یکی از گردانندگان جبهه، مامور حسن دعوت به عمل آورد تا به بهانه، اینکه از فامیل خود دیدار می کند، وارد دشت قلعه گردیده و راه و رود خویش به آن را هموار سازد. بناً جانان الدین در اثر همکاری آمر صمد به تاریخ ۱٦ عقرب سال ۱۳٦٧ با چند گروپ خویش راه قرارگاه، انور اکه را در پیش گرفته و در آن جابجا شد.دیدار غلام سخی صدیقی با این مهمان نا خوانده هنگامی صورت پذیرفت که تورن جمیل قوماندان یکی از تولی های غند ۵۱۸ در شهر دشت قلعه، ضیافتی را به خاطر بجا آوردن احترام به جانان الدین در منزل خود ترتیب داه و از قوماندان خود نیز دعوت به عمل آورده بود تا در آن شرکت کند.

جانان الدین فرزند حاجی فخرالدین یکی از ارادتمندان خانواده غلام سخی

صدیقی بود ، که زندگی خوبی در شهر دشت قلعه داشت. بنابر آن قوماندان سخی بادرنظر داشت این مساله دعوت تورن جمیل را پذیرفته و بالوسیله دیدار اولی خود با جانان الدین را در مهمانخانهء وی انجام داد. این در حالی بود ، که آمر عباس تصور می کرد که جانان الدین را قوماندانی غند ۵۱۸ بخاطر تصفیهء ساحه دشت قلعه از وجود جبههء او دعوت کرده و اینك از آن استقبال به عمل می آورد. بنابر آن، وی احضارات تدافعی محکمی را در حدود تحت ادارهء خود مزعی داشته بود. فردای آنروز، غلام سخی صدیقی از جانان الدین خواهش کرد تا برای چند روز مهمان او باشد. جانان الدین به این در خواست وی پاسخ مثبت داه. ما به تاریخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۶۷ میزبان این مهمان جهادی خود بوده و پس ازینکه سفرهء طعام حاضر شده برای این مهمان برچیده شد. صحبت ماروی چگونه جابجا گردیدن آن قسمت از گروپهای مسلح جبههء مامورحسن در ساحه تحت تسلط آمر عباس تمرکز یافت که مجاهدین گرد آمده در آن همه از باشنده گان دشت قلعه بودند. ماروی این موضوع به توافق رسیده و بعداً وعده سپردیم که بخاطر دست یافتن گروپهای مذکور بر ساحهء مشخصی که بتواند فعالیت آزاد آنها را ضمانت کند، تشریك مساعی نمائم. همچنان، در آخر این نشست بنابر تقاضای جانان الدین فیصله بر این شد. تا فردای آنروز من یکجا با نمایندهء وی وارد قریهء سنگ علی ولسوالی رستاق شده و با مامورحسن پیرامون طرز تحقق این برنامه صحبت کنم. بنابر آن من با مدیر محمد امان دشتی که خود را متعهد به جریان شعله جاوید دانسته و برداشتن رابطهء سیاسی از طریق مذکور با مامور حسن مباهات می کرد. به صفت نمایندهء جانان الدین و مدیر نماز فرزند حاجی کوچربای راه شهر نورستاق را در پیش گرفتم. در آنجا ارباب محمد خلیل قوماندان کندك دیسات و کاکای من با ما ضمیمه شد. ما حوالی قبل از ظهر همان روز به قریهء سنگ علی رسیده وپس از صرف طعام ظهر، با مامور

حسن به مشوره نشستیم. در این نشست که مولوی عبدالوهاب مشهور به مولوی کوسه، قوماندان محمد عبدالله فرماندهٔ عمومی مامورحسن با چند تن علمای دینی و موی سفیدان قریه نیز شرکت داشتند، من حرفهایی را پیرامون ایجاب وضع جهت نزدیك شدن جوانب درگیر در منطقه طرح کرده و با آوردن مثال از نتایج نیك اتحاد مان با قاری محمد امیر در این زمینه، مامور حسن را قناعت دادم تا جبههٔ جدیدی را به همکار ما باز کند. آنگاه، او بخاطر عملی گردیدن این پروسه به تعداد یکصد نفر از مجاهدین مسلح خویش را که در رأس آن قوماندان محمد فرزند بیگی پهلوان قرار داشت جهت اجرای عملیات مشترك بر جبههٔ حزب اسلامی آمر عباس در اختیارم گذاشت. من پس از بدست آوردن این نتیجه، قریه سنگ علی را به قصد نو اباد ترك گفتم. با فرارسی به مرکز قرار گاهی خویش در نو آباد، غلام سخی صدیقی و جانان الدین را در جریان صحبتهایی که میان من و مامور حسن رفته بود، قرار داده و از فیصله ایکه کرده بودیم آگاهی بخشیدم. فردای آنروز مامور حسن به اساس تعهدی که سپرده بود گروپ یکصد نفری خود را به دشت قلعه اعزام داشت. ما گروپ مذکور را به دسته های ده نفری تقسیم نموده در پوسته های امنیتی خویش جابجا کردیم. در این جریان آمر عباس احضارات تدافعی خود را بیشتر از پیش تقویت بخشیده و آمادگی خوبی بخاطر دفاع از ساحه ایکه بر آن مسلط بود، گرفت. همچنان آمر صمد که زمینه ساز پشت پردهٔ این برنامه بود. در تماس دایمی باما قرار داشت. بنابرآن، قبل از آغاز عملیات بر جبههٔ آمر عباس از وی دعوت کردیم تا جهت مشوره پیرامون تحقق این نقشه حاضر به مذاکره گردد. آمر صمد در حوالی ساعاتی بعد از ظهر یکجا با مشاورین سازایی خویش چون خواجه الف مشهور به استاد حکیم و فیاض مشهور به استاد ربانی چاه آبی و نعمت الله برادر زادهٔ مامورحسن وارد تعمیر کوچکی شد که در قسمت جنوب شرقی ساحهٔ

زراعتی پروژهء کوکچه قرار داشته و در آن پوسته های امنیتی غند آبیاری جابجا بود. آنگاه من جانان الدین و مدیر امان دشتی نیز وارد محل مذکور شده و در مورد سازماندهی عمل مشترك قوتهای مامور حسن، غند ۵۱۸ و کندك انور اکه بر مواضع تدافعی آمر عباس به مشوره نشستیم. در این جریان من پیشنهاد کردم که اگر در ختم جلسه وارد قرار گاه انور اکه شده و پس از جمع آوری گروپهای مامور صاحب جریان برگشت آنها را به ساحه تحت عمل شان تمثیل کنیم، خوب خواهد شد. چون، در اینصورت آمر عباس از موضوع آگاهی یافته و معتقد می گردد که ما بر سر مساله عملیات مشترك خویش بر ساحات تحت ادارهء وی به موافقه نه رسیده ایم. آنگاه، او شاید به آن عده از گروپای مسلح خود که از مدتی به این طرف در حال احضارات جنگی قرار داشته و خیلی ها خسته شده اند، امر استراحت داده و همه را پراگنده سازد. پس باید گروپهای مامور صاحب تا قسمت نان وای قشلاق به عقب رفته و تا حصه ای از شب در آنجا منتظر بمانند. بعد از آن دوباره به پوسته غند ما واقع در قریهء حاجی نور خان برگردند. در آن وقت ما می توانیم که این گروپ صد نفری را از همین نقطه که احتمال آغاز پیشروی ما از آن در باور آمر عباس نمی گنجد به تعرض بگذرانیم. در اینصورت من یقین دارم که ما بدون مواجه شدن به تلفات به هدف خواهیم رسید. این طرح من مورد پذیرش آمر صمد و جانان الدین قرار گرفته و طبق آن به عمل گذشتیم. عملیات طرح شده که ساعتی قبل از نماز صبح روز ۲٤ عقرب سال ۱۳٦۷ آغاز یافت، گروپ صد نفری مامور حسن تا حوالی ساعت ۱۱بجهء قبل از ظهر، قسمت وسیعی از منطقهء تحت ادارهء آمر عباس را به تصرف در آورده و سلاح زیادی را از گروپهای غافلگیر شدهء آن به غنیمت گرفت. چون به اساس پیشبنی ما آمر عباس با بدست آوردن اطلاع از باز گشت گروپهای مامور حسن به جبهه خویش استراحت داده و افراد مدافع خط تدافعی خود را پراکند.

صدیقی قرار داشت، نیزدست یافته ودم و دستگاه وسیعی را درآن بر پا کرد.

آمر صمد به ادامهء تحقق بر نامه های توسعه جویانهء خود، عملیات مشترك دیگری را در اواخر تیرماه سال ۱۳۶۵ یکجا با قوای شوروی جهت تصفیهء جبههء حزب اسلامی ملانا در از قریه باغی حصار ولسوالی رستاق به راه انداخته وبر آن مسلط گردید.

از آن به بعد یکی از جزوتامهای افراز شده از قطعهء شوروی مستقر در مرکز ولسوالی رستاق در استقامت جنوبغربی قریهء باغی حصار جابجا شده و به حمایت از فعالیت سازایی ها در منطقه پرداخت. پیوسته به آن، قوماندان حفیظ باغی حصاری بنابر دستور آمر صمد به ولسوالی رستاق مراجعه کرده و بابدست آوردن هشتاد میل سلاح خفیفه از نوع پ،پ،شه و کارابین به صفت قوماندان گروه مدافعین قریهء باغی حصار تعین گردید. همچنان یك گروپ ۲۰ نفری سازایی به قوماندانی معلم قدوس درایمی که تعداد آن به شکل نوسانی کم و زیاد می گردید، پوسته ای را در جوار قرار گاه جزوتام شوروی ایجاد کرده و به کار در میان مردم باغی حصار پرداخت. حفیظ باغی حصاری که تاماه سنبله سال ۱۳۶۶ ماهانه یك حصة از مواد اعاشه وی و معاش ماهوار افراد مسلح خویش را برای سازایی ها تسلیم می داد. با گذشت هر ماه توقع آنها از قوماندان موصوف رو به فزونی نهاده و منجر به ایجاد درز در میان وی و دوستان سازایی اش گردید. به همین اساس، قوماندان حفیظ مورد حمله آمر صمد قرار گرفته و بعد از فرار آن به جانب شهر نو رستاق، قریهء باغی حصار نیز در تحت تسلط کامل آمر صمد در آمد.

در حالی، که آمر صمد در طول سال ۱۳۶۶ تلاش می ورزید تا امکانات نظامی کافی جهت انکشاف ساحهء تحت نفوذ خویش در ولایت تخار را بدست آورد. رهبری سازمان مربوط اش پس از چانه زدن های سیاسی با مقامات دولتی و لزوم دید مشاورین شوروی فرمان ایجاد یك عده قطعات قومی را در

ساخته بود. این پیروزی مامور حسن بر آمر عباس در حالی به شکست انجامید که غلام سخی صدیقی در این جریان خلاف تعهد خود عمل کرده و قدمی هم جهت همکاری با گروپ مامور حسن برنداشت. به گونه ایکه، من بعد از آغاز پیشروی گروپ یکصد نفری مامور حسن در نظر داشتم تا برای قوماندانی تولی هایی که در تالقانی قشلاق تاجك قشلاق، باغ بایان، پای دونگك عرب کاکل، قریهء آی خانم و شهر دشت قلعه به حال احضارات در آورده شده بودند. دستور تعرض را بر قریهء غازتپه، ماشاوه قشلاق، سکزکول، خمدان و دونگ قشلاق صادر کنم.غلام سخی صدیقی در برابر این نقشه قرار گرفته و اجازهء انجام آن را نداد. او استدلال می کرد که این حرکت مامور حسن بخاطر بدام انداختن ما وتصرف شهردشت قلعه توسط حزب اسلامی طرح ریزی گردیده و جزیك دسیسه نظامی کار دیگری نمی باشد. اینها می خواهند که در پیوند با همکاری آمر صمد شهر دشت قلعه را متصرف شده و از طریق آن بر گذرگاه کوکچه دست یابند. تا توانسته باشند که خط ارتباطی خود را با خواجه غار، دشت ارچی و امام صاحب کاملاً بی خطر سازند. پس بگذار که بعد از برخورد گروپهای آمر عباس در برابر نیروی مامور حسن اصل قضیه روشن شود.آمر عباس تا ساعت ۱۲ بجهء ظهر گروپای پراگندهء خود را در قریهء سکز کول نظم بخشیده و بعداً به تعرض متقابل علیه افراد مامور حسن گذشت. قوت یکصد نفری مامور حسن که بر حمایت غند ۵۱۸ و کندك انور اکه محاسبه می کرد. با داشتن چنین اطمینانی در ساحهء خیلی ها وسیع منتشر گردیده و به حال دسته های کوچك و اکثراً بی ارتباط مصروف تلاشی خانه ها بودند. بنابر آن، هنگامی که آمر عباس تعرض متقابل خویش را سازمان داد. بی آنکه به مقاومت جدی مواجه گردد تا ساعت ۲ بجه بعد از ظهر تمام نقاط از دست رفتهء خود را دو باره اعاده کرد. گروپهای متفرق و شکست خوردهء مامور حسن به شکل پراگنده و

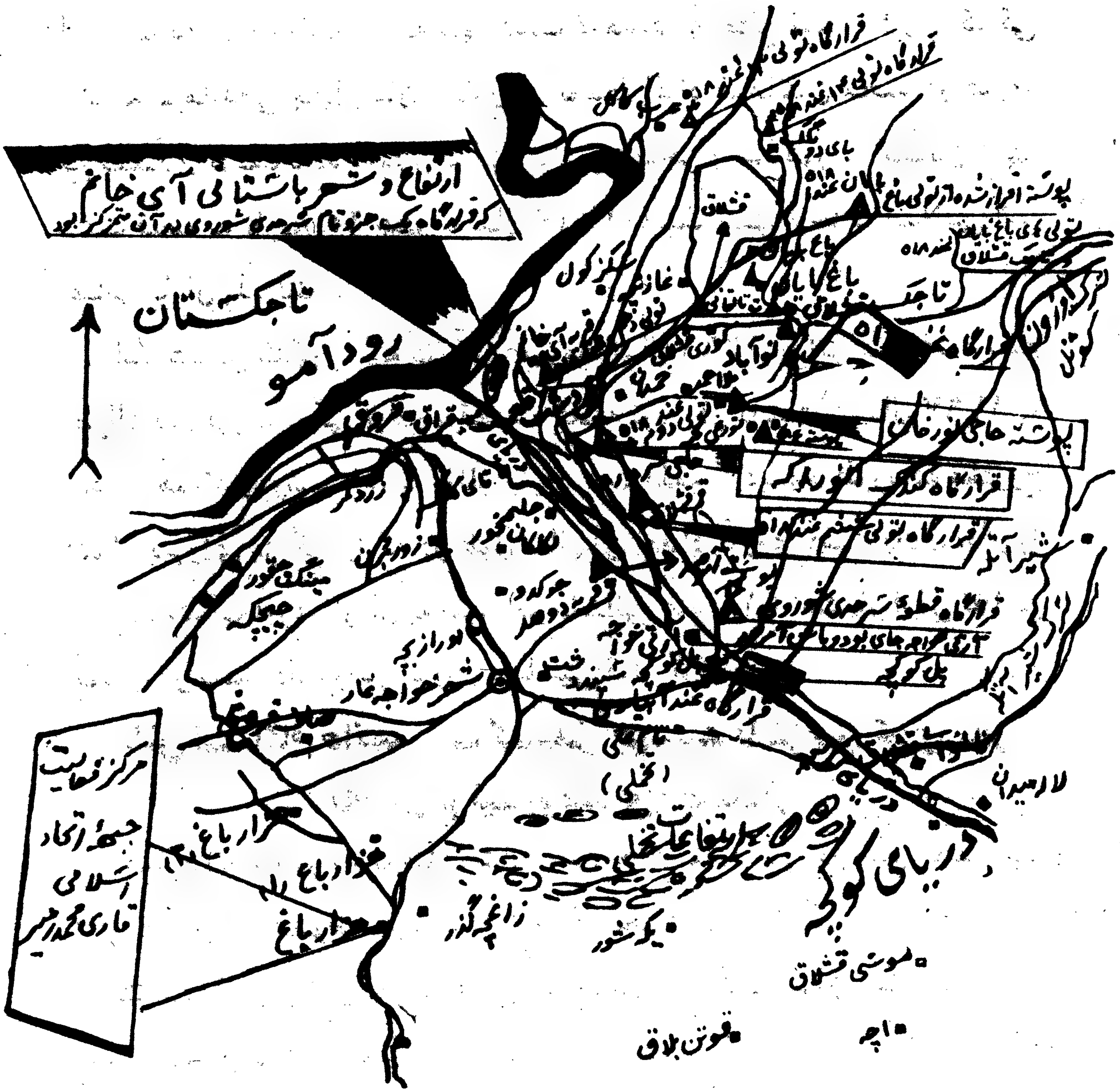
بی نظم خود را به پوسته خاجی نور خان رسانیده و در انتظار این بودند که قوتهای غند ۵۱۸ و کندك انور اکه به دادشان خواهند رسید. ولی غلام سخی صدیقی نه خود دست به عمل زد و نه هم برای انور اکه اجازه داد.تا در جهت تلافی شدن شکست مامور حسن حداقل گام نمایشی بردارد. قوماندان محمد این فرماندهٔ جوان مامــور حـسن که وضع بدی داشت پیوسته به آدرس غلام سخی صدیقــی فــحش می گفت. در ایــن جــریان مامور حسن نیز از طریق مخابره با وی رابطه گرفته و از بدعهدی ایکه کرده بود به یاد ملامتش بست.

در پایان رخدادی که شرح آن رفت، مجاهدین متأثر و بر آشفتهء مامور حسن راه منطقه مورد عمل جبههء خود را در پیش گرفته و به این ترتیب آمر عباس توفیق یافت تا با بدست آوردن پیروزی ایکه انتظار آنرا نداشت نفس راحت کشیده و جهت تحکیم مواضع جدید خود به عمل بگذرد.

همچنان شام همان روز غلام سخی صدیقیٔ در صدد شد. تا جهت جبران اشتباهی که کرده بود کاری را از پیش برده و به هر ترتیبی که شود پاسخ این پنداشت مامور حسن را که در برابرش خیانت صورت گرفته است، بدهد. روی این ملحوظ از من تقاضا کرد که دوباره به سنگ علی رفته و با ارائه دلایل قانع کننده توافق او را در خصوص باز گردانیدن قوتهایش جهت اشغال منطقهء مورد عمل آمر عباس به همکاری غند ۵۱۸ بدست آورم. من در حالی که به این ساده اندیشی وی مانند هر بار دیگر می خندیدم، گفتم:

قوماندان بس است. ما تاکی بار بی عقلی های تو را بکشیم. همین بی آبروگی برای هفت پشت مان کفایت می کند. ما کاری که کردیم. ضرر آن متوجه خودمان است. یعنی اینکه ما برای قوم بیچارهء خود ثابت ساختیم که با خون فرزندان شان معاملهء سیاسی می کنیم. وقتی که من از سنگ علی بر می گشتم مامور حسن در حضور داشت موی سفیدان قوم گفت:

«رئیس صاحب! من یکصد نفری را که در تحت فرمان شما داده ام، فرزند



ارتفاع و شهر باستانی آی خانم
تاجکستان
رود آمو
مرکز فعالیت
جبهه اتحاد
اسلامی
قاری محمد رحیم
قرارگاه کندک
قرارگاه قطعه سرحدی شوروی
پل کوکچه
دریای کوکچه
(تخلی)
یکه شور
موسی قشلاق
قوتن بلاق
اچه

های آنها یی استند که بزرگان فامیل شما ایشانرا مانند اولاد های خود دانسته و به آنها خدمت کرده اند. نه شود که شماهم مثل ملاپیرمقل مرا غافل ساخته و همه را به کشتن بدهید؟»

پس من به کدام آبرو دو باره به قرار گاه مامور حسن رفته و بگویم که از خیانت ما نسبت به قوم مان در گذر. تو خودت میدانی، هرچه که می کنی بکن.

آنگاه، او تصمیم گرفت تا به بیشکند نزد قوماندان جلیل رفته و این سوء تفاهم را از طریق وی و موی سفیدان قوم حل کند. فردای آنروز در حالی که برادر من سیف الله و ملاگل نظر آمر کشف غند در رکابش بودند، راه بیشکند را در پیش گرفت. حین حرکتش از نو آباد، گفتم، نه شود که یکه راست و یا به اثر مشوره، قوماندان جلیل پیش مامور حسن رفته و بگویی که «گوشت قرضت را بگیر»(۱) طوریکه دیده شد. او با سر تنبه گی و خصوصیت گپ ناشنوی ایکه داشت خلاف تأکید قوماندان جلیل عمل کرده و در حالی که ارباب خلیل را نیز با خود ضمیمه ساخته بود، وارد قریه، سنگ علمی شد. مامور حسن با حسن آداب دتسهایش را بست و تحت نظارتش قرار داد. آنگاه برای آمر عباس از طریق بی سیم اطلاع داده گفت: «کسی که ما و شما را جنگانده بود همین حالا دست بسته درنزد ما قرار دارد. شما کار غندش را یکطرفه کنید.»

این خبر را قوماندانهای تولی مربوط به غند ۵۱۸ شنیده و از جمله تورن جمیل قوماندان تولی دوم که در شهر دشت قلعه قرار گاه داشت تسلیم آمر عباس گردید. پیوستن وی به آمر عباس موجب سقوط کندك انوراکه و قوماندانی تولی دیگر غند که در قریه، آی خانم مستقر بود، شد. در این

(۱)در ولسوالی رستاق ضرب المثلی وجود دارد که می گویند« خرپیش گرگ رفت که گوشت قرضت را بگیر.»

جریان قرارگاه تولی ششم غند که در قریهء قم قشلاق متمرکز بود مورد همجوم قوماندان مجید برادر آمر صمد قرار گرفته و توسط آن اشغال گردید. از آن به بعد راه رسیدن ما به شهر دشت قلعه کاملاً قطع شده و گروپ کمکی غند به فرماندهی جلیل خان معاون آن توسط افراد قوماندان مجید در قریهء قم قشلاق توقف داده شده و به این ترتیب ماجرای مذکور با افتادن شهر دشت قلعه به تاریخ ۲۵ عقرب سال ۱۳٦۷ بدست جبههء حزب اسلامی آمر عباس پایان پذیرفت.

آمر عباس مذکور، که در آغاز تیرماه سال ۱۳٦٦ به اثر عملیات وسیع جنرال عبدالروف بیگی ترک موقعیت گفته بود. در تابستان سال ۱۳٦۷ به اساس همکاری رشید احمد تاتار وارد دشت قلعه گردیده و طوریکه مشروح افتاد پیروزی بزرگی را که در طول سالهای جهاد آرزوی دست یافتن بدان را داشت. بدست آورد. از آن به بعد، قوماندانی غند ۵۱۸ اعتبار اولی نظامی خود را از دست داده و در انزوای سیاسی قرار گرفت.

تلاش ناکام حاکمیت کابل جهت بلز پس گیری شهر تالقان از نیروهای جهادی

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، حاکمیت دولتی در شهر تالقان یك روز بعد تر از سقوط شهر کندز توسط مجاهدین زایل گردیده و ادارهء آن بدست جبهات جهادی افتاد. از آن به بعد، حوزه شهر میان جبهات مذکور تقسیم شده و به شکل ذیل در آن جابجا گردیدند.

۱ - در استقامت شرقی شهر جبهات مربوط به جمعیت اسلامی و جبههء حرکت انقلاب اسلامی انجنیر عمر

۲ - در استقامت غربی شهر جبهات متعلق به حزب اسلامی آقای حکمتیار، و جبههء قوماندان باقی که با حزب اسلامی مولوی خالص تعهد داشت

۳ - در دفاتری که والی ولایت، مستوفی، رئیس محکمه و قوماندان امنیه کار می کردند، فرماند هان جبهء حزب اسلامی سید جمال قرار گاه ساختند.

٤ - در تعمیر مربوط به کارمندان ولایت، ریاست تعلیم و تربیه و ریاست زراعت تعدادی از قوماندانهای جمعیت اسلامی با گروپهای مسلح خود متمرکز گردیدند.

۵ - داکتر حسین که به صفت منشی شورای نظار کار می کرد، یك در بند حویلی را در جوار مسجد امام ابوحنیفه به کرایه گرفته و به اجرای وظایف داده شده از جانب آقای مسعود می پرداخت.

اینها پس از آنکه سیستم اداری ولایت را از بین بردند، تمام اساسیهء دفاتر دولتی را به غنیمت گرفته و از اطاقهای کار مامورین به صفت باشگاه های افراد مسلح والاغ های خویش استفاده بردند. عدم موجودیت تفاهم میان ایشان موجب ریشه گیری چنان انرشی اداری و امنیتی در شهر گردید. که نمونهء آنرا نمی توان با آوردن مثال تمثیل کرد.

در حالی که شهر تالقان روز های بدی را تجربه می کرد، دکتور نجیب الله پس از اشغال دوبارهء شهر کندز و احیای مواضع تدافعی آن توسط نیروهای دولتی محل و جزوتامهای کمکی وارد شده به آن، تصمیم گرفت تا موضوع تصفیهء شهرتالقان از جبهات جهادی رانیز با استفاده از قوای عملیاتی مستقر در شهر کندز روی دست گیرد. جنرال عبدالروف بیگی که در آن زمان وارد این جریان بود،طی نامه ای در پاسخ به سوال من از کشور ترکیه در مورد مذکور نوشت:

«تاریخ ۲۰ اسد سال ۱۳٦۷ ساعت ۱٦ عصر ولایت تخار هم مورد حملات شدید مجاهدین قرار گرفته والی ولایت خلیل رستاقی، منشی ولایتی دهقان و امیر محمد فراهی قوماندان ځارندوی به قریهء قزاق که غند سازا در

آنجا جابجا بود، پناه بردند. قوتهای امنیت با شیهدی رئیس امنیت و معاون منشی کمیته‌ء ولایتی در باغ ذخیره که موضع احضار شده قبلی بود، به مدافعه پرداختند... بعد از تأمین امنیت قندز سر قوماندانی اعلی پلان عملیات تخار را روی دست گرفت. من در آن وقت قوماندان عمومی دیسانت و معاون وزیر دفاع در امور دیسانت بودم. نسبت بلدی و داشتن روابط منطقوی، دکتور نجیب الله به گلاب زوی وظیفه داده بود که من با بشیر بغلانی وزیر عدلیه مشوره نموده نظر مان را در خصوص آزادی دوباره‌ء تخار بگیرد. گلاب زوی مرا به وزارت داخله دعوت کرد. آن روز بشیر نبود، از من در خصوص آزادی تخار نظر خواست. من با او گفتم، اگر قوتهای سازا با من تشریك مساعی نماید، من دو کندك تقویه شده از قوتهای دیسانت را با یك تولی تانك و ماشین محاربوی و یك کندك توپچی با خود گرفته به خواجه غار رفته با قوتهای محاصره شده یکجا در اشغال دو باره‌ء ولایت تخار عمل خواهیم کرد. او با من یکجا به سر قوماندانی اعلی آمدیم. پیشنهاد من منظور شد. من تاریخ حرکت را روز یکشنبه پیشنهاد کردم. وظیفه احضارات را به قطعات دادم. روز جمعه گلاب زوی برایم تیلفون نمود که یك بار به وزارت داخله بیایید. من وقتیکه نزد گلاب زوی رفتم. بشیر بغلانی هم آنجا آمد، گلاب زوی موضوع وظیفه تخار را که از طرف رئیس جمهور داده شده بود، با قراریکه منظور گردیده بود برای وزیر عدلیه توضیحات داد. در آخیر وزیر عدلیه بدون آنکه نزاکت نظامی را در نظر داشته باشد، گفت:

«سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان تحت قوماندهء خان زاده هیچ وقت عمل نخواهد کرد. چون بیگی صاحب از جملهء خوانین قطغن است. ما با او تشریك مساعی نمی کنیم» من از وزیر صاحب اظهار سپاس کردم، که بر من کلمهء خوبی را استعمال کرد. علاوه کردم اگر موضوع تخار وزیر صاحب را علاقمند می سازد، میتواند به استقامت علحیده بدون اینکه تحت قوماندە

ما باشند به عملیات اشتراك کنند. او اظهار نمود: «عملیات مستقل مینمایم بیگی صاحب نرود» به شرطی که همین امکانات را که بیگی صاحب با خود می برد برای ماداده شود. با تبادل نظر ها گلاب زوی گفت بیائید نزد رییس جمهور در جلسهء سر قوماندانیِ اعلی می رویم. من وزیر داخله و وزیر عدلیه به سر قوماندانی رفتیم. رییس جمهور موضوع عملیات را با پیشنهاد من دوباره تکرار کرد و بغلانی بازهم همان گفتهء خویش را تکرار کرد. رییس جمهور به طرف من دیده گفت: «توجه نظر داری» من گفتم من تابع امر هستم، اگر هدایت میدهید می روم و گرنه وزیر صاحب عدلیه عملیات را انجام بدهد. وزیر عدلیه پیشنهاد کرد که قوتهای که با بیگی صاحب می رود برای ماداده شود. من حرفی نه زدم اما رییس جمهور به او جواب داد که کندك دیسانت بخاطر امنیت بیگی صاحب می رود شما خود از امکانات خوبی برخور دار هستید.

بشیر بغلانی پیشنهاداتی تقدیم کرد، که فوراً از طرف شهنواز تنی لوی درستیز و سر مشاور قوتهای مسلح اتحاد شوروی در افغانستان منظور شد. فوراً امر یکهزار میل کلاشینکوف هزار صندوف مهمات کلاشینکوف و راکت انداز، ٦دستگاه زئیو ۲۳ و مبلغ ٤۰ ملیون افغانی وقت برای بشیر بغلانی منظور شد و ٦ فروند هلیکوپتر برای انتقال قبوتهای سازا از بدخشان، شهربزرگ رستاق و دیگر نقاط برای شان هدایت داده شد.

و ورینیکوف اطمینان داد که من شما را توسط اوره گان و توپچی حمایه می کنم. جلسه ختم گردید. من متیقین بودم که این وظیفه را بشیر بغلانی پیش برده نه می تواند. او فقط برای استفاده جویی پیشنهادات را کرد و منظور شید. وضع در داخل وطن هم با برآمدن قطعات شوروی چندان خوب نبود. زیرا کشیدن قوتها از بسیاری نقاط مملکت بخاطر بوجود آوردن یك کمر بند امنیتی در مسیر شاهراه ها و مراکز ولایات ادامه داشت. ادارهء نظامی

مملکت تقریباً بدست ورینیکوف بود. اجرای امروی حتمی بود و قوت های شوروی در مسیر شاهراه ها با مجاهدین در سازش بودند...

بغلانی با اکمالاتی که شده بود به خواجه غار پرواز میکند. با قوماندان صمد عملیات را از قزاق آغاز می کند. یگانه قطعه ایکه خود را به باغ سپین زر می رساند تولی دیسانت تحت قوماندە خال محمد می باشد. اما عقب او را خالی می گذارند و مجبور می شود که عقب بر گردد و غند سازا هم پیشروی نکرده، زیرا صمد نمی خواست که عملیات تحت قوماندهء بغلانی پیروز شود بغلانی نتوانست وظیفه را انجام بدهد. مکتوب عقب مکتوب به وزارت دفاع می فرستد که کندك دیسانت امرو قوماندهء ما را قبول ندارد. در حالیکه در هر وظیفهء داده شده فعالیت خوبی را انجام داده است. بالآخره توطیه صورت گرفته خال محمد قوماندان تولی دیسانت در قرار گاهش کشته می شود. وضع تخار خراب شده می رود. قوماندان کندك طی نامه ای برای من نوشت:

«وزیر عدلیه امر ترور مرا داده پدرم را سخت شکنجه کرده است. مجاهدین هم تلاش دارند که قوتهای مدافعه کننده را در هم بشکنند من به تنهایی نمی توانم بیش ازین مقاومت کنم. مهمات نداریم. اعاشه نداریم من تسلیم می شوم.»

واقعاً مأیوس شدم که چرا بغلانی این احساس را ندارد که از قوتهای موجود به نفع خود استفاده کند بشیر بغلانی با مطالعهء وضعیت شفرهای متواتر بخاطر اعزام کمك به ستر درستیز می فرستد، اما ستردرستیز در نقاط دیگر کشور مصروفیت دارد. بشیر نه تنها نتوانست که عملیات را پیش ببرد بلکه قوتهای سازا را با فشار مجاهدین از قزاق به طرف خواجه غار عقب می کشد. و باغ ذخیره در محاصره کلی مجاهدین قرار می گیرد. و او چقوق (قوماندان کندك دیسانت) سلاح و وسایط را برای الله بیردی خوجین میدهد.

در اوخر عقرب سال ۱۳۶۷ بشیر بغلانی را نسبت عدم اجراآت آن به کابل خواستند من دو باره به جلسه قرارگاه سر قوماندانی اعلی احضار شدم. وقتیکه آنجا رسیدم، بشیر بغلانی کوشانی هم موجود بوند. لوی درستیز آصف دلاور گذارش وضع را می دهد. بلآخره رییس جمهور رو به من کرد که کمك کن، من اظهار داشتم که چه می توانم بکنم، قوتهای باغ ذخیره در حدود هفتاد کیلومتر از خواجه غار دور است. قوت های سازا از قریه قزاق که حاکمترین اراضی بود، با پوسته های حاکم که در مسیر تالقان قرار داشت همه را رها نموده به خواجه غار آمدند. چه می توانم بکنم تنها یك پیشنهاد دارم که لوای ۳۷ با یك قطار اکمالاتی قندز برود. اواصرار کرد که با داکتر بها قوماندان عمومی قوتهای منطقوی به خواجه غار بروم، لوای تو بعداً حاضر خواهد شد وضع را مطالعه و عاجل پیشنهادات خود را به سر قومدانی بفرست. همان روز با داکتر بها به مزار شریف و از آنجا توسط هلیکوپتر به خواجه غار پرواز نمودیم. من و داکتر بها در زمانی رسیدیم که آخرین پیام خدا حافظی رییس امنیت شهیدی توسط دستگاه برایم رسید. و با عالم فحش و نا سزا به بشیر بغلانی آواز محاصره شده گان خفه شده رفت. در حدود سه صد نفر همه اسیر شدند. و شهیدی در فرخار اعدام شد. و تالقان مکمل بدست مجاهدین که از ولایت بلخ، فاریاب، شبرغان، سمنگان، بغلان، قندز و بدخشان در این عملیات آمده بودند تحت قومانده مسعود عمل می کردند سقوط کرد. و بشیر بغلانی آبروی سازمان مذکور را که نیروی مطمن در تخار بود از بین برد»

این در حالی بود، که محبوب الله کوشانی رهبر سازا پس از تقرر خلیل رستاقی به صفت والی ولایت تخار در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ با دکتور نجیب الله به مشوره نشسته و بعد از دریافت موافقهء وی در مورد ملاقات خود با احمد شاه مسعود، وارد شهر تالقان گردید. محبوب الله کوشانی علاوه بر

چندتن از اعضای رهبری سازا ، خلیل رستاقی و آمر صمد را که هردو عضو دفتر سیاسی سازمانش بودند، نیز ضمیمه هیئت معیتی خویش ساخته و به دیدار آقای مسعد به شهر فرخار شتافت. صحبت ایشان در این دور مذاکرات روی اتحاد سازا و شورای نظار بخاطر اعاده، حقوق اقوام غیر پشتون در افغانستان متمرکز گردیده و بعد از جروبحث زیاد احمد شاه مسعود طرح کرد که رهبری سازا بخاطر به اثبات رسانیدن آنچه که جهت تأمین اتحاد میان سازا و شورای نظار می گوید، باید تشکیل قطعات نظامی خود را جهت پیشبرد عملیات علیه قوای دولت و نیروهای مخالف دیگر در تحت قومانده وی قرار دهد. به همین ترتیب، سازمان خود را به مرور زمان منحل ساخته و اعضای آن در اطاعت از رهبری شورای نظار عمل کنند.

محبوب الله کوشانی با این پیشنهاد های آقای مسعود توافق نشان نداده و از فرخار دست خالی برگشت. مدتی نه گذشت که شهر تالقان بدست مجاهدین افتاده و و ولایت ساز از طریق خلیل رستاق در آن ساقط شد. بعداً طوریکه جنرال عبدالروف بیگی روایت کرده است. بشیر بغلانی به صفت شخص مسئول و اداره کننده، قوتهای سازا و دولت جهت باز پس گیری تالقان تعین گردید. به تعقب آن دکتور نجیب الله فرمان تقرر آدینه سنگین عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شاروال پیشین کابل را به صفت قیم ولایت تخار و شیهدی را به صفت ریس امنیت دولتی ان صادر کرده و هر دو را به قریه، قزاق فرستاد. این بخاطری بود ، که تحرک قوتهای دولتی جهت تصفیه، شهر تالقان تسریع گردیده و به نتیجه برسد. ولی طوری که دیده شد، تلاشهای دکتور نجیب الله در این زمینه بی ثمر ماند، چون سازایی ها که در این بازی دست بالاتر نسبت به دولت داشتند، هر آنچه را که خود فیصله می کردند همانرا بر دولتی ها تحمیل کرده و باپیش جنگ ساختن و تخلیه عقب آن ها پس از آغاز درگیری، در دو و یا سه تعرضی که

چوکات وزارت داخله از دکتور نجیب الله حاصل کرد. بخاطر فعال ساختن قطعات مذکور در ساحات تحت تسلط گروپهای مسلح سازا یك هیئات بلند پایهء حزبی و دولتی تحت ریاست سلطان علی کشمند صدر اعظم افغانستان وارد ولسوالی خواجه غار گردید، که در ترکیب آن اشخاص ذیل شامل بود:

۱ - محبوب الله کوشانی رهبر «سازا» ۲ - سید محمد گلاب زوی وزیر داخله ۳ - نجم الدین کادیانی منشی وریس کمیتهء تشکیلات حزب دموکراتیك خلق افغانستان ٤ - ظاهر حاتم یکی از اعضای رهبری سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان «سفزا» ٥ - ویکتور پترویچ سر مشاور کمیتهء مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان.

پس ورود هیئات موصوف در میدان هوایی خواجه غار، جلسه وسیعی در دفتر ریاست پروژه کوکچه واقع در قسمت شمال غربی پل دریای کوکچه دایر گردید. اشتراك کننده گان این جلسه عبارت بودند از: ۱ - سلطان علی کشمند ۲ - محبوب الله کوشانی، ۳ - نجم الدین کاویانی ٤ - سید محمد گلاب زوی ٥ - ویکتور پترویچ ٦ - ظاهر حاتم ۷ - آمر صمد ۸-انعام الدین رسولی والی ولایت تخار ۹-محمد نذیر میهن پور منشی کمیتهء ولایتی حزب دموکراتیك خلق در ولایت تخار ۱۰-محمد الیاس سیفی رییس امنیت ولایت تخار ۱۱-احمد اکه قوماندان گروه مدافعین در شهر دشت قلعه ۱۲-معلم عبدالروف همکار سیاسی احمد اکه که کاملاً بی سواد بود.

پس از آغاز جلسه، بحث‌وجنجال زیادی میان آمر صمد سازایی شده، ظاهر حاتم و معلم عبدالروف سفزایی بخاطر سهم دادن به گروه مدافعین احمد اکه در تشکیل غند آبیاری صورت پذیرفت. ازجمع شرکت کننده گان در این نشست، محبوب الله کوشانی، نجم الدین کاویانی، انعام الدین رسولی، محمد نذیر میهن پور و الیاس سیفی با اتفاق هم به شریك ساختن احمد اکه در رهبری غند آبیاری موافقت کردند. ولی ویکتور پترویچ به تنهایی جانب

بر مجاهدین انجام* دادند، همه را از خود ناراض ساخته، روحیهء جنگی و حسن اعتماد ایشانرا نسبت به صداقت خود زایل کردند. از همین بود، که نیرو های گرد آمده در مراکز قزاق و باغ ذخیره به حالت دفاعی در آمده، از آن به بعد نوبت احمد شاه مسعود بود که با داشتن ابتکار در اجرای مانور بخاطر اشغال نقاط باقی ماندهء دولتی در شهر تالقان تصمیم بگیرد. بنابر آن، اولین تعرضی را که آقای مسعود بر قریهء قزاق و نیروهای حزب اسلامی به قوماندانی سید جمال بر باغ ذخیره انجام دادند با تلفات سنگین مواجه گردیده و بدون کدام دست آوردی به عقب برگشتند. مدتی بعد رهبری سازا برای باردوم راه مذاکره با احمد شاه مسعود را در پیش گرفته و هیات انتخاب شده از جانب آن وارد فرخار گردید. این دور مذاکره سازایی ها با احمد شاه مسعود نیز ثمری از خود بجا نه گذاشت، که آقای کوشانی را خوشنود سازد.

در همین جریان انجنیر بشیر چاه آبی مسئول قسمت شمالشرق افغانستان حزب اسلامی از پاکستان وارد شهر تالقان شد. او پس از مطالعهء وضع، قوت زیادی را از جبهات حزب اسلامی قوماندان بشیر چاه آبی، مامور حسن، قاضی کبیر و آمر عباس در تالقان تجمع داده و بخاطر انجام تعرض یکجانبه برباغ ذخیره آماده گردید. آقای مسعود که تا آن زمان در برابر در خواست های سید جمال جهت اجرای عملیات مشترک بر مواضع سازایی ها و قوای دولتی متمرکز شده در قریهء قزاق و باغ ذخیره بهانه سازی کرده و تعلل به خرج می داد، باملاحظه احضارات انجنیر بشیر دست به کار شده و با استفاده از هر آنچه که در توان داشت جهت تصرف قریهء قزاق از سازایی ها عمل کرد. در جنگی که میان طرفین.درآخر روز های ماه قوس سال ۱۳٦۷ آغاز گردیده و مدت سه روز ادامه یافت. احمد شاه مسعود پس از بجا گذاشتن در حدود یکصد و هشتاد کشته قریهء قزاق را از مدافعین سازایی آن در حالی

متصرف شد که پس از عقب نشینی ایشان بجانب پل کوکچه حتی یك میل سلاح از محل مقاومت مذکور بدست نیاورد.

قوتهای شکست خورده، سازایی به فرماندهی قوماندان شاه محمود، آدینه سنگین و یکعده از دولتی های دیگر با استفاده از خط اتصالی سازا که از قریه قزاق تا قریه، قلعه مامه یی واقع در جوار دریای کوکچه ادامه داشته و از کوهستانی ترین ساحه عبور می کرد. با جمع بزرگی از خانواده های آواره وارد ساحات تحت اداره، آمر صد گردیدند. در این جریان موضوع جالب توجه این بود، که در چنین حالتی که چندین طفل متعلق به بی جا شده گان قزاق در اثر برودت هوا جان داده بودند. آمر صمد و برادروی قوماندان مجید مصروف بزکشی در جوار ساحه، زراعتی پروژه، کوکچه بوده و چنان بی تفاوت و شادمان به نظر می رسیدند، که با ملاحظه، این سرگرمی و خوشنودی ایشان هیچ کس را باور بر آن نمی رفت که همچو مصیبتی بر دوستان همسنگرایشان وارد آمده باشد.

یك یا دو روز بعد تر از وقوع این حادثه جنرال عبدالروف بیگی و داکتر عبدالکریم بها وارد مرکز قرار گاهی غند ۵۱۸ شده و در صدد بر آمدند تا کاری را جهت نجات در محاصره مانده گان باغ ذخیره انجام دهند. ولی، دیگر دیر شده بود که ایشان را مجال اجرای این مهم دست دهد. چون فردای آنروز که مصادف به ۲ جدی سال ۱۳۶۷ بود. باغ ذخیره در اثر توطیئه ایکه از داخل صورت گرفته و منجر به قتل نعیم تلاش قوماندان غند اوپراتیفی و چند افسر دیگر گردید. به تصرف جبهات جهادی حزب اسلامی در تحت فرماندهی انجینر بشیر چاه آبی در آمد.

در معامله سقوط این دو مرکز مقاومت سازایی ها و قوتهای دولتی، تمام اسلحه، ثقلیه و تخنیك محاربوی از قبیل سه چین تانك، دو چین ماشین محاربوی و دو ضرب توپ مربوط به کندك دیسانت هجومی؛ دو میل هاوان

غزنی، ٤ میل توپ ٧٦ صحرا، ٤ دستگاه زنیو ٢٣، در حدود پنج میل هاوان 82mm، ٤ میل دهشکه و دو عرداه زرهپوش متعلق به قوماندانی غند او پراتیفی بدست انجنیر بشیر افتاد. آقای مسعود با به اسارت بردن ٦٢ نفر سرباز و افسر دولتی و به قتل رسانیدن عدهء زیادی آنها به شمول شهیدی خود را قانع ساخت.

تصمیم دکتور نجیب الله مبنی بر ایجاد فرقهء ۵۴ در شهر کندز

با سقوط باغ ذخیره وظیفهء عبدالروف بیگی و داکتر بها بدون نتیجه به پایان رسیده و هر دو بخاطر ارائه گذارش به دکتور نجیب الله راه کابل را در پیش گرفتند. مدتی نه گذشت، که دکتور کریم بها با مشاور شوروی معاونیت وزیر دفاع در امور قوتهای منطقوی، دگروال عتیق الله کشمی و جگرن شبیر احمد با استفاده از دوبال هلیکوپتر وارد قرارگاه غند ۵۱۸ شدند. مشاور روسی پس از چند دیداری که در مدت اقامت دوروزه اش درنو آباد بافرمانده قطعهء شوروی مستقر در سرپل دریای کوکچه انجام داد، به کابل برگشت. در حدود یك هفته بعد تر از آن جنرال عبدالروف بیگی یکجا با دستیار خود جگتورن نور محمد کوهنورد برای باردوم وارد نو آباد شد. وی در این سفر خود طرح ایجاد فرقهء ٥٤ تخار به اساس تشکیل غند ۵۱۸ در قریهء بای دونگك دشت قلعه را با خود داشت. به همین ترتیب، او بعد از مشوره با دکتور بها، پیشنهاد تقرر الیاس سیفی به صفت رییس امنیت دولتی ولایت تخار را که به اتهام غفلت در دفاع از شهر کندز در زندان پلچرخی زندانی بود عنوانی سرقوماندانی اعلی شفر کرد. دکتور نجیب الله بی آنکه در زمینهء اجرای این پیشنهاد وی تعلل به خرج دهد، الیاس سیفی را با

فرمان مقرری اش به وظیفهء مذکور راهی نو اباد ساخت. الیاس سیفی بعد از فرود آمدن در نواباد و مشوره با عبدالروف بیگی و دکتور بها، یکجا بادگرمن معروف فرخاری که او را به صفت معاون خود برگزیده بود، وارد اقامتگاه کارمدان آزاد شدهء دولتی واقع در سرپل کوکچه گردید. وی در اندك زمانی موفق شد تا آنعده از سربازان، افسران و مامورین دولت را که قبلاً در ادارات ملکی و تشکیل نظامی ولایت تخار در شهر تالقان مصروفیت داشته و از حادثات باغ ذخیره و قزاق جان به سلامت برده بودند، تحت نظم آورده و کار شانرا سر براه سازد. در حالی که کار او باگرمی خاصی پیش رفته و جنرال عبدالروف بیگی درمشوره با دکتور بها گامهای مقدماتی ایجاد فرقهء ٥٤ در قریهء بای دونگك را بر می داشتند، شفریه ای مبنی بر تاسیس این فرقه در شهر کندز عنوانی ایشان مواصلت کرد. در شفر مذکور برای عبدالروف بیگی نیز دستور داده شده بود که به کابل برگردد. آنگاه، حوالی نیمه شب همانروز جنرال بیگی مرا به اطاق خاصی که خود و دکتور بها در آن استقامت داشتند، احضار کرده و پس از ختم صحبتش با داکتر بها گفت:

«اسد جان! من و داکتر صاحب بها بخاطر حفظ قوتهای شما و بقای حاکمیت دولت درماورای کوکچه کوشش کردیم که تشکیل غند تانرا به فرقه بالا برده و از مجموع قطعات شما، رشید تاتار، میرزا عبدالرحیم و کندك های ارباب صاحب خلیل و شریف کاه فروش فرقه ٥٤ را در بای دونگك به پا ایستاد کنیم. اگر این کار را نمی کردیم سلاح و تخنیك محاربوی و مهمات کافی به شما داده نمی شد. تا از طریق آن توان دفاع از خود را در برابر جبهات قوی حزب اسلامی و احمد شاه مسعود پیدا کنید. تنی (شهنواز تنی وزیر دفاع) با استفاده از غیابت من و داکتر صاحب بها و به اساس پیشنهاد عبدالله فقیر زاده داکتر صاحب نجیب را فریب داده و منظوری ایجاد فرقه را در کندز گرفته است. چیزی که از دست ما بخاطر کمك به شما می آمد همین

بود که نشد. حالی دیگر فکر نمی کنم که با این وضعی که بعد ازاسیر شدن سخی دارید به مقاومت خود در مقابل ملا ایرگش ((آمر عباس) و یا احمد شاه مسعود ادامه داده بتوانید. چون پس از سقوط باغ ذخیره جبهه حزب اسلامی انجینر بشیر صاحب تانك، ماشین محاربوی، زرهپوش و سلاح ثقیله، کافی شده و با داشتن خط عبوری آزاد از دریای کوکچه حتماً برای ایرگش کمك می کند تا غند شما را سقوط بدهد. اگر او این کار را نکند احمد شاه مسعود بعد از ختم کار صمد به چنین اقدامی دست خواهد زد، این همه در بدری شما از دست بشیر بغلانی کثیف است. اگر او مداخله نمی کرد، امروز تالقان آزاد می بود و شما هم به این سر نوشت مواجه نمی شدید. به فکر من بعد از اینکه سازایی ها قزاق را ترك گفته و با تنها گذاشتن باغ ذخیره زمینه قتل رفقای ما را توسط احمد شاه مسعود مساعد ساختند. داکتر صاحب نجیب بر آنها عصبانی شده و تنی با بیلگه گرفتن این کار سازایی ها پلان ما را بخاطر ایجاد فرقه، شما خنثی کرده است. حالی که گپ به اینجا رسیده است. شما آزاد هستید که بخاطر زنده ماندن تان، یا به حزب اسلامی رابطه بگیرید و یا هم با احمد شاه مسعود.»

من پس از شنیدن حرفهای جنرال بیگی که آنرا با دلسوزی خاصی بیان داشت، گفتم: کاکا! آنچه را که به من گفتید برای معاون صاحب (جلیل خان معاون غند که برادر بیگی بود) نه گفته اید؟

او گفت:

«نه، من این گپ های خود را اول با داکتر صاحب درمیان گذاشتم و بعد از شنیدن نظر انها برای تو گفتم، که تو در آخر صحبت ما داخل اطاق شدی»

آنگاه ، من اظهار داشتم:

کاکا: ما میدانیم که شما به صفت یك بزرگ فامیل جهت حفظ آبرو و بقای ما دلسوزانه تلاش کردید. شما که آینده ما را اینطور پیش بینی می

کنید. تشریف ببرید. ما خودمان میدانیم که چه کنیم. خوب شد که معاون صاحب در بین مان نبود. توقع من از شما این است که حرف تان را در همین حد نگاهدارید. چون افسران و سربازان غند که منتظر اکمالات قطعهء خود از طریق ایجاد فرقهء ٥٤ در بای دو نگنك هستند، اگر این را بشنوند، ما یوس شده و تأثیر بدی بر روحیه آنها خواهد کرد، چه که قوماندان غند هسین حالا در اسارت به سر می برد. هر چه نباشد قوماندان قوماندان است. ولی کاکا این حرف را به یاد داشته باشید که من آن گونه زنده ماندنی را که فردا از طریق تسلیم شدنم به ملایرگش و یا احمد شاه مسعود آرزو کنم. هرگز نمی خواهم. چون در آنصورت من مانند یك شخص اسیر وبی اراده در اختیار ایشان قرار گرفته و آنها هم شاید بخاطر مسخره کردنم مرا با رعایت عزت و احترام به هر جا برده وبه دیگران معرفی کنند که: این برادر سابق دولتی بود. خداوند برایش توفیق داد که با مجاهدین همکار شده و راه اسلام را در پیش گرفت. در حالی که من کافر نبوده و مسلمان هستم. شما چه فکر می کنید که این برای من مرگ تدریجی نیست؟ مرگی که بابی آبروگی و بی غروری همراه است. و من اینگونه مرگ را که هر لحظه به سراغم برسد هرگز نخواسته ام و نمی خواهم. شما بروید، ما هر چه را که از جانب خداوند(ج) بر سرمان می آید قبول داریم.

این گفته های آگنده از احساسات من، هم جنرال بیگی و هم داکتر بها را متأثیر ساخت. بعداً جنرال بیگی گفت:

«خوب اسد جان، خودت می دانی، آنچه را که من گفتم از روی دلسوزی بود و از لحاظ رسمی من حق اظهار آنرا نداشتم. داکتر صاحب بها هم از خود ما هستند. هیچ کار من از آنها پوشیده نیست. خوب توبرو به کار و بار خود برس»

آنگاه، من از اطاق ایشان خارج شده و فردای آن شب عبدالروف بیگی با

استفاده از دو بال هلیکوپتری که جهت انتقال او به نو آباد پرواز کرده بود راه مزار شریف و کابل را در پیش گرفت. این در حالی بود. که تنها داکتر بها در قرار گاه ما به صفت مهمان مان باقی ماند. چون دگروال عتیق الله وجگرن شبیراحمد که او را در این سفرش همراهی می کردند مدتی قبل عازم کابل شده بودند.

با فرارسی جنرال بیگی به کابل، قوماندانی فرقهء ٥٤ در کندز ایجاد شده و دگروال امین الله کریم داماد پسر کاکایش محمد حکیم صدیقی که از لحاظ سیاسی بی سیال مسلك بود، به اساس پیشنهاد وی به صفت قوماندان فرقهء مذکور توظیف گردید. علاوه بر آن افسران دیگری که وارد دستگاه رهبری فرقه ٥٤ شدند عبارت می شدند از:

۱ - دگروال آزاد خان (خلقی) به صفت معاون فرقه
۲ - دگروال حبیب الله ترکمن (خلقی) به صفت رییس ارکان فرقه
۳ - دگروال عبدالله داوی (خلقی) به صفت آمر سیاسی فرقه

تعرض ناکام آمر صمد بر شهر خواجه غار

در حالی که تلاشهای جنرال بیگی و داکتر بها در استقامت ذکر شده سیر می کرد، رهبری سازا کوشش به خرچ داد، تا به اساس پا درمیانی مشاورین شوروی موافقهء دکتور نجیب الله را جهت ایجاد هستهء اداری ولایت تخار در شهرخواجه غار بدست بیاورد. دکتور نجیب الله این پیشنهاد سازا را نیز پذیرفته و دستور تهیه امکانات مقتضی جهت اجرای عملیات تصفیوی بر شهر خواجه غار را به مراجع مربوط صادر کرد. مدتی بعـ... ر صمد و الیاس سیفی از داکتر بها دعوت به عمل آوردند تا به قرار گاه ...ند آبیاری که به صفت مرکز فرم...دهی قطعات نظامی سازا از آن استفاده شده و در قسمت

جنوبغربی پل کوکچه واقع بود ، برود. صبح روز موعود داکتر بها از من تقاضا کرد تا او را در این دعوت همراهی کنم. من یك عراده زرهپوش از نوع بیردیم را جهت انتقال وی به سرپل کوکچه آماده ساخته و یکجا با او وارد غند آبیاری گردیدم. در آنجا صحنهء عجیبی برپا بود. آمر صمد در حالی که چپن سبز ابریشمین به تن داشت، مصروف صدور هدایت به فرماندهان خود ، خلیل رستاقی، الیاس سیفی و حاجی فضل الحق قوماندان کندك قومی تالقان که به تازگی سازایی شده بود ، دیده می شد. داکتر بها و من به اطاقی رهنمایی گردیدیم، که در آن جنرال جمعه گل معاون بخش امنیت، جنرال حسن معاون بخش خارندوی آمریت اوپراتیفی زون شمال وعدهء زیادی از افسران و کارمندان سازایی و دولتی در آن نشستته بودند. جنرال حسن باطبع خوش و ساده گی ایکه داشت، حرفهای خنده آورش حاضرین را مصروف نگهداشته وبه گرمی مجلس می افزود. داکتر بها این جنرال مودب و سود برده از تربیه معیاری سیاسی و اجتماعی در افغانستان با مواجه شدن به این صحنهء دور از آداب اداری نمیدانست که چه مطلبی را از کجا آغاز کند. لحظهء ای بعد، او اطاق را ترك گفته و آرام آرام به استقامتی قدم برداشت که آمر صمد خلیل رستاقی، الیاس سیفی و قوماندان شاه محمود گردهم آمده و مصروف صحبت روی برنامه ایکه داشتند، بودند.داکتر بها آمر صمد را مخاطب قرار داده گفت: «آمر صاحب! امر و خدمتی بود ؟» آمر صمد اظهار داشت:

«ما تصمیم داریم که امروز شهر خواجه غار را تصفیه کنیم. بیائید به اطاق برویم در آنجا گپ بزنیم» بعداً ما یکجا با او وارد اطاقی شدیم که لحظه ای قبل آنرا ترك گفته بودیم. با ورود آمر صمد به اطاق همه به پا خاسته و پس از ادای احترام به او باز نشستند. آنگاه، آمر موصوف از خلیل رستاقی تقاضا کرد تا در مورد برنامه ایکه دارند حرف بزنند. خلیل رستاقی در حالی

که ملبس بادریشی و نیکتایی بوده و از سررویش عطر ملایم کولون برمی خاست. مطالبی را که پیرامون تصفیهء شهر خواجه غار و ایجاد هستهء اداری ولایت تخار در آن تهیه دیده بود، به مجلس عرضه کرد. به تعقیب آن، آمر صمد برای خلیل رستاقی و الیاس سیفی هدایت داد تا برای سرباز ها و افسران قوای عملیاتی پول نان ظهر ایشان را که باید در کافه های شهر خواجه غار صرف می گردند، توزیع کنند. همچنان از خلیل رستاقی پرسید که متن بیانیه ایراکه باید در گردهم آیی مردم خواجه غار قرائت ورزد تهیه دیده است، یا خیر؟ خلیل رستاقی از آماده بودن آن به آمر صمد اطمینان داد. بعداً آمر صمد از جابر خاست و گفت: «یا الله، بیائید بخیر برویم.»

داکتر بها متحیر به نظر می رسید. و شاید هم اواز روبرو شدن با این همه صحنه های مضحك و خالی از تشریفات حداقل اداری در براه افتادن چنین کار بزرگی که آنرا آمر صمد رهبری می کرد، ناخوشنود بود. او بی آنکه علاقه ای به این مهم نشان دهد. از آمر صمد رخصت خواسته و راه نو آباد را در پیش گرفت. در طول راه مرا مخاطب قرار داده گفت: «اسد جان، چه فکر می کنی، آمر صمد موفق خواهد شد؟»

من بارعایت آداب گفتم: نه داکتر صاحب، این آمر صمد آن چنان که بزرگان در موردش فکر می کنند، آدم عمیق نیست. او بسیار ساده اندیش است. به نظر من کار او نتیجه نمی دهد. اگر او می خواست که خواجه غار را به آسانی و بدون تلفات تصرف کند باید ما را در جریان قرار می داد. ما در بین جبهه قاری امیر نفوذ داشتیم، روابط ما با سید صادق خان دوستانه است. او به حرف ما گوش می داد. گذشته از آن ما می توانیستیم که بخاطر پیشبرد بهتر و موثر این عملیات، دو ضرب توب ۷۶، یك دستگاه زنیو ۲۳ دو عراده زرهپوش مانرا در اختیار وی بگذاریم. تا با استفاده از آنها نقاط مقاومت مجاهدین را بکوبد. او که این کار را نکرده است، شاید که گروپهای

جهادی خواجه غار، از ستره های مطمئینی که در دست دارند سود برده و در برابر قنوای آمر صمد که باید بعد از عقب گذاری دشت هموار اسپند دشت مواضع رقیب خود را اشغال کند، به خوبی بجنگند. شما ببینید که آمر صمد، حتی ارتفاعات و تپه های حاکم بر شهر خواجه غار را که تصرف آنها حتمی و خیلی ها هم بی درد سر بود، بدست ندارد. او باید از همه اولتر این نقاط را متصرف شده و مواضع مستحکمی را در آن ایجاد می کرد و بعد از آن جهت پیشروی قوتهای خود به جانب اسپند دشت، آنهم از طرف شب قوماندہ می داد. دراینصورت، جنگنده های وی با داشتن نقاط عقبی مطمن با آرامش خاطر پیش می رفتند. آمر صمد که چنین نکرده است شاید که در این بازی برنده نباشد.

داکتر بها که خیلی کم حرف می زد، دیگر چیزی نه گفت و زرهپوش حامل ما در مقابل نظام قراول غند ۵۱۸ توقف کرد.

ساعتی پس از بازگشت داکتر بها به نو اباد، آمر صمد فرمان تعرض قوای تحت امر خود بر شهر خواجه غار را صادر کرد. در خط اول این قوت که به تعداد ۱۶۰ نفر سرباز آزاد شده، دولتی از جمع اسیران باغ ذخیره و در حدود یکصد نفر سرباز کندك حاجی فضل الحق قرار داشت. بامواجه گردیدن به مقاومت شدید مجاهدین خواجه غاری به شکست دردناکی مواجه شد. به گونه ایکه، عده ای از سربازان آواره، تالقانی در دشت هموار اسپند دشت کشته شده و تعداد زیادی از ایشان به اسارت رفتند. بعد از آن تلاشهای پیهم آمر صمد جهت پیشروی اش به جانب شهر خواجه غار نتیجه نداده و این برنامه، سازایی ها نیز به ترتیبی که شرح آن رفت، عقیم ماند. بنابر آن، دکتور نجیب الله در اثر پا فشاری جنرال عبدالروف بیگی و داکتر کریم بها راه دومی دفاع از منطقه را که در تقویه، غند ۵۱۸ خلاصه می گردید. در پیش گرفت. طوریکه، داکتر بها چند روز بعد تر از شکست برنامه، آمر صمد

آمر صمد را گرفته و حکم صادر کرد که تشکیل غند آبیاری کاملاً برای آمد صمد داده شود. با صدور این فیصله ویکتور پترویچ، به جنجال آغاز شده میان سفزایی ها و آمر صمد نقط پایان گذاشته شد.

IVمعلومات مختصری راجع به سابقهء غند آبیاری:

پس از دوباره فعال گردیدن پروژهء گوکچه به کمك اقتصادی اتحاد شوروی در سال ۱۳۶۲، یك کندك موتوریزه در چوکات تشکیل وزارت داخله جهت حفظ امنیت و بدرقه قطار های اکمالاتی آن، در استقامت جنوبغربی پل کوکچه ایجاد شد. قوماندانی این کندك را که محمد نعیم تلاش یکی از افسران خیلی ها مدبر مربوط به جناح خلق حزب دموراتیك خلق افغانستان به عهده داشت. کندك مذکور با ٤ چین ماشین محاربوی ٤ عراده زرهپوش از نوع P-P 60 و بیردیم یك عراده موتر جیپ، ٦ عراده گاز ٦٦، ۲ عراده ذیل ۳۱ و ٦ عراده تانکر تیل مجهز بود. تعداد پرسونل آن به اضافه تر از ۲۰۰ نفر می رسید. همینکه، آمر صمد در سال ۱۳٦٥ وارد قریهٔ آرتی خواجه شده و در آنجا دم و دستگاهی را به خود تهیه دید، میان گروپهای مسلح وی و سر بازان کندك محمد نعیم تلاش جنجال های دایمی صورت پذیرفته و این امر اسباب برهم خوردن مناسبات آمر صمدو نعیم تلاش را فراهم ساخت. بناً، آمر صمد سر از به قدرت رسیدن دکتور نجیب الله و وسعت یافتن سطح تفاهم میان رهبری سازا و مقامات دولتی بارها پیشنهاد تسلیم گیری این کندك را از نعیم تلاش به دکتور نجیب الله ارایه داده بود. نعیم تلاش با ابراز مخالفت جدی در برابر وی استاده و در این راه سد واقع می شد. چون نعیم تلاش به خوبی میدانست، که پس از دست یافتن آمر صمد بر ادارهء این کندك، اختیار عام و تام ریاست پروژه نیز بدست وی افتاده و هست و بود آن توسط آمر صمد به تاراج خواهد رفت. طوریکه بعد ها دیده شد. اعتبار از روزی که ویکتور پترویچ تسکیل کندك مذکور را به غند ارتقا داده و در تحت ادارهء

صفحات شمال افغانستان درفاصله بین

طرح وتحقق برنامهء خروج ارتش سرخ

ازاین کشور

اسدالله ولوالجی

19-11-2001

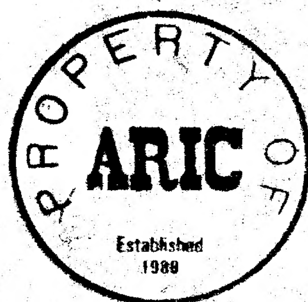
صفحات شمال افغانستان درفاصله بین

طرح وتحقق برنامهء خروج ارتش سرخ

ازاین کشور



اسدالله ولوالجی



شناسنامه

نام کتاب : صفحات شمال افغانستان درفاصله بین طرح وتحقق برنامهء خروج ارتش سرخ ازاین کشور

نویسنده: اسدالله ولوالجی

ناشر: ادارهء نشراتی گلستان

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰ خورشیدی

